پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۵۱ سرطان ۱۳۷۸ ـ جون ۱۹۹۹

آزادی - دموکراسی

عدالت اجتماعی



خون معلم اشرف‌ها داغ ننگ ابدی بر جبین طالبان جنایتکار

صفحه ۱۰

بجای سرمقاله‌ی این شماره قسمت هایی از اعلامیه «راوا» راکه در ۲۹ حمل ۱۳۷۸(۱۸ اپریل ۱۹۹۹) در مطبوعات پاکستان منتشر شد، می آوریم

آیا دروغگویی طالبان راکمک خواهد کرد؟

بنابر گزارش NNI در ۱۷ اپریل ۱۹۹۹، طالبان از زبان به اصطلاح سفیر شان در اسلام‌آباد، مولوی سیدالرحمن حقانی در مورد برخوردهای غیرانسانی شان نسبت به زنان، دروغهای مسخره‌ای به زبان آورده که هر شخص بی‌غرض و مرض و با عقل‌سلیم را به عمق بی‌شعوری و چشم‌پارگی بنیادگرایان رهنمون می‌سازد.

آقای سفیر مدعی است که «صد فیصد زنان افغان از سیاستهای طالبان خشنود اند»!! چه ادعای نفرت‌انگیزی! کدام فرد شرافتمند می‌تواند بپذیرد که زنان ما در حالیکه همچون گوسفندان در کنج خانه زندانی اند؛ از کسب تعلیم و کار در بیرون محروم گشته اند؛ از رفتن نزد داکتر ممنوع گردانیده شده اند؛ ولو هم خود یا اطفال شان از بی‌دوایی و گرسنگی جان دهند؛ از فرط فقر و تنگدستی به فروش دلبندانشان تن می‌دهند؛ حق ندارند از حمام زنانه استفاده کنند؛ بخاطر نپوشیدن لباس مطابق ذوق طالبان درد تحقیر و توهین و شلاق را متحمل می‌شوند؛ یگانه سازمان استوار و فداکار شان «راوا» تهدید تروریستی می‌شود و خلاصه دهها مصیبت دیگر این قبیل را تحت سلطه ددمنشان طالبی تجربه می‌کنند ولی بازهم از این سیاست مبتنی بر دار و شلاق و تحقیر پشتیبانی کنند؟

نماینده طالبان وقیحانه می‌گوید «ما تمامی حقوق پایه‌ای را به زنان داده‌ایم.» نمی‌دانیم طالبان که غیر از مضامین فرتوت مدرسه‌ای از هیچ علم امروزی از تاریخ، اقتصاد، کیمیا، جغرافیه، فزیک و... کوچکترین اطلاعی ندارند، از «حقوق پایه‌ای» چه می‌فهمند. به راستی که آنان در اینجا با دقت تمام بر جای پای گوبلزها گام می‌گذارند. برخورد وحشیانه آنان در برابر زنان چنان فاجعه‌بار و باورنکردنی است که توجه جهانیان را بخود معطوف نموده است و صدها سازمان مدافع حقوق بشر و حقوق زنان و طرفدار دموکراسی بربریزم طالبان و مخصوصاً نقض ابتدایی ترین حقوق زنان را محکوم نموده اند. آیا آنچه را پیشتر برشمردیم بنابر فهم و درک طالبان عبارتست از «دادن حقوق پایه‌ای به زنان»؟

او می‌گوید: «دیگر آن روزها به پایان رسیده اند که زنان افغان بخاطر حفظ عصمت شان از ملیشه های کمونیست گلم جم در کابل دست به خودکشی می‌زدند.... امارت اسلامی افغانستان مصونیت زندگی و عصمت زنان را تضمین نموده است.»

او تنها از تجاوز ملیشه های «گلیم‌جم» می‌گوید و تجاوز و بی‌ناموسی‌ها و غارت بی‌نظیر برادران جهادیش راکه بعد از سقوط رژیم پوشالی مرتکب شدند از یاد می‌برد. او فراموش می‌کند که اگر برادران جهادیش شدیدتر و وحشیانه‌تر از همدستان دوستمی شان صدها زن و دختر را مورد تجاوز قرار دادند، طالبان پرعقده با عقد اجباری زن دوم و سوم و چهارم در واقع جنایت نسبت به زنان را به نحو دیگری به صورت «قانونی» ادامه می‌دهند. همچنان به فرض تجاوز به زنان کمتر شده باشد، تجاوز به نوجوانان پسر کشورما بشدت بالاگرفته است و موج این جنایت چنان گسترده است که تعداد زیادی از فامیل ها را مجبور به فرستادن نوجوانان شان به خارج ساخته است و مدتی پیش ملاعمر هم ناگزیر شد از شاگردانش بخواهد که دیگر در جبهات با خود پسران ریش نکشیده را نگه ندارند!

رسم کلیه مستبدان مذهبی است که هر عمل سفاکانه خود را اگر به زور تفنگ نشد، آنرا زیر پرده ضخیم مذهب پوشانیده و چوب تکفیر را بر سر آنانی بکوبند که به اعتراض برخیزند. در واقع طالبان و سایر بنیادگرایان بدترین خاینان به اسلام نیز بشمار می‌روند که با تفسیر غلط باعث بدنامی بی‌سابقه‌ی آن گردیده اند.

نماینده طالبان اعتراض می‌کند که «چرا زمانیکه ۶۰۰۰۰ نفر در کابل در اثر درگیری‌های گروههای افغان کشته شدند سازمانهای مدافع حقوق بشر خاموش ماندند.» درست است جناب مولوی. اولاً اینها اکثراً همان دولتهایی اند که به نحوی از انحا از شما هم حمایت میکنند چراکه آنها بنیادگرایان را بیشتر دوست و متحد خود می‌شمارند تا سازمانهای دموکراسی‌طلب کشور ما را. ثانیاً مگر نه اینست که شما ناخواسته از آنها تقاضا می‌کنید که اگر در برابر جنایات جهادیها سکوت کردند حالا باید بر جنایات شما هم پرده افکنند؟ ثالثاً آنها اگر با سکوت در برابر ۶۰ هزار قربانی خاینان جهادی دچار اشتباهی شرم‌آگین شدند امروز با موضع‌گیری مقابل تبهکاریهای شما می‌خواهند این لکه را از روی کارنامه خود بشویند و این امری مثبت است. و شما قادر نخواهید بود آنها را از پافشاری روی حقیقتی آفتابی باز دارید.

لیکن همانطور که کلاشنکوف در یکدست و قرآن در دست دیگر، طالبان را از مرگ محتوم نظامی و سیاسی نجات نخواهد داد، این دروغ‌های بی‌شرمانه نیز آنان را از محاکمه‌ی مردم توهین شده و زجردیده‌ی افغانستان هرگز برائت نخواهد بخشید.■

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۵۱

سرطان ۱۳۷۸ - جون ۱۹۹۹

صفحه ما بروی شبکه جهانی اینترنت:

http://www.rawa.org

پست الکترونیک:

rawa@rawa.org

آدرس مکاتباتی:

RAWA
P.O.Box 374
Quetta-Pakistan

حساب بانکی برای روپیه پاکستان:

Mrs. A.Zafar
A/C No. 12416-12
Habib Bank Ltd.
Jinnah Road Branch
Quetta-Pakistan

حساب بانکی برای دالر امریکایی:

Mrs. Sohaila Farhad
F.C.A/C No 55060-2
Habib Bank Ltd.
CDA Civic Center Branch
Islamabad-Pakistan

درین شماره:

گزارش‌هایی از

سرزمین پامال بربریت، شناعت و تحقیر

کابل

ب.عمر

بر مزار شهری شهید

چشمدید ذیل حکایت از صدها واقعیتی است که همه روزه در کابل خونین و به تاراج رفته‌ی مان رخ می‌دهد. تگدی، فقر، بدبختی و درد از چهار سمت انسان‌های در جهنم کابل را به زنجیر کشیده اند.

حوالی ساعت ۴ عصر، با پشت سر گذاشتن ماهیپر و فراز و فرود کوتل، موتر در ساحه پلچرخی رسید.... آشنایی‌ام با جنایت، بی‌ناموسی، کشتار، تباهی، چپاول و غارت از اینجا شروع شد و آن همه گزارش‌های «پیام زن» همچون فلمی در برابر دیدگانم جان گرفتند.

فابریکه‌هایی با پیکر سوراخ سوراخ و سوخته و دود زده در دو طرف سرک در فاصله ۲۰ متری آرام گرفته بودند که چشمان هر عابری راکه سال‌ها بعد به این ساحه قدم بگذارد پر اشک می‌کند. بهر حال، در حالیکه غم برباد رفتن منطقه صنعتی وطنم دلم را به سختی می‌فشرد، نزدیک مکروریان‌ها رسیدیم. نخست در تعجب افتادم که این‌ها که همه تقریباً سالم اند. هنوز نتوانسته بودم افکارم را منسجم نمایم که مردی در حالیکه با گوشه‌ای از چادرش اشک‌هایش را می‌سترد گفت: «این طرف ببین، مکروریان‌های کهنه را...» من هم پیش از آنکه به مکروریان ویران چشم بدوزم، اشک‌های او میزان تبهکاری و وحشت خاینان جهادی را برایم فهماند.

موتر در پل محمودخان مسافران را پیاده نمود. می‌خواستم بارم را بردارم و در یکی از تکسی‌های لینی راهی خانه شوم که چند زن در حالیکه با چادری‌های شان کش وگیر داشتند و با گفتن «طفل هایم گشنه هستند، چیزی به شو نداریم، خدا نگیریت...» دست‌های شان را به سویم دراز کردند.

چهره‌های درهم وکوفته، ریش‌های نامرتب و دراز وکلاه‌های سپید مردمان شهر بخوبی از سلطه‌ی طالبان بر شهر حکایت می‌کرد و این با آواز دخترکان گدا که بسوی هر عابری دست‌های شان دراز بود منظره را تکمیل می‌نمود. تکسی از چهارراهی آریانا عبور نمود و با پشت سر گذاشتن ساختمان‌های سوخته و ویران لیسه امانی به سوی چهارراهی حاجی یعقوب روان شد. ناگهان در سمت راست سرک چشمم به ساختمان سوخته‌ای که سیاهی دودآلود آن دلالت بر تازه بودن آتش‌سوزی داشت، افتاد. دیگران گفتند که سینما زینب است.

همه مردم با بایسکل‌های قراضه وکراچی‌گک‌های شکسته شان در شهر برای لقمه نانی سرگردان اند و استادان و مدیران در کوچه‌ها بیل و کلنگ در دست، سنگ‌ها را بر پشت حمل و با دستان خراش برداشته و آبله زده‌ی شان خرد می‌کنند تا پروژه‌های ترمیمی فلان مؤسسه خارجی را به اتمام رسانند.

راهی سرای شمالی شدم. در مسیر راهم در دو طرف سرک کهنه‌فروشان مصروف معامله با خریدارانی بودند که ضروریات شان را بخاطر ارزانی نسبی اموال از اینجا تهیه می‌کنند. این اموال کهنه همه از مردمیست که مجبور اند دوشک و لحاف خانه‌ی خود را نیز بفروشند تا از گرسنگی نمیرند و ازینگونه کهنه‌فروشی‌ها در کابل زیاد است.

در ایستگاه‌ها، زنان و دختران انتظار موترهای شهری زنانه بودند. رانندگان بس‌های خاص مردان جرأت نمی‌کردند زنان را بردارند زیرا در صورت تخلف از «قانون»، شلاق در انتظار شان خواهد بود یا زندان. در موترهای شهری زنان و دختران و بخصوص زنان نسبتاً مسن از طالبان بدگویی می‌نمایند و از وضع کشور نارضایتی و خشم شان را ابراز می‌کنند.

سرانجام به سرای شمالی رسیدم. آنجا دخترکان و پسرکان کم سن و سال در حالیکه در تلاش بودند از همدیگر پیشی گیرند بسویم هجوم آوردند. با دستان ترکیده، موهای ژولیده و پریشان، لبان خشک و آفتاب زده و باد برده، لباس‌های ژنده و پاهای برهنه و به شدت آلوده، هرکدام قرص نانی را بسویم دراز می‌کردند و التماس می‌نمودند که «از مه بخر، از مه بخر». اینان با در دست داشتن «کارت» های سازمان ملل می‌توانند از فلان نانوایی چند قرص نان رایگان بدست آورند.

روزی در منطقه ده‌کیپک چند ساختمان بی‌در و دروازه و شیشه توجهم را جلب نمود. دخترکی با دیدن من بسویم دویده گفت: «خیره کاکا جان یک پنجصدی بته». گفتم: «از کجا هستی؟ پدرت چه کار می‌کند؟» دخترک گفت: «ما از استالف هستیم. پدرم پیر است. یک

بیادرک داشتم در این تپه (به تپه‌ای در سمت چپ اشاره نمود) پشت هیزم رفته بود، ماین زدیش. دیگه ده خانه کسی نیست که کار کنه.»

پرسیدم: «چرا از استالف آمدید؟» جواب داد: «ما مهاجر هستیم. باغ و زمین داشتیم، آرام بودیم. وقتی طالب‌ها آمدن ما را به زور از خانه کشیدن، باغ و تاک‌های ما سوخت. آوه بند کده بودن. تمام چیز ما در گرفت. خانه ما خراب شد. به زور ما را اینجا آوردن. حالا ده ای مکتب هستیم. مهاجرهای استالفه این جا آورده ان.»

پرسیدم آیا طالبان خوب هستند؟ دخترک با ترس گفت: «نی، ده کجا خوب هستن. خانه‌ی ما خراب شد. مال ما در گرفت. حال هم گدایی می‌کنیم. کجا خوب هستن.»...

معروفه نیز یکی از صدها مهاجر جبل‌السراج است که با شوهر و طفل کوچکش در لیسه متوسطه نسوان حصه اول خیرخانه زندگی می‌کند.

روزی از فامیل‌هایی که با وی یکجا در آن مکتب زندگی می‌کردند با خبر شد که طالبان حوزه امنیتی به یازده مزدورکار ضرورت دارند. او به حوزه رفته و تقاضا نمود تا شوهر بیمارش (شوهر معروفه، نورآغا تکلیف عصبی داشته، حس شنوایی‌اش نیز نورمال نیست) را به صفت مزدورکار استخدام کنند.

نورآغا چند روزی به کار رفت اما در یکی از روزها با بینی خون پر و کالای گل‌آلود و چهره کبود و ضرب دیده بازگشت. طالبان او را بخاطر اینکه به علت بیماری عصبی و شنوایی قادر به انجام درست امر و نهی آنان نبود به این حال کشانده و رخصتش کرده بودند. حالا معروفه با وجود کمک خویشاوندان تهیدستش مرگ تدریجی را می‌گذراند.

عکس از «پیام زن»



تنها دیدن وضع مصیبت‌بار این کودکان معصوم نیز کافیست تا هر افغان باوجدان را به مبارزه علیه جلادان جهادی و طالبی مصمم سازد.

دزدی با چماق «شریعت»

به تاریخ ۲۸ اسد ۷۷ ساعت ۱۰ قبل از ظهر گروهی از طالبان مسلح به خانه‌ی حاجی‌عبدالوکیل واقع در سرک ۱۳ وزیراکبرخان که از قبل اطلاع یافته بودند که در گراج آن یک موتر بنز ۲۸۰ موجود است، به قصد تصاحب آن داخل خانه شدند.

حفیظ نام قبل از کوچیدن به پشاور حدود دو سال پیش، بر اساس قرابتی که با حاجی‌عبدالوکیل داشت موتر بنزش را در گراج خانه‌ی او ایستاد نموده بود.

زمانیکه طالبان در تلاش بودند تا با پیدا نمودن تایرها، موتر را باکسل نموده با خود ببرند، خسر حفیظ حاجی‌احمدجان از خوانین خان‌آباد که فعلاً در همان کوچه سکونت دارد از ماجرا با خبر می‌شود و با دستپاچگی در حالیکه اسناد موتر دامادش را در دست داشت سر رسید. اما دزدان طالبی فوراً او را در موتر پجیروی خود انداخته به ساختمان همجوار ولایت کابل بردند.

آنجا بعد از «تحقیق» و تهدید و فحاشی برایش گفتند که موتر مال دولت است و باید گرفته شود و او را با همان گروه دوباره فرستادند تا موتر را فعال نموده تسلیم شان کند. بعد از آنکه طالبان از زیر آهن‌پوش‌ها تایرها را پیدا نموده، آن را با ریسمانی در پشت یکی از موترهای شان بستند، با کش و گیر و مشت و لگد حاجی‌احمدجان را در حالیکه لنگی‌اش به زمین افتیده بود سوار موتر خود نمودند. از صوفی‌گلو شوهر خواهر عبدالوکیل که در همان ساختمان زندگی داشت نیز با «دووس» و «(...) زن» گفته «استقبال» کردند و دوباره در همان ساختمان بخش اپراتیوی استخبارات طالبان رفتند.

چند طالب ظاهراً با صلاحیت در حالیکه بالای دوشکی نشسته بودند از حاجی‌احمدجان پرسیدند که باز چطور آمدی؟ یکی از آنان افزود که اگر می‌خواهی روی پلچرخی را نبینی بهتر است موتر را فراموش نموده به خانه برگردی. احمدجان نیز که وضع را بد دید ترجیح داد از دعوا با «دزدان شریعت مدار» دست بردارد. با آن هم از آنان خواست تا سندی مبنی بر تحویل دادن موتر برایش بدهند. یکی از طالبانی که در پشت میز تکیه داده بود در کاغذی نوشت که یک اراده موتر دولتی به فلان رنگ و فلان نمبر تسلیم شدیم. احمدجان گفت موتر که دولتی نیست. یکبار سندش را ببینید. طالبان این بار با شدت بیشتر او را اخطار دادند که بهتر است برود و الا پلچرخی انتظارش را می‌کشد. طالبان همچنان به او اشاره کردند که گویا دامادش در دوره شر و فساد قومندان بوده و باید تمامی سلاح‌هایی را که پنهان نموده تسلیم کند.

وحشت طالبان از رنگ سرخ

به تاریخ ۸ ثور سال جاری در حالیکه موتر ملاربانی از چهارراهی صدارت عبور می‌نمود، متوجه قریب پنج شش دکان فوتوکاپی بشمول فوتوکاپی رامین شد که درکنار همدیگر در چهارراهی صدارت موقعیت دارند و لوحه‌های دکان‌های شان را به رنگ سرخ نوشته بودند. ملاربانی دستور داد تا ظرف یک روز تمامی لوحه‌ها را سیاه نمایند. فردای آنروز دکانداران با تقبل خساره‌ای در حدود ۳۰۰۰۰۰ افغانی مجبور شدند تا لوحه‌های دکان‌های شان را تجدید کنند.

و حالا حاضری برای نماز

درد و شلاق و تحقیر و توهین، تعداد نمازگزاران را به شدت تقلیل داده است و مردم از پیر و جوان حاضر نیستند تا با شلاق و «شریعت» نماز را در مساجد بجا آورند.

روزی از گفتگوی یکی از دوستانم با پسر همسایه فهمیدم که ملای مسجد با ترتیب دادن لیستی، قرار است در مسجد حاضری اندازد و پسر همسایه اسامی لیست را به خانه‌ها اطلاع می‌داد. در نماز جمعه ملای مسجد (اسم مسجد و ملا محفوظ) با لعن و طعن مردم را ملامت نموده گفت که مرا وزارت شئون اسلامی احضار نمود بی‌آبرو شدم. باید نمازهای صبح و شام و خفتن را مراعات نمایید. اما ملاکه ظاهراً آدم شریری به نظر نمی‌رسید و حرف‌ها را به سبب فشار و تهدید طالبان به زبان آورده بود شاید هرگز نداند که حیثیت و آبرو را مردم می‌دهند و می‌گیرند نه یک مشت جاهل قرون وسطایی.☆

طالبان و پتلون

● به تاریخ ۱۳ جوزای سال جاری جوانی که پتلون کاوبای پاچه گشاد در برداشت از مقابل پارک هوتل عبور می‌نمود که افراد گروه «امربالمعروف» متوجه او شدند و با قیچی‌ای که در دست داشتند پاچه‌های پتلون وی را تا سر زانو پاره نمودند و اخطار دادند که بعد از این از پوشیدن این نوع لباس‌های غیراسلامی خودداری ورزد.

● در ۲ سنبله ۷۷ در پل باغ‌عمومی افراد وزارت «امربالمعروف» گادی‌رانی را با دُره می‌زدند که چرا زنان را بدون «محرم شرعی» سوار گادی نموده است. سه زنی که در گادی بودند می‌ترسیدند که نکند آنان نیز مزه‌ی شلاق را بچشند اما هجوم مردم باعث شد که آنان از شر طالبی خلاص شوند.

وقتی «شریعت» فراموش می‌شود

«امارت طالبان» و وزارت «امربالمعروف» در اینکه ده‌ها فامیل را از مناطق مختلف در یک مکتب جا داده اند، مفاهیم «شریعت» و نیز «محرم شرعی» خود را فراموش می‌کنند زیرا در این مواقع برای آنان «شریعت» در چشم‌های شان رفته، جا به جاکردن مهاجرانی که به زور آنان را از خانه و کاشانه‌ی شان آواره و دربدر نموده اند مسئله است و بس. در کابل ده‌ها مکتب از مهاجران پر است و حتی در یک اتاق تا دو سه فامیل نیز بسر می‌برند. از آنجاییکه صنف‌های مکتب را مهاجران اشغال نموده اند، شاگردان با نشستن در صحن مکتب به «آموزش» مشغول اند.

هاجره

قتل زیر شکنجه

به تاریخ ۲۸ دلو ۷۷ سیدمحمود متعلق به ملیت هزاره از طرف طالبان مربوط حوزه ۱۱ به اتهام داشتن اسلحه گرفتار شد. وی که بعد از درگذشت برادرش یگانه نان‌آور فامیل خود و برادرش بود، در اثر شکنجه‌های وحشیانه‌ی طالبان درگذشت.

ماریا

در امارت امنیت است!

به تاریخ اول دلو ۷۷ ساعت ۳ شب عبدالوکیل فرزند فقیرمحمد دریور در حصه سوم خیرخانه از منزل غلام‌علی واقع گولایی حصه سوم خیرخانه که صاحب موتر بود، برآمده و به طرف خانه روان شد. نزد عبدالوکیل مبلغ ۳۴ لک افغانی بود که می‌خواست فردای همان روز به شمالی برود. در راه طالبی از داتسن پایین شده و برایش می‌گوید: «قواره‌ات به چرسی‌ها می‌ماند، دستهایت را بالا کن که تلاشی‌ات کنیم.» عبدالوکیل دست‌های خود را بالا می‌کند. طالب جیب‌های وی را تلاشی کرده و پول‌هایش را گرفته و با داتسن فرار می‌کند. در این موقع یک موتر سراچه طالبان به خاطر داد و فریاد عبدالوکیل می‌ایستد. طالبان بعد از شنیدن قضیه دزدی، عبدالوکیل را

☆ ـ صفت «جهال و کم ارزش» خامنه‌ای نه‌تنهابخوبی‌ماهیت‌طالبان را می‌رساند بلکه برای رژیم خودش نیز صفتی است بس دقیق و مناسب.

با خود سوار موتر کرده، به تعقیب آن داتسن می‌روند. موتر از عقب خواجه‌بغرا گذشته و در دشت‌های خشک خواجه‌بغرا توقف می‌کند. طالبانی که با وکیل بودند، نزد طالبان داتسن رفته و بعد از یک گفتگوی کوتاه نزد وکیل آمده و مبلغ ده لک افغانی را به وی می‌دهند و خود شان حرکت می‌کنند. عبدالوکیل خود را در موتر داتسن آویزان می‌کند. بعد از چند دقیقه موتر می‌ایستد و وکیل تقاضای تمام پول‌هایش را می‌کند. طالبان ۵ لک افغانی دیگر هم به وی داده و می‌گویند اگر صدایت بلند شود با گلوگله سوراخ سوراخت خواهیم کرد. عبدالوکیل بیچاره از ترس چیزی نگفته و درمانده و پریشان رهسپار منزل خود می‌شود.

ستاره

روز قیامت و امتحان کیمیا و فزیک

مسئول عمومی مکتب ابراهیم‌خلیل‌اله واقع ناحیه ۱۲ شهر کابل، شمس‌الحق‌شمس مشهور به ملاروکی که قبلاً با حزب اسلامی گلبدین رابطه داشت و امروز ظاهراً از آن بریده است، با مکارگی نزد سرپرست وزارت معارف رفته و از او امر گرفته که در این مکتب جز مضامین دینی مضامین علمی تدریس نشود. سپس به معلمان دستور صادر نمود که مضامین علوم طبیعی به درد شاگردان نمی‌خورد چون در روز قیامت از نماز، روزه و دیگر فرایض اسلامی سوال می‌شود نه از کیمیا و فزیک. بناءً تدریس آن اضافی است.

تنها در هفته اول تطبیق فرمان حدود ۱۲۰ شاگرد به مکاتب دیگر می‌روند. در صنف‌های ۱۰ تا ۱۲ که مجموعاً تعداد شان به ۳۵ شاگرد می‌رسید دو معلم تاجیکی به نام‌های گل‌پادشاه و نفدیه الفبای پاره بغدادی را تدریس می‌کردند. اینان هر روز از مراعات حجاب و مزایای چادری حرف می‌زدند. بالاخره شاگردان از این وضع خسته شده و تعداد از ۳۵ نفر به ۹ شاگرد در سه صنف تقلیل یافت.

روزی یکی از دختران اعتراض کنان گفت که ما باید مضامین علمی را هم بخوانیم. گل‌پادشاه در جواب گفت: «من به شما به حدی آیت و حدیث می‌آموزانم که بفرض اگر کسی از شما تقاضای آموختن مضامین غیردینی کرد باید آنچنان به دهانش بکوبید که دیگر تا زنده است نام کیمیا و فزیک و بیولوژی را نبرد.»

تقریباً یک ماه درس به همین منوال ادامه یافت تا اینکه امربالمعروف از موجودیت لیسه دخترانه اطلاع یافت و بلافاصله به مکتب هجوم آوردند. با لت وکوب چند شاگرد و دشنام و تهدید معلمان، دروازه آن را بسته و فرش و لوازم مکتب را با خود بردند.

مردم با دیدن این وضع حدود ۲۰ نفر ریش‌سفید را نزد سرپرست وزارت معارف می‌فرستند تا قضیه را حل کنند. ملاروکی به سرپرست می‌گوید اینان همه کمونیست‌ها اند که اینجا آمده اند. این سخنان ملا، ریش‌سفیدان را خشمگین ساخته همه به او می‌گویند تو خاین تا وقتی که گلبدین بود در باند او مصروف وظیفه بودی و حالا از پدر طالب و ملازاده شدی. سرپرست بخاطر خاک‌پاشی به چشم مردم در حالیکه تلاش داشت همه مسئولیت را بدوش ملا اندازد، به مردم می‌گوید که تمام شاگردانی که از مدرسه مذکور رفته اند دوباره به درس حاضر شوند و مضامین قبلی هم تدریس شود.

ولی به تاریخ ۳۰ اسد ۷۷ در مسجد ارزان‌قیمت بعد از ادای نماز جمعه یک معلم تاجیکستانی مدرسه به مردم می‌گوید شما مسلمان نیستید چون نزد سرپرست معارف رفته از تدریس مضامین دینی شکایت کرده اید. آیا در روز قیامت خدا از ساینس، کیمیا، بیولوژی و تاریخ می‌پرسد یا از نماز و روزه.

قابل یادآوریست که ملاروکی تمام کمک‌ها را از مؤسسه GAA (German Agro. Action) بخاطر بازسازی مکتب مذکور دریافت کرده ولی تمام پول صرف خرید کتاب‌های دینی و حیف و میل شخصی‌اش گردیده بود. از جمله او از آن پول برای خود یک موترسیکل و یک بمبه آب خریداری نمود.

باید متذکر شد که تاجیکان نامبرده از جاسوسان مهم آی‌اس‌آی پاکستان هستند و همیشه کتاب‌های چاپ قصه‌خوانی پشاور را بطور قاچاق به تاجیکستان می‌برند و گفته می‌شود در قاچاق هیرویین نیز دست دارند.

قرآن‌خوری طالب

به تاریخ ۴ حمل ۷۷ ساعت ۵ صبح درِ خانه‌ی محمدافضل واقع ارزان‌قیمت تک تک می‌شود. وقتی محمدافضل در را باز می‌کند، طالبی برایش می‌گوید که او را مولوی به محبس پلچرخی خواسته.

زمونږ خلک د طالبی او جهادی بنسټپالو د ټولو ظلمونو، خیانتونو او بی‌ناموسیو پای یواځې د سیاسی ډګر څخه د هغوی په له منځه وړلو کی وینی!

محمدافضل که داکتر وترنر می‌باشد، با طالب بسوی محبس روان می‌شود. در مسیر راه طالب می‌گوید: «چند روز پیش ما در دکان پسرت واقع پلچرخی شش کیلو روغن را امانت مانده بودیم، وقتی روغن را گرفتیم سه کیلو بود، سه کیلوی دیگر را پسرت دزدی کرده و به این دلیل مولوی صاحب ترا خواسته است. چون من مسلمان هستم و ریش‌سفیدان برایم قدر دارند، پول سه کیلو روغن را برایم بده وگرنه فارسی زبان هستی و اگر تو را مولوی صاحب ببیند و فارسی هم همرایش گپ بزنی با قنداق و کیبل هلاکت می‌سازد.» محمدافضل به طالبک می‌گوید: «از بچیم می‌پرسم اگر او این کار را کرده بود برایت تاوان می‌دهم.» آنان از راه پس گشته محمدافضل از پسرش پرسید و او در جواب گفت که من به وزن آن توجه نکرده‌ام و حتی ندیده بودم که بین سطل شان روغن است و یاکدام چیز دیگر. سپس خطاب به طالب گفت: «شما با پدرم کاری نداشته باشید او ضعیف است. خودم همراه تان نزد مولوی صاحب می‌روم.» طالب عصبانی شده می‌گوید: «خودم هر کاره هستم و به زور تفنگم از پیش تان پول می‌گیرم. از قرار فی کیلو روغن ۳۵۰۰۰ افغانی، فوری ۱۰۵۰۰۰ افغانی بیاورید. محمدافضل پاره «تلک الرسول» را آورده بالای آن ۱۰۵۰۰۰ افغانی می‌اندازد. طالب پول را گرفته روان می‌شود و محمدافضل را تهدید می‌نماید که این قسم دادن را روزی بیادش خواهد آورد. محمدافضل ناگزیر با خانواده‌اش خانه را رها کرد تا مبادا دچار مصیبت بدتری شوند.

ر.س.

سره میاشت در خدمت ملایان طالبی

قاری عبدالمنان باشنده کوته‌سنگی که در خانه‌های ویران شده زندگی می‌نماید می‌گفت: «سره میاشت در خدمت همین طلبه کرام قرار دارد. رئیس سره میاشت طالب است و از بیوه زنان و اطفال یتیم خبر ندارد که در این ماه رمضان چه می‌خورند. کمک‌های مواد خوراکه برای مستحقین نمی‌رسد، اگر برای فریب مردم چیزی را در پل آرتل توزیع کنند خیلی ناچیز است و این توزیع خویش را شب در رادیو اعلان می‌نمایند. اما به طالبان از جمله رئیس استخدام وزارت معارف یک بوجی آرد، یک بوجی برنج، روغن، بوره و چای زیاد می‌دهند.

در ضمن به بیوه زنان و اطفال نیازمند می‌گویند: خیرات هم اندازه دارد. شما زنان جوان بروید شوهر کنید تا نفقه شما از جانب شوهرهای تان تهیه گردد. حتی با بی‌شرمی بیشتری می‌گویند که این زن‌های بیوه باید از طریق ریاست مرستون جمعآوری و به آن عده ملاهای که اولاد ندارند و یا زن ندارند نکاح گردند تا از شر شان خلاص شویم.»

بی‌ناموسی ملانظام از قومندانی امنیه کابل

دگروال غلام‌داود باشنده بلاک‌های مکروریان اول به ریاست استخبارات کابل و کمسیون اطلاع می‌دهد که از مدت دو ماه به این سو (۱۶ میزان ۷۷) خانمش که زن جوانی بوده است مفقود گردیده و از وی درکی نیست. او گفت که بنا به اطلاعاتی خانمش توسط جنایتکاران طالبی به حمایت ملانظام معاون قومندان امنیه کابل اختطاف و غرض کام‌جوئی به اطراف کابل برده شده است.

دگروال مذکور در حالیکه اشک چشمانش را گرفته بود بدون کدام نتیجه از ریاست استخبارات خارج و درمانده بود که چه کند او می‌گفت: «این بلا نه تنها سر من بلکه بالای تمام مردم کابل که دختر و زن جوان دارند آمده است و زورم به این نوکران پاکستانی نمی‌رسد.»

چاپیدن به نام عشر و ذکات

پول‌هایی که جبراً به نام عشر و ذکات و صدقه از مردم جمعآوری می‌شود، از طرف مقامات طالبی حیف و میل می‌گردد و به مقاصد نظامی و شخصی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ریاست عشر و ذکات پول‌هایی را که به زور جمعآوری کرده و حق فقرای شهر کابل است که تعداد شان روز به روز زیاد می‌گردد، توزیع نکرده بلکه به اساس پرزه‌های شخصی وزیران و روسای طالبی از پول‌های مذکور به طالب‌بچه گک‌ها تا ۳۰ و ۴۰ لک افغانی می‌دهد. همه مردم از این عمل ریاست عشر و ذکات وزارت عالیه مطلع شده خواستند با ندادن ذکات و عشر اعتراض نمایند که از طرف گروپ جمعآوری ذکات و عشر و صدقه مورد تهدید قرار گرفتند. دکانداری به نام عبدالفتاح از ساحه مسجد پل خشتی بخاطر ندادن صدقه فطر مورد لت و کوب قرار گرفته، و وی را ملحد و کمونیست و... خطاب کردند.

این عمل طالبان اجیر شدیداً از جانب مردم، دکانداران و رهروان محکوم شده و می‌گفتند:

«روزه از ماو اک آن از طالبا، به شماچی که صدقه فطر می‌دهیم یا نه؟»

اخاذی طالبی

آدم‌ربایی، دزدی و جنایات دیگر طالبان در این روزها به اوج خود رسیده و مردم شهر کابل از این کیبل‌داران جیره‌خوار به ستوه آمده و هر روز نفرت شان بیشتر می‌شود.

● چندی قبل موتر داتسن سفید رنگی که در آن سه طالب مسلح نشسته بودند، شخصی به نام انجنیر خالد را از ساحه کارته پروان که در مارکیت تبادله اسعار سرای شمالی مصروف تبادله اسعار بود اختطاف نمودند. بعد از لت و کوب شدید مبلغ ۴۰۰ لک افغانی را که دار و ندار زندگی وی بود از نزدش ربوده و خودش را بعد از دو روز حبس رها ساختند.

● به تاریخ ۲۰ رمضان همان موتر که دارای علامت وزارت دفاع طالبی بود برای انجنیر خالد کمین گرفته و ساعت ۷ صبح وی را به زور سوار موتر کرده و می‌خواستند مانند گذشته از وی پول بگیرند. چون نزد انجنیر خالد پولی نبود بعد از لت و کوب شدید عصر همان روز وی را رها نمودند. موصوف به قومندانی امنیه همان ناحیه اطلاع داد که عوض کمک با تهدید مواجه شد.

از جلادی تا ریاست سیلوی مرکز

شخصی به نام وصیل از قریه اوریاخیل ولسوالی پغمان و سابق خورد ضابط قومندانی قوای کار وزارت فواید عامه، طی سال‌های ۱۳۵۹ به دلیل دزدی و اختلاس در وظیفه از کابل فرار و به پاکستان به احزاب اسلامی پیوست.

این جلاد مانند سایر همقطارانش در جایی که وظیفه می‌گرفت، دست به کشتار مردم بی‌گناه قریه می‌زد و صوفی‌شکور را زنده به گور نمود. بعدها به اثر اختلاف و سگ‌جنگی‌های اخوانی‌ها به گروه بدنام مولوی‌خالص پیوست و به حیث آمر منطقوی مقرر شد و صدها میل سلاح مختلف‌النوع پیاده به اختیارش قرار گرفت که تا حال نزدش باقی است.

ضابط وصیل در حزب یونس‌خالص به حیث یک قومندان تنبل و مریض لقب حاصل کرده و از خون مردم و مهاجران تغذیه می‌کند. در زمان حکومت ربانی نسبت بی‌کفایتی در وظیفه، مقام قابل توجه نداشت و سرانجام از وظیفه اخراج و دوباره راهی پاکستان شد. با آمدن طالبان در کابل چهره دیگری گرفته و بنام «وصیل سالک» با ریش دراز و چهره ملایی به حیث رئیس سیلو مرکز وارد کابل شده که با موترهای تیزرفتار ولگا و تویتا از او استقبال شد.

بعد از گذشت زمانی او با کلمه «ضابط» ضدیت پیدا کرده و اعلام نمود که بعد ازین او را «ملا وصیل سالک آخند» بگویند.

روزی یکی از کارمندان سیلو بنام سیدعلی که در شعبه ذغال‌سنگ کار می‌کند تقاضای معاش خود را نمود ولی از طرف این ریاکار مورد تهدید قرار گرفت. ولی سیدعلی بنا به مشکلات اقتصادی خویش از حقوق خود دفاع نموده و گفت:

«ضابط صاحب، تو شکر خدا قومندانی کرده‌ای، سلاح خیلی داشتی و خیلی داری که هر قدر بفروشی خلاص نمی‌شود. امروز نیز از تحریک طالبان پول تیل موتر، نان حوزه و معاش تان را که ۸۰ لک افغانی است، می‌گیری و غریب نیستی باید به حال ما غربا توجه شود.»

با این گفته ملاوصیل سالک‌آخند امر می‌کند که این هزاره پدر لعنت را چپه کنند چون هنوز هوای «وحدت» در کله‌اش می‌چرخد. حاضرباش‌های رئیس، سیدعلی کارگر را که هزاره و باشنده دشت‌برچی می‌باشد شدیداً لت و کوب نموده و بعد رو به حاضرین نموده و می‌گوید:

«او سه گناه داشت. یکی هزاره بود، دوم ضابط گفت و سوم نمی‌داند که معاش از کجا می‌شود و با رئیس خود را برابر می‌کند.» و بعد می‌گوید که بروید که من مریض هستم.

توزیع مواد کمکی برای طالبان

دریوری از ریاست مدرسه فاروقیه واقع شهر کابل چنین حکایت می‌کند:

«مواد امدادی که از طرف مؤسسات خیریه خارجی برای عده‌ای از ادارات وزارت معارف تخصیص داده شده بود، از طرف طالبان بین ملایان ،طالبان و چلی‌ها توزیع شد در حالیکه هر کدام از آنان ماهانه حدود ۷۰ لک افغانی معاش دارند و علاوتاً یک مقدار پول به نام نان حوزه، و روزانه تا ۸۰ هزار برای پول تیل موتر وغیره هم می‌گیرند و در

طلوع

بی‌ناموسی طالبی

روز جمعه ۱۶ دلو ۷۷ قاری یک مدرسه در نزدیک گولایی سینما در حال تجاوز به دختری که نزدش درس قرآن می‌خواند، از طرف طالبان گرفتار می‌شود. آنان دختر را رخصت کرده و از «قاری صاحب» درخواست صرفاً یک لک افغانی را می‌کنند. قاری یک لک افغانی را می‌پردازد چون چشم سرمه‌یی‌های بی‌ناموس یک لک را می‌بینند از قاری ده لک دیگر نیز می‌خواهند. وی عذر و زاری نموده و می‌گوید که ده لک را فردا تهیه می‌کند، طالبان نیز قبول می‌کنند. اما از فردای همان روز هم مدرسه بسته شده و هم تا حال قاری متواری است.

مقابل ماموران و اجیران بیچاره تا حال موفق به اخذ معاش ماه میزان خود نشده اند.

دره زدن

روز سه‌شنبه ۱۳ دلو ۷۷ ساعت ۴:۳۰ بعد از ظهر در یکی از سرک‌های کابل بنام سرک قلعه‌نجارا، طالب‌بچه‌ای لنگی سیاه و چشم سرمه‌ای زنی را به دره بسته بود که چرا تنها و بدون محرم از خانه برای سودا خریدن بیرون شده و زن می‌کوشید تا خود را از زیر دره نجات بدهد. اما طالبک به دنبالش می‌دوید تا زهرش را زیادتر بریزد. وقتی زن از صحنه دور شد، طالب چشم سرمه‌ای بطرف دکاندار آمد و او را به دره گرفت که چرا به زن نامحرم سودا می‌فروخت. دکاندار تضرع می‌کرد اما طالبک راگوش شنوا نبود و در ضمن دره زدن با پاهایش قوطی‌های روغن را به هر طرف تیت می‌کرد.

مرغلره

خودکشی معلم اشرف

بعد از برقراری حکومت بنیادگرایان و بخصوص طالبان همانند اکثر مردم وضع زندگی محمداشرف فرزند محمدشریف معلم مکتب غلام‌حیدرخان چرخی واقع خیرخانه‌مینه که بیش از ۲۰ سال را در مکاتب مختلف کابل اجرای وظیفه نموده بود، از بد بدتر شد. او و خانمش که هر دو معلم بودند، مانند هزاران معلم و مامور دیگر با فقر و گرسنگی دست به گریبان شده و دربدر و مهاجر شدند. معلم اشرف بسیا آرزو داشت که فرزندانش همه تعلیم یافته شوند. او از ۳ سال به این طرف به بیماری اسما مبتلا گشته بود که به دوا و غذای مناسب ضرورت داشت ولی نظر به تنگدستی نمی توانست به آنها دسترسی داشته باشد. حدود هشت ماه معاش ناچیزی که یگانه مدرک عایداتی شان بود، نیز پرداخته نشده بود. روزی بچه ۱۳ ساله و ۹ ساله‌اش را می‌بیند که در کراچی‌ای که مادر شان تهیه کرده در بازار سرگردان اند. او با دیدن این صحنه ضربت دیده و دچار



افسردگی شدید روانی می‌شود. تا اینکه شب ۲۷ ماه رمضان ۱۳۷۷ با خوردن چند تابلیت «فینوباربیتل» خودکشی کرد و پنج پسر و خانمش راکه هنوز هم منتظر معاش هستند تنها گذاشت.

سهراب

کشف یک جاسوس امریکا

به تاریخ ۲۵ دلو ۷۷ از پروژه ارزان‌قیمت به طرف شهر روان بودم که باکاکاآصف، کارگر یکی از فابریکه‌ها همراه شدم. از کار و بار و پسر مریضش پرسیدم. همین که بطرف وی دیدم، گریه را سر داد و گفت: «پسرم چند روز در حوزه ۱۲ (پروژه ارزان‌قمیت) بندی بود و دیروز رها شده ولی قدرت گپ زدن را ندارد. از کار برطرف شده‌ام و فعلاً بیکار هستم.» علت زندانی شدن پسرش را پرسیدم. و او برایم شرح داد: «وضع طوری شد که فرزندانم برای چندین روز گرسنه بودند، دنیا سرم تنگ شده می‌رفت. بالاخره یکی از خویشاوندان ما در امریکا بود و آدرس وی را به بسیار مشکل پیدا نموده و از وی خواهان کمک شدم. خلاصه شخص مذکور برایم ۲۰۰ دالر فرستاد. ما از فرط خوشحالی به هرکس قصه کردیم. ازین ۲۰۰ دالر حوزه ۱۲ خبر شد و پسر لنگم را بردند و چند شبانه روز او را با کیبل زدند که شما سلاح دارید. چون ما سلاح نداشتیم، آخرالامر گفتند که شما با امریکا ارتباط دارید. تا اینکه همان ۲۰۰ دالر را از نزدم گرفتند و بعد بچه مریضم را رها کردند.»

شفیقه

فساد و جنایت بین طلبه کرام

جریان واقعه‌ای در ۲۲ رمضان سال ۷۷ در بلاک ۱۲ مکروریان کهنه:

محمدقاسم رئیس یکی از بخش‌های امربالمعروف تازه عروسی کرده بود. بادیگارد وی با خانم محمدقاسم رابطه قایم میکند. قرار اظهارات همسایگانش ملا محمدقاسم و بادیگاردش قبلاً از قومندانان گلبدین بودند. ملا محمدقاسم اصلاً از مقر ولایت غزنی و بادیگاردش از جاجی ولایت پکتیا بود. بادیگارد و خانم ملا محمدقاسم قبل از عروسی در قلعه‌چه‌بنی‌حصار با هم همسایه بودند. بادیگارد قاسم چندین بار از دختر خواستگاری نموده بود ولی از طرف دختر بعلت اینکه او زن و دو فرزند داشته، رد می‌شود. در عوض ملامحمدقاسم که مجرد بود در بدل پول هنگفت با وی عروسی می‌کند.

بادیگارد جهت ربودن زن با قاسم بیشتر نزدیک وبادیگاردش شده

بود و شب‌ها را هم معمولاً در خانه وی سپری می‌کرد. در ۲۲ رمضان دوستانش ساعت ۳ شب بلاک را محاصره نموده و دروازه قاسم را تک تک می‌زنند. ملاقاسم که می‌خواهد ببیند کیست، به مجرد رسیدن به دروازه با حمله چاقو به قلبش مواجه می‌شود و بعداً با سه فیر کلاشینکوف به شقیقه‌اش.

خانم ملاقاسم پول و زیورات را گرفته با بادیگارد و همراهانش خانه را ترک می‌کنند. فردای آن روز اهالی منطقه خبر می‌شوند و به نزدیک‌ترین پوسته امنیتی اطلاع می‌دهند. افراد پوسته جسد قاسم را به شفاخانه چهارصدبستر انتقال می‌دهند. بعداً به افراد بلاک اخطار می‌دهند که همه را حبس می‌کنیم. چون واقعه در بلاک شما رخ داده و حتماً خود اینکار را کرده‌اید. تا اینکه وکیل بلاک را تهدید به مرگ می‌کنند که باید قاتل را نشان بدهد. او چون چیز دیگری نمی‌داند خوشو و برادر زن قاسم را به پوسته معرفی می‌کند. خوشوی قاسم می‌گوید قبلاً از جریان پلان توسط دخترش آگاه بود. او و برادر زن قاسم سخت شکنجه می‌شوند که چرا قبلاً اطلاع نداده اند. تحقیقات از وکیل و همسایه‌های بلاک نیز ادامه دارد.

تبدیل مکاتب دختران به دارالعلوم‌ها

طالبان برای اینکه ضدیت خود را با زن نشان دهند مکاتب دخترانه را به دارالعلوم‌های طالبی بدل کرده اند و به جای نام‌های این لیسه‌ها لوحه‌های رنگارنگ دارالعلوم‌ها را نصب کرده اند. ولی از یاد برده اند که دیگر قرون وسطی گذشته است و دیر یا زود زنان ازین ابتدایی‌ترین حق خود برخوردار خواهند شد.

مستوره

«برو ملاعمرت را بیاور»

به تاریخ ۲ عقرب هنگامی که در موتر تکسی از خیرخانه به طرف مکروریان می‌رفتم، تکسی‌ران حکایت کرد: «به تاریخ ۳۰ سنبله، ۱۵ زن را به جرم دزدی، قتل و فحشا به میدان هوایی کابل آوردند. طالبی می‌خواست از میان آن زنان یکی را زیر لت و کوب قرار دهد. آن زن مقاومت نشان داده و طالب مذکور را با لگد زده و فریادکنان گفت: "برو ملاعمر کورت را بیاور که همرایش گپ بزنم، من یک وقت ربانی را دستور می‌دادم!"

طالب با شنیدن این حرف‌ها به خشم آمده و او را بیشتر زیر ضربات مشت و لگد قرار می‌دهد. بعد از آن از سرنوشت زن اطلاعی در دست نیست.»

مسلم‌قاسمی

از فقر در امارت اسلامی

به تاریخ ۲۳ عقرب مردی را در موتر دیدم که با چشم‌های پر از اشک با مردم صحبت می‌کند: «وضعیت زندگی من بسیار خراب است. دوازده نفر در یک فامیل هستیم و یک هفته بیشتر است که دسترخوان ما نان گندم را در خود ندیده است فقط کچالو و جواری را جوش داده و می‌خوریم. خودم پولی‌تخنیک را خوانده‌ام و هر جا که برای کار مراجعه کردم چون واسطه نداشتم نپذیرفتند. امروز هم به چند جای که کمک می‌داد عریضه کردم باز هم کسی را نداشتم و بنابرین عریضه‌ام را رد کردند. حالا می‌خواهم بروم خیرخانه و دهن خانه‌های مردم ببینم چیزی به دست می‌آورم یا نه.» کسانی که در موتر بودند، هزار یا پنجصد افغانی به او دادند.

ندیم

امنیت و مردم

روزی در سرویس بودم که توجهم را مردی جلب کرد با چشمانی پر اشک، پرسیدمش چرا؟ در جوابم گفت: «اختیار لباس پوشیدن و سر و ریش خود را نداریم.»

بقیه در صفحه (۷۳)



طالبان لیسه ... کابل را نیز به «دارالحفاظ مرکزی افغانستان» بدل نمودند. عکس از «پیام زن»

تظاهرات «راوا» در ۸ ثور

بتاریخ ۸ ثور ۱۳۷۸ «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» تظاهراتی را جهت محکوم نمودن تجاوز جنایتکاران بنیادگرا به کشور ما در اسلام‌آباد براه انداخت که در آن حدود ۴۰۰ زن و طفل افغان مقیم پاکستان شرکت جسته بودند.

تظاهرکنندگان اولاً مقابل دفتر مرکزی سازمان ملل تحصنی داشتند که طی آن یکتن از فعالان «راوا» اعلامیه تظاهرات را به مقامات سازمان ملل تسلیم نمود.

بعد از یکساعت تمامی تظاهرکنندگان به پشاور مور (نشترمارکیت) منطقه‌ای در اسلام‌آباد که هموطنان مهاجر ما عمدتاً در آنجابسرمی‌برند،آمدند. درین بخش نیز برنامه مظاهره بصورت کامل عملی شدکه عبارت بود از سخنرانی، سرودهایی توسط گروپ سرودمکاتب «راوا» و شعاردادن‌های دستجمعی. یکی از فعالان «راوا» طی سخنرانی‌ای که مورد استقبال مردمی که دور تظاهرکنندگان جمع شده بودند قرار گرفت، اظهار داشت:

«هموطنان داغدیده، هفت سال از روزی می‌گذرد که خاینان جنایت‌پیشه بنیادگرابرکشورماتمزده‌ی‌ماتجاوز کردند، خانه‌هایشان را به تاراج برده و از دارونداز گرفته تا عفت و آبرو هیچ کدامی را به مردم بیگناه‌مانگذاشتند. بخصوص زنان رنجور کشورما از اولین قربانیان این سگ‌جنگی‌های وحشیانه‌ی خاینان جهادی و طالبی بشمار می‌روند.

امروز که گروه دیگری بنام طالبان بر مردم ماتمزده‌ی ما نازل شده، به شیوه‌های دیگر می‌خواهد مردمان فقیر و درمانده‌ی ما را زیر توهین و تحقیرهای رذیلانه و شلاق‌زدن، سنگسار و... بگیرند.

اما باید همه بدانیم که این شبهای تیره را ناگزیر سحری در راهست؛ مردم ما نباید ناامید شوند، همه چیز را برباد رفته فکر نکنند؛ تاریخ و نیاکان خویش را بیاد بیاوریم؛ سنن پرافتخار مبارزه‌ی آنان را در مقابل ظلم و استبداد به یاد داشته باشیم؛ بالاخره به یاد بیاوریم که مردم ما چگونه با دستان خالی قهرمانانه برضد تجاوزکاران روسی و نوکران شان جنگیدند و حالا هم می‌توانند خاینان جهادی و طالبی را در مبارزه‌ای متحدانه نابود و به سزای اعمال شان برسانند.»







مظاهره که ساعت ۱۱ شروع شده بود، ساعت ۱:۳۰ به پایان رسید. تظاهرات مذکور انعکاس چشم‌گیری در مطبوعات پاکستان و رسانه‌های خبری جهان داشت و مصاحبه‌های اعضای «راوا» با بخش‌های فارسی و پشتوی بی‌بی‌سی نیز انعکاس یافت.■

قسمت دوم

داکتر اکــرم عثمان، اجنت یا اجنتِ اجنت؟

شما حق دارید و باید به عنوان یک نمک‌خور و دست راست نجیب، به قدر توان و تا آخر زندگی، با «پرهیز» از «ذهنی‌گری و برخوردی شتابزده» بکوشید «مو به مو» «کارهای خوب» سرور تان را «به ترازو بکشید» به این نیت که خودفروختگی خود و سایر «اهل پژوهش و تحقیق» و کلیه اعضای «اتحادیه نویسندگان» را به او و رژیمش توجیه نمایید. شما و شرکاء به جلاد «قول» داده بودید و «مردها ره قول اس»! لیکن هرچند از لحن ما علیه ولینعمت تان مثل مار به خود بپیچید و به زبان خادی به ما بتازید که «بهتر است هم از نظر دانشی و هم اخلاقی به خود بپردازید تا کمالات معنوی تان فزونی گیرد و از عقده‌های سرکوفته و ورم کردهٔ تان چرک و ریم جاری نشود»، **ما تا هر شرایطی که لازم باشد، شما و شرکاء راکماکان بنام جاسوسان کی‌جی‌بی و چهره های فرومایه‌ی رژیم افشاء خواهیم نمود.**

اعترافات «کاندیداکادیمسین» ناقص است

و خاطرات دلنشین و حسرتبار از «رئیس جمهور» با این کلمات پایان می‌گیرد:

> من بدون ذره‌ای کم و کاست منحنی روابطم را با او (نجیب) در سه سال اخیر دوران حیاتش که مدعی تأسیس یکدولت غیروابسته و مستقل بود برکشیدم تا چیزی در پردهٔ ابهام نماند و نیز باکی ندارم که چنین علایقی مورد سؤتعبیر و سؤاستفادهٔ غرض ورزان قرار بگیرد. من همانم که بودم

اولتر از همه بجاست از شما بخاطر این اعترافات حاکی از آلودگیهای بیشتر و تازه‌ای -لااقل برای ما- و حکایت رقصیدن یک «فرهنگی» بی‌کارت بر سرانگشت رژیمی پوشالی، تشکر کرد. ولی باید افزود که ما عمداً کلیات را می‌دانیم و هنوز «چیز»های زیاد و جزئیات بی‌شماری «در پردهٔ ابهام» باقیست. مثلاً کاش به ترسیم این «منحنی»ها هم همت می‌گماشتید: «منحنی» روابط نجیب با سایر «فرهنگیان» و «اهل پژوهش و تحقیق» و این که کدام ها به عز شرفیابی «در حضور خانم و فرزندانش» نایل شده اند و چند بار؟ «منحنی» اینکه آیا در وزارت خارجه از اسناد مهم قدیم هنوز چیزی باقی مانده بود که از تره‌کی تا نجیب به روس ها تحویل داده نشده بودند و شما آنها را به روس ها تقدیم کردید؟ درکجا، دوشنبه یا مسکو و شامل چه چیزها بودند؟ این «منحنی» راکه آیا جمهوری اسلامی در تهران به شما به مثابه یک عامل کی‌جی‌بی نگریسته و زیاد گرم نمی‌گرفت یا اینکه تلاش می‌کرد با توجه به سقوط محتوم رژیم پوشالی، شما را از قلمبدستان و منشیان عبدالعلی مزاری و یا برهان‌الدین‌ربانی بسازد؟ **آیا علت سینه‌زنی کنونی تان در «امیدِ» ربانی و مسعود را باید نتیجه‌کار رژیم ایران بر شما دید یا فرصت طلبی و چاکرمنشی مزمن خودتان که اول از ظاهرشاه بودید، سپس یکدل و یک‌جان خود را به سردار داوود عرضه داشتید و بعد خاک‌پای روسها و سگان پرچمی آنان شدید و فعلاً هم در کمال آرامش -گویی از پدر پدر و از جوانی تا حال در محضر «استاد» کلان شده باشید- ضمن ابراز عشق به آشتی بین خاینان جهادی، مردم را به اطاعت از آنان فرا می‌خوانید؟** بهر حال انشااله آغازی نیک است. و اگر ناصحانی غرض‌ورز در گوش تان چیزی نخوانند، «منحنی»های دیگری نیز «برخواهید کشید» تا مردم دنیا بدانند که اگر از تره‌کی تا نجیب و سلیمان‌لایق و شهنوازتنی و نوراحمدنور و اناهیتاراتب‌زاد و عبدالوکیل وگلاب‌زوی و... چه از سر کم‌سوادی یا بی‌عرضگی یا بی‌آبرویی نتوانستند مثل همتا های خاین توده‌ای شان‌کتابهای حاوی شرح جاسوسی و خیانتهای خود را منتشر سازند، **اینک یاری از آن تبار میهنفروش به اسم داکتراکرم‌عثمان پای‌پیش نهاده و اگر کیانوری از «چهل سال خیانت» گفت او هم از ۲۰ سال ماجرای خیانت به مردم و وطنش را «بدون ذره‌ای کم وکاست» نقل می‌کند و بدین‌ترتیب ثابت می‌سازد که پرچمی‌ها در زمینه انتشار خیانت نامه ها هم‌از لالای شان حزب توده پس نمی‌مانند!**

خلاصه «نویسنده توانای کشور» که خیلی چیزهای جالب در «پرده‌ی ابهام» باقی مانده و اگر قول بدهید که از ۲۰ سال تمام زندگی بی‌اعتناء به خون و فریاد مردم، وجدان تان تکان خورده و آماده اید جزئیات جاسوسی و اعمال ضدملی خود و رؤسای پرچمی و خلقی تان را بازگو کنید، ضمن عرض تبریک، ما به نوبه‌ی خود لیستی از سوالها را برایتان خواهیم فرستاد.

اما این نگرانی‌ای واهی است‌که مبادا «علایق» تان با دژخیم «مورد سؤاستفاده غرض‌ورزان قرار گیرد.»! چرا چنین شود؟ شما نخستین

«کارمندشایسته» رژیم پوشالی هستید که زبان گشوده و بدون هیچ اجباری از «علایق» خاص تان با نجیب و ماحصل پرافتخار آن ـ کار در سفارتها و ریاست انجمن نویسندگان و وزارت اطلاعات و... ـ سخن زده اید، دیگر چه جای «سؤتعبیر و سؤاستفاده» باقی می‌ماند؟ همین مقدار اعتراف، شما را بین «فرهنگیان» میهنفروش و تسلیم‌طلب در مقام متمایزی قرار می‌دهد. ما هم از اعترافات تان استقبال می‌کنیم چراکه به کارنامه پرلکه‌ی شما به قلم خودتان صحه می‌گذارد و لذا ادعای ما محرز می‌گردد. مشکل شما فقط اینست که از یکسو از بلبلی‌ای جانانه راجع به سرسپردگی تان به نجیب اباء نمی‌ورزید (شاید هم بگویید چه بدی کرده‌اید!) لیکن از سوی دیگر، مردم را آنقدر علیل وگیج می‌پندارید که باوجود مدارکی که خود به دست داده اید، شما را در زمره‌ی میهنفروشان نشمارند!

در باب این تصدیق تان که «من همانم که بودم!» باید گفت که هم صحیح می‌فرمایید و هم غلط. در اینکه شما و شرکاء از انجمن نویسندگان یا خارج آن، براساس انقیادطلبی به تقدیم کشور به غرب منحیث وظیفه‌ای اصلی می‌نگرید تردیدی وجود ندارد. نوشتن در «امید» و امثالش، همآوازی با نرشیر، رهنوردزریاب، نبی‌مصداق

ولی امروز کرتی و پتلون را دور انداخته، چشم ها را سرمه کرده و ضمن برحذر داشتن «برادران» از «برادرکشی»، مردم را به سازش با جنایتکاران بنیادگرا ترغیب می‌کنید، و در لابلای اکت مهوع گاندی، آماده‌اید که به تأسی از نرشیرِ «نیکنام و دانشور»، خود را به صورت ملنگی پر پشم و ریشِ و متعفن درآورده، بوسه بر پای «امیران» و «امیرالمؤمنین» زنید.

وغیره، نشانه‌های آشکار سر به تالاق دویدن تان در طریقیست که نهایت مشعشعش در کتاب «نظم نوین جهانی» درج می‌باشد. یعنی درست می‌فرمایید که جای قبله‌ی پیشین شما ـ اتحاد شوروی ـ را غرب گرفته است وکماکان دارای استعداد خیانت به وطن می‌باشید. تا اینجا صحیح است که «همان»اید که بودید.

اما چندان هم «همانی» نیستید که بودید زیرا دیروز چاکر نجیب بودن، مصاحبت با او «در حضور خانم و فرزندانش»، کاندید و کاندیدبازی در مضحکه‌ی «جبهه پدر وطن» و... را معراج و سربلندی تان می‌دانستید، ولی امروز کرتی و پتلون را دور انداخته، چشم ها را سرمه کرده و ضمن برحذر داشتن «برادران» از «برادرکشی»، مردم را به سازش با جنایتکاران بنیادگرا ترغیب می‌کنید، و در لابلای اکت مهوع گاندی، آماده‌اید که به تأسی از نرشیرِ «نیکنام و دانشور»، خود را به صورت ملنگی پر پشم و ریشِ و متعفن درآورده، بوسه بر پای «امیران» و «امیرالمؤمنین» زنید.

سفیر پوشالی، زبان مقاومت می‌شود!

میزان وقاحت «محقق توانای کشور» را از سخنسرایی ذیل می‌توان تخمین زد:

> من چه در ماموریتم در دوشنبه و چه در مسافرتم به مسکو بخاطر امضاء پروتکل همکاری بین انجمن نویسندگان افغانستان و اتحادیهٔ نویسندگان اتحاد شوروی تا جائی که توان داشتم یک مامور حلقه بگوش نبودم و از گفتن حق پرهیز نکرده ام. به گونهٔ مثال وقتی در انستیتوت جهانی ادبیات گورکی در مسکو، برای سخنرانی دعوت شدم در محضر استادان آن کانون ضمن اینکه تجاوز شوروی بر افغانستان را یک خطای بزرگ سیاسی دانستم انگشت انتقاد بر جنایات آن دولت چه در زمان انقلاب، چه در دوران «نپ» و چه در تصفیه های استالین از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ گذاشتم و پرسیدم که تقصیر همسر، دختران جوان و پسر خردسال تزارنیکلای دوم چه بود که بیرحمانه تیرباران شدند و آیا چنین قساوتهایی از نظر ولادیمیرلنین پوشیده بوده است؟ در آن محفل خانم «گراسیموا» محقق زبان پشتو و عضو اکادیمی علوم اتحاد شوروی و جناب محمدی‌صفالوف استاد یونیورستی دوشنبه حاضر بودند و من آدرسهای آنها را برای رفع شبههٔ بی‌باوران در اختیار دارم.

اگر مردم و روشنفکران ما عموماً احمق یا بنیادگرا یا پرچمی می‌بودند، حق داشتید اینهمه چشم پارگی را استدلال یا پاسخ به «پیام‌زن» نام نهید. اما چنین نیست. دیگر مدتهاست گلیم رژیم پوشالی و انجمن نویسندگانش برچیده شده که می‌توانستید در چهارچوب آن با جمعی حقیرتر، جلف‌تر و بی‌شرم‌تر از خود حرف زده و آنان هم برای تان سر و دست تکان داده و شما در اوج «هورا»کشیدن‌های شان، در رویای بقای رژیم، «اعلام کاندیداتوری»، ملاقات دژخیم «درحضورخانم و فرزندانش» و هرزه‌اندیشی هایی دیگر ازین قبیل، جهان و مافیها را از یاد ببرید.

آیا «رئیس جمهور» به این دلیل به شما آن قدر مهر و اعتماد شخصی داشت که «مامور حلقه بگوش» او نبودید؟ آیا آن خاین پلید، مأمورانی را خوش داشت که در برابر خود او و ولینعمتان روسی‌اش «از گفتن حق» پرهیز نکنند؟ آیا «رئیس جمهور» میهنفروشی را در تاریخ کشور دیگری هم سراغ دارید که مأموران و آنهم مأموران دیپلماتش را نه از میان دون‌ترین حلقه‌بگوشان بلکه ازمیان «حق‌گویان» برگزیده باشد؟

در شما اگر کوچکترین اثری از «حق‌دوستی» و «حق گویی» سراغ

می‌شد، کی‌جی‌بی، روی شما به عنوان یکی از مهمترین عمالش که شب و روز در سیر و سفر به خارج باشد، هرگز حساب نمی‌کرد. ما مکرراً گفته‌ایم که **دو راه بیشتر وجود نداشت: شما و شرکاء یا جانب مردم و مقاومت ضد روسی و ضد خاینان پرچمی و خلقی را می‌گرفتید که آنگاه اگر در پولیگون‌ها زنده بگور نمی‌شدید، در پلچرخی هر روز سایه‌ی مرگ و توهین و بی‌شرافتی از سوی رانده‌شده‌ترین عناصر جامعه را حس می‌کردید؛ یا اینکه به رژیم تسلیم می‌شدید ـ که شدید ـ و آنگاه به تناسب «حلقه بگوش بودن»، اهمیت و لیاقت تان، طرف محبت و توجه میهنفروشان واقع گردیده و داغ ننگ مقام‌هایی تا حد ریاست، وزارت، مستشار سفارت و وکالت «شورای ملی» و ریاست «جبهه پدروطن» و... در جبین تان حک می‌شد که شد.**

شما بیهوده سعی می‌کنید خود را گاندی یا خنده‌آورتر از آن پهلوان «حق‌گو» بتراشید. اگر پیش از روی صحنه آمدن گورباچف، تجاوز شوروی را «خطای بزرگ سیاسی» می‌خواندید، مطمئن باشید که هماندم، پهره‌داران محل پس از لت وکوب مفصل، ازگوش تان گرفته و شما را «تحت‌الحفظ» می‌فرستادند پلچرخی و اسداله کشتمند هم مصاحبه‌ای توأم با اکت‌های یک «بچه» فلم هندی به عمل نیاورده بلکه ساده با مشت و پنجه‌بوکس به جان شما می‌افتاد تا بدانید که کار صاحبانش را «خطای بزرگ سیاسی» گفتن چگونه پس‌لگدی دارد!

شما در آن سخنرانی نمونه‌ای کامل از یک نماینده‌ی صدیق دولتی پوشالی را ارائه نمودید، زیرا گورباچف مدتها قبل، تجاوز دولتش به افغانستان را «خطای بزرگ» و «زخم خونچکان» و... خوانده بود. اشاره به «جنایات شوروی» در «زمانهای مختلف» هم نشانه‌ی قهرمانی و «حلقه بگوش نبودن» شما نه بلکه خوشرقصی به موقع وکاملاً «حلقه بگوشانه»‌ی تان به ساز تازه‌ی اربابان مسکوی بود زیرا آنان خیلی قبل از شما گلیم «تصفیه های استالین» را هموار کرده و برآل و عیال تزار اشک ریخته و به مراتب شدیدتر از شما لنین را مقصر قلمداد نموده بودند. آنان اگر چه سولژنتسین‌های خود را داشتند که انبان دشنامهای شان را بر انقلاب اکتبر، ایده‌های آن و شخص لنین خالی کردند، با

> **اگر پیش از روی صحنه آمدن گورباچف، تجاوز شوروی را «خطای بزرگ سیاسی» می‌خواندید، مطمئن باشید که هماندم، پهره‌داران محل پس از لت وکوب مفصل، ازگوش تان گرفته و شما را «تحت‌الحفظ» می‌فرستادند پلچرخی و اسداله کشتمند هم مصاحبه‌ای توأم با اکت‌های یک «بچه» فلم هندی به عمل نیاورده بلکه ساده با مشت و پنجه‌بوکس به جان شما می‌افتاد تا بدانید که کار صاحبانش را «خطای بزرگ سیاسی» گفتن چگونه پس‌لگدی دارد!**

اینهم شنیدن حرفهای یک عامل درجه دوم اما گپ شنو افغانی، موجب بهجت و رضائیت آنان بود.

پس در ارتباط با آن سخنرانی هیچ کسی شک و شبهه‌ای به خود راه نخواهد داد مگر اینکه از ماهیت شما به مثابه یک «دیپلمات» و «فرهنگی» وابسته به کی‌جی‌بی و دست پروردگانش باخبر نباشد. استناد به آن خانم محقق و استاد یونیورستی دوشنبه و داشتن آدرس های آنان، از دو رهگذر مسخره است. اولاً اینکه بلافاصله آدم را به یاد جواب روباه به سوال شاهدت کیست، می‌اندازد، و ثانیاً خانم و جناب مذکور در عشق به تزار و تزاریزم و نفرت نسبت به لنین و لنینیزم، شما را نوکر هم نمی‌گیرند.

اگر خانم گراسیموا و آقای محمدی‌صفالوف، شخصیتی ارتجاعی‌تر از شما نمی‌داشتند باید به شما حالی می‌کردند که: «آقای داکتراکرم‌عثمان، این حرفها خیلی کلانتر از دهان شماست؛ وظیفه ارشاد شوروی با سطح و وضع شما تناسبی ندارد؛ شما اگر بویی از آزادیخواهی می‌بردید باید اولتر از همه قلاده‌ی دولت میهنفروش را بر گردن خود تحمل نمی‌توانستید؛ شما اگر با شرف تان معامله نمی‌کردید باید به تاریخ کشور خود توجه مبذول می‌داشتید و به هزاران کشته‌ی دست نجیب و رژیمش به اعتراض برمی‌خاستید تا "تصفیه‌های استالین". استالین علیرغم کشتارهایش هم‌اکنون در اتحاد شوروی و سراسر جهان میلیونها طرفدار دارد اما نجیب که این جهان را ترک گوید، پشک هم به دنبالش نخواهد رفت.»

درامه دیگر پهلوان خود را ببینیم:

> رویداد دیگر اینکه «میکیلی‌پلاچیدو» هنرمند پرآوازۀ ایتالیایی که در سریال «اختاپوت» به شهرت جهانی رسیده است. بر مبنای سناریوی یکی از نویسندگان دگراندیش اتحادشوروی فلمی را در کوهستانهای تاجیکستان به آخر رساند که همدردی عمیق او و نویسنده را نسبت به تراژیدی مردم افغانستان میرساند. در آن فلم ضمن جانبداری از جهاد مردم افغانستان، در پرده و خیلی ملفوف سعی شده بود که تا حدودی برای سربازان شوروی در جنگ با افغانهابرائت کمایی شود چه اکثر آنها اغفال شده بودند و تا آخر گمان میبردند که بر ضد تهاجم امریکا بر افغانستان می‌جنگند. بدین مناسبت محفل با شکوهی به اشتراک تعدادی از دولتمردان ردۀ بالای حکومت تاجیکستان، فرهنگیان تاجیک و تعدادی از سربازان معیوب شرکت‌کننده در جنگ افغانستان، و منشی کمیتۀ حزبی شهر دوشنبه عبدالبشیر که از حزب

دموکراتیک خلق نمایندگی میکرد و احمدشاه پویا مسوول وزارت امنیت دولتی که قرار افواه اکنون با آقای رسول برات تاجر معروف همکاری دارد و شخص اینجانب شرکت داشتیم. میکیلی پلاچیدو و شماری از منتقدان هنری سخنرانی کردند و سرانجام از من خواسته شد که آن همه تبصره‌ها راجمعبندی کنم.

قهرمانان این داستان هم بسیار ناآگاه یا احمق تشریف دارند. مگر پلاچیدو و «فرهنگیان دگراندیش تاجیک» اینقدر به خود زحمت نمی‌دادند که درنگ کنند از چه رو باید نماینده «دیپلماتیک» همان رژیمی «تبصره‌ها» را «جمعبندی» کند که قلم به طرفداری از جنگ آزادیخواهانه‌ای برضد آن و سرپرستان روسی‌اش ساخته شده است؟؟ قصه مثل بندبازی ناکام پیشتر تان ناقص ولی این بار بیشتر باورنکردنی است. هنرمند ایتالیایی و «فرهنگیان دگراندیش» لازم نبود از منطق و شعور درخشانی برخوردار می‌بودند یا همدلی بیکرانی با مردم ما می‌داشتند تا به شما بگویند: **«داکتراکرم‌عثمان، اگر شما مهره کی‌جی‌بی و دولت دست‌نشانده نمی‌بودید چطور از طرف داکتر نجیب به اینجا فرستاده می‌شدید؟ اگر شما آزادی وطن تان را دوست داشتید چطور شده که از اول تا حال عزیز و دُردانه‌ی روسها و مزدوران شان بوده اید؟ اکتاویوپاز نویسنده معروف مکسیکو زمانی که سفیر کشورش در هند بود وقتی از کشته شدن تعدادی محصل به دست دولت متبوعش خبر شد بلافاصله استعفاء داد اما شما با وصف اینهمه قصابی بی‌حساب مردم توسط اشغالگران و عوامل شان، خم‌ابرو نکرده و به مقامات بالا و بالاتری می‌رسید؟»**

اما از دید ما، شما حتی با توجه به یک جزء بسیار کوچک این قصه‌ی ملانصرالدینی تان (با افتخار یادکردن از پیوندها و همکاسگی تان با احمدشاه‌پویا خادی و عبدالبشیرخادی) سزاوار نفرین هستید و باید درکنار سرکردگان پرچم به خاطر ۱۵ سال خیانت و جنایت که براین وطن رفته، محاکمه صحرایی شوید. همدستی تان با جلادان بنیادگرا، دوسیه‌ای جداگانه است.

«مایه‌گذاری» سفیر پوشالی از «جان جان»

لاکن انصافاً، در ملودرام بالا، نویسنده نتوانسته یک حقیقت را زیر پرده‌ی وقاحت سرشارش بپوشاند:

هر چند من از هیچ نظر نه شایستگی و نه طهارت کامل شرح و بیان درد و داغ مردم افغانستان را داشته‌ام مع‌الوصف در آن شب از جان جانم در ابراز و توضیح مصیبت استخوانسوز ملت ما، مایه گذاشتم

ایوالله! کی گفته که اگر کسی خود فروخته شد هیچگاه راستگو بوده نمی‌تواند؟ **بکلی درست می‌فرمایید داکترصاحب. شما «شایستگی» و «طهارت» صحبت از درد و مصیبت مردم افغانستان را نداشتید زیرا چاکر بی‌کارت اشغالگران روسی و میهنفروشان جنایتکار بودید؛ زیرا بجای «درد و داغ» مردم، درد تکیه زدن به مناصب پوشالی بی‌قرار تان می‌کرد و داغ سیاه «دیپلمات» شدنِ پلیدترین پوشالیان تاریخ بر جبین ساییده شده‌ی شما پیش روسها و سگهای شان از دور نمودار بود؛ زیرا شما خود به عنوان یکی از مسببین «درد و داغ» مردم به شمار رفته و لکه های خون آنان در دامن تان خودنمایی داشت.**

پس ادعای «مایه گذاشتن از جان جانم» انزجارآورترین نوع اشک تمساح ریختن است. کسی می‌توانست از «جان جانش» مایه گذارد که قبل از همه ننگ عرضه کردن «جان جانش» را به اشغالگران و سگ های شان نمی‌داشت و با نشستن در مهمترین مقام های پوشالی در زمینه «فرهنگ» و «دیپلماسی» و... به «مایه گذاری» برای آنان

> آیا رهبران شما ببرک، نجیب، اناهیتا، وکیل وغیره مدتی «درد» دوری از «وطن» را نکشیدند؟ پس اگر فرمان و تضمین کی‌جی‌بی و سگانش وجود نمی‌داشت، مگر مغز الاغ خورده بودید که بر می‌گشتید؟ اگر «عشق» خدمت به وطن آنقدر شما را مجنون ساخته بود، چرا به دنبال سقوط «رئیس جمهور» محبوب تان، فرار را بر قرار ترجیح دادید و در داخل نماندید تا «برادران» را از «برادرکشی» باز دارید؟؟

نمی‌پرداخت. که از یکسو بالیدن به صحبت خصوصی با «رئیس جمهور» در «حضور خانم و فرزندانش» و از سوی دیگر مدعی «مایه گذاری» از «جان جان در ابراز مصیبت استخوانسوز ملت» شدن! آخ که مردم ما چقدر بدبیار و محروم و خاموش اند که «فرهنگیان» خاین شان چشم‌پارگی را به حدی می‌رسانند که زشت‌ترین سفلگی ها و فرومایگی های خود را هم «شاهکار» و «قهرمانی» جلوه می‌دهند!

به شیوه خودتان☆ که بپرسیم آیا در آن زمان درگرد و نواح تان نه آدم

☆- در صفحه دوم نامه آمده است:

«آیا در گرد و نواح تان موسفیدی آداب دان وجود ندارد که شما را از لگدپرانی، افترا، پرخاشگری و اهانت به خودی و غیرخودی برحذر دارد؟»

باید همین جا به اطلاع «کاندیداکادیمسین» برسانیم که چرا، ما از

موسفید یا با تجربه‌ای بلکه فقط کدام فرزند کوچک نسبتاً هشیار تان وجودنداشت‌که‌برایتان می‌فهماند: «پدر، بجای اینچنین «مایه گذاری» پرمشقت‌چراباا‌عتراض شدید‌به‌تبهکاری‌های روسهاوسگ‌های‌شان،از سمت‌پوشالی استعفاء نمی‌دهید تا برای همه واضح شودکه شماعامل کی‌جی‌بی‌نبوده‌وخود وقلم تان را درگرو منصب و مقام نگذاشته اید»؟

اثر «مایه گذاری از جان جان» در آن شب در حضور «فرهنگیانی» از نوع خودش، شدید بوده:

> فرهنگیان دگراندیش تاجیک که از همان آغاز، ایلغار و تجاوز اتحاد شوروی بر افغانستان را محکوم کرده بودند با هلهله و کف زدن ها با من همراه شدند و میکیلی‌پلاچیدو از جابرخاست، صمیمانه با من دست داد و گفت: من نصف حقیقت راگفته بودم و نصف دیگرش را از تو شنیدم. قلمی راکه من ساخته ام همان حقیقت ناتمام است.

«فرهنگیان» مزبور راگفتیم که در عین «دگراندیش» بودن بدون تردید سخت سبک‌اندیش هم بوده اند ورنه با حرفهای یک عامل رسوای شوروی و دست نشاندگانش به شور نمی‌آمدند. و همینطور است وضع آقای پلاچیدوکه اگرگیج و بی‌خبر از دنیا نمی‌بود، یک علمبردار «حقیقت انقلاب ثور» را «تمام‌کننده حقیقت» نخوانده و به جای صمیمانه دست دادن، باید به نام آزادی و به نام مردم افغانستان سیلی سختی به روی تان زده و هشدار می‌داد که فلمش در دفاع از مبارزه آزادیخواهانه مردم افغانستان است و از اینرو حضور نمایندگان رژیم پوشالی کابل توهینی به مردم افغانستان و منویات او بوده و تا این جاسوسان و جانیان محفل را ترک نگفته اند، حاضر به افتتاح فلم نخواهد بود.

شماآقای «کاندیداکادیمسین» نیز خوب می‌دانید که اگر درکشوری می‌بودید که سایه‌ی مافیا و کی‌جی‌بی بر آن سنگینی نمی‌داشت،

وجود متعدد مادران وپدران موسفید بین خود برخورداریم امااتفاقاًاز بخت بد شما همان ها به ما قاطعانه گوشزد می‌کنند که «فرزندان، شیرمادر و حق پدری بر شما حرام باد اگر ضمن مبارزه مرگ و زندگی با اخوان‌الشیاطین، مبارزه با بقایای وطنفروشان جانی پرچمی و خلقی و بخصوص افشای عناصری از آنها را فراموش کنید که سر از گور برکشیده و به نام «شعر» و «ادب» و «فرهنگ» و «دموکراسی»، ضمن تطهیر گذشته ننگین خود، برای خاینان جنایتکار اخوانی و صاحبان خارجی شان دم شور می‌دهند.»

بلی داکتر صاحب، بسیاری از «موسفیدان» ما ولو بر اساس معیارهای درباری و ملوکانه‌ی شما چندان «آداب دان» به شمار نیایند، هنوز اشغالگران و خاد و لیست کشتار ۱۳ هزار زندانی و صدها هزار قربانی دست تره‌کی تا نجیب را از یاد نبرده اند!

«فرهنگیان» و پلاچیدو های آزادیخواه به یقین حساب شما رامی‌رسیدند که هر قدر هم خود را به در بی‌غیرتی می‌زدید، ضربه و تکانش را تا آخر عمر از یاد نمی‌بردید.

انتقاد یک خادی براجنت کی‌جی‌بی

ولی «هان مپندارید»(!) که «مایه گذاردن از جان جان» نویسنده برایش ارزان تمام شده است:

> فردای آن شب، آقای پویا کارمند وزارت امنیت دولتی که ظاهراً در پست سکرتر دوم ایفای (وظیفه؟) می‌کرد به اتاقم آمد و از موضعگیری دیشبم شدیداً انتقاد کرد و گفت: صلاح نبودکه باآن همه خشونت از سربازان شوروی انتقاد می‌کردید!

عجیب‌است! کاش نویسنده دلیر توضیح می‌داد که چگونه زیربار این «شدیداً انتقاد» نفسش نبرآمده و جان به سلامت برده است؟ *

بهرحال‌آن میهنفروشک‌خادی‌اسامی‌احمدشاه‌پویانمی‌دانست‌که وقتی‌اودرگهواره می‌تپید، «کاندیداکادیمسین»اش مشاور ببرک وغیره بودومستقیماًباکی‌جی‌بی‌رابطه‌داشت؛مهمتراینکه‌آن‌احمق‌نمی‌دانست که‌آخر مخاطب «مایه گذار»ش با «رئیس جمهور» حتی «در حضور خانم‌وفرزندانش»می‌دید!درگورنفهمی‌وبی‌خبری‌بعضی‌جاسوسان!

لیکن طبعاً نویسنده‌ی ما بیشتر از آن «سیاستمدار» و «دیپلمات» است که در برابر کلانکاری آن جاسوسک، دست از پا خطا کرده و با به رخ کشیدن عضویتش درکی‌جی‌بی و نحوه شرفیاب شدنش به «حضور»، او را زهره‌ترک کند. برعکس، آن «انتقاد» جنتلمین‌مآبانه خادی را اینطور با متانتی کی‌جی‌بی‌مآبانه جواب می‌دهد:

---

* ـ در سراسر نامه‌ی «کاندیداکادیمسین» هیچ جایی نیست که نمک حرامی به خرج داده کلمه‌ای از قلمش جاری شود که از آن خدای نکرده بوی نارضایتی و رنجشی جدی از یاران پرچمی بالا باشد. از همین رو است که او نام وزارت های پوشالی و از آن مشمئزکننده‌تر سمت های سگان خادی و سایر میهنفروشان را خیلی محترمانه می‌آورد.

البته‌با این شیوه برعلاوه‌ی آنکه نشان می‌دهد براساس گاندی‌گری جز با «پیام‌زن» ضد میهنفروشان پرچم و خلق و بنیادگرا، با هیچ طرف دیگری از در خشونت و کینه پیش نخواهد آمد، می‌کوشد اراذل خادی را به حداعلی باوقار، آرام و خوددار بنمایاند و نتیجتاً حاصل برخورد او به یک شکنجه‌گر خادی از حدود آن کلمات فراتر نمی‌رود. این کوه «ادب و نزاکت»رادرگله‌وگذاری‌های خانواده سلطنتی انگلیس هم نمی‌توان یافت!

به راستی که اثر خوردن شیر روسها و سگهای پرچمی و خلقی شان در بعضی شاعران و نویسندگان مزدور چقدر ژرف و دیرپاست!

آقای پویا، این یکی از آن مواردی است که برغم خطراتش، نمی‌توانم باکسی مصالحه کنم. خوب است به وزارت مربوط تان گزارش دهید!

ای عوامفریب ناشی! «مصالحه» به خاطر چوکی ریاست و وزارت و سفارت و سرکردگی شاعران و نویسندگان و «فرهنگیان» خاین را به عهده گرفتن و تبلیغات و نوشتن و سفرها برای روسها و پوشالیان و بر ضد مقاومت و امضای پروتکل ها وغیره همه به نعل بوتت؟ پانزده سال تمام چاکر زرخرید روسها و سگهای شان بودن «مورد»ی به حساب می‌آمد که «مصالحه» بر سر آن حتمی بود و مزه می‌داد؟

شما اگر لطف نموده و صرفاً می‌نوشتید که «من از جان جان در گرو روسها و جاسوسان پرچمی و خلقی آنان بودم و به همین دلیل هم بالاترین مقام ها برایم پیشکش می‌شد، ولی نمی‌دانم آنشب سرم گرم بود یا چه که بدون توجه به اینکه فرستاده رسمی روسها و سگان آنان در کابل هستم، زبان به انتقاد از سربازان شوروی گشودم و پلاچیدو و فرهنگیان ناآگاه و منگ تاجیک را خوش آمد و از همه مضحک‌تر هنرمند ایتالیایی مرا بیان کننده نصف دیگر حقیقت نامید که از خجالت سرخ و غرق عرق شدم و در آن لحظه منِ ناپاک، خود را در محاصره خشم و نفرین و ریشخند میلیونها هموطنم احساس کردم که به عنوان آدم کی‌جی‌بی و نجیب‌اله به سویم تف می‌انداختند»، آنگاه سخن‌پردازی تان منطقی و قابل قبول می‌بود.

همچنین **اگر می‌افزودید که در آن شب پس از «انتقاد از سربازان شوروی» و ننگین دانستن موقعیت و زندگی تان، به قصد انتحار، کاردی را در شکم خود فرو بردید اما «فرهنگیان» تاجیک و آن دو خادی سررسیده و شما را از مرگ نجات دادند، می‌شد قصه را حاکی از اولین بار به جوش آمدن حمیت انسانی تلقی کرد که مرگ را بر ادامه‌ی نوکری برای اشغالگران و پوشالیان ترجیح داد.**

باری، آیا «سکرتر صاحب دوم» جریان را به «وزارت مربوطِ» محترم گزارش داد و در نتیجه از سوی شکنجه‌گران روسی و خادی قین‌وفانه شدید؟ آیا چند روزی در پلچرخی سپری کردید؟ معزول و خانه‌نشین شدید؟ لااقل به عذاب الیم عدم چاپ کدام کتاب تان گرفتار آمدید؟

چند غلط املایی

«کاندیداکادیمسین» محمداکرم عثمان

اول تا حدودی فکر می‌کردیم اشتباهات املایی رئیس انجمن نویسندگان نامنهاد و سفیر سابق پوشالیان در تهران و دوشنبه از سر کم دقتی خواهد بود. اماهنگامی که متوجه شدیم آنها در متن چاپ شده‌ی نامه در «فردا» (شماره ششم) هم راه یافته، با تأثر اما بی تعجب دریافتیم که موضوع جدیست و «نویسنده ومحقق توانای کشور» در زمینه مشکل دارد و از نظر ما چه بهتر که تا مدتی به جای نوشتن درباره مباحث سنگینی چون تاریخ، جامعه‌شناسی و داستان‌نویسی ولو از دیدگاه خادی ـ جهادی، سعی ورزد بر آن غلبه کند. باری، ایشان کلمات

غیظ را «غیض»

محظور را «محضور»

خرج را «خرچ»

و حبه را «هبه»

می‌نویسند.

طبعاً با در نظرداشت این غلط‌های املایی انتظاری زیاده از حد از ایشان خواهد بود که بدانند «خدمه» جمع است و نباید نوشت «خدمهٔ سالمندی که آنجا حضور داشت»! از ماها که ادعایی نداریم این نوع لغزش ها می‌تواند قابل اغماض باشد اما از «نویسنده و محقق توانای کشور» با آن همه طمطراق‌اش؟

لیکن «هان مپندار» «کاندیداکادیمسین» که این مسئله برای ما عمده است. خیر. مسئله عمده و تعیین کننده همانا سابقه کارتان با کی‌جی‌بی و پوشالیان و بخصوص بیعت تان به امیر ربانی و مطبوعات‌باشی‌هایش است. چه فایده اگر املای تان را بهتر بسازید اما از آن گذشته‌ی کثیف و از این حال کثیفتر وداع نکرده و خط بینی نکشید.

«کاندید اکادیمسین» و شهامت خادی ها!

«نویسنده توانا» برای «رفع شبههٔ بی‌باوران»، باز هم شیوه روباه را ضرس قاطع می‌داند:

نشانی های آقایان پویا و عبدالبشیر را در اختیار دارم و یافتن آدرس «میکیلی پلاچیدو» نیز آسانتر از آن است که بیاندیشید. شکی ندارم که آن هر سه شهامت آن را دارند که ماوقع را نپوشانند.

«کاندید اکادیمسین» جان خوب توجه کنید. ماکه شک نداریم؛ ما گفته‌ایم که «مایه گذاری» ادعایی می‌تواند درست باشد، اما علت آن هر چیز می‌تواند قلمداد شود به استثنای ناگهان وطنپرست و شرافتمند شدن شما. علت را باید در تغییر سیاست کی‌جی‌بی در آن زمان جست یا در این نقشه که می‌خواستید با آن حرفها، عبدالبشیر و احمدشاه

بقیه در صفحه (۶۲)

ع. عمر ـ کابل

نبی مصداق بیا هم زمونږ د ځوریدلو خلکو د وینو څاڅکی د جهادیانو او طالبانو په لمن کی نه وینی

«د افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت» مبارزو خویندو او د «پیام‌زن» د خپرونی محترمو او باشهامته کارکوونکو، زما سلامونه او نیکی هیلی ومنئ. د نبی مصداق د لیک نقل مو چی رالیږلی وو، ماته ورسید. او همدا شان ما د ښاغلی نبی مصداق او «نرشیر» نګارګر هغه فلم د لیدو موقع پیدا کړه چی د افغانستان څخه د را ګرځیدو وروسته د لندن په یوی غونډی کی د دوی د خبرو څخه ډک شوی دی.

کله‌چی ما د ښاغلی مصداق لیک ولوست ډیر حیران شوم ځکه چی بیا یی هم په نه منونکی توګه د طالبانو په جنایتونو، لوټماریو او بدمعاشیو سترګی پټی کړی او هغوی یی د سولی او سوکالی د «پرېښتو» په څیر ستایلی دی. په رښتیا سره د خیر په غونډی ناست ژورنالستان، ادیبان او «منور» او «نرشیر» استادان د امارت د غنیمتونو په ویش کی د وندی اخیستلو د نا کامی‌هیلی په خاطر ځان د هیواد د حالاتو او واقعیتونو څخه دومره بیګانه او بی خبره ښایی چی په رڼا ورځ د خپلو جهادی او طالبی رهبرانو په لمن او منګلو کی د زرګونو مظلومو او رنځیدلو خلکو د وینو څاڅکی نه وینی، کوم چی د هغوی بهرنی باداران هم ځینی سترګی نشی پټولای. کله کله دغه «ژورنالستان» د بین المللی فشارونو له مخی د بی‌بی‌سی او نورو راډیوګانو په څپو کی د شف شف ویلو په شان په افغانستان کی د طالبانو او جهادیانو د حاکمیت‌په سیمو کی په انسانی حقوقو د تیریو، د ښځو د حقوقو تر پښو لاندی کولو، د لاسونو او پښو غوڅولو، داعدامونو، سرو وژلو، سنګسارولو او د سرکونو په سر د درو وهلو په هکله څه ناڅه وایی خو کله چی په کابل راډیو کی د پوښتنو سره مخامخ کیږی نو د «مصلحت» له مخی خپل وجدان او شرف تر پښو لاندی کوی او د یو محتسب په شان د طالبانو له دریځ نه د خپلو خویندو، میندو او خلکو په سپکاوی لاس پوری کوی. ددی پر ځای چی مثلاً ښاغلی مصداق په هرځای او موقف کی واقعیتونو ته غاړه کیږدی، خپل وجدان له همیشنی رنځ او عذاب ځینی خلاص کړی او د غدارانو، لوټمارانواوجنایتکارانو واقعی څیری ولس‌ته‌بربنډی کړی، دوی ورباندی نوره هم لمن غوړوی، دهغوی په تورو مخونو د تطهیر اوبه اچوی او رښتیانی څیری یی د «اسلامی حجاب» لاندی پټوی.

مصداق او دهغه ملګری ادعا کوی چی: «څادری زمونږ د هیوادوالو ښځو لرغونی فرهنګ دی او په هیواد کی اوږد تاریخ لری.»

مګر دی چی ځان د پښتو ژبی لیکوال ګنی او ځان یی «د پښتو ژبی د ادب لپاره وقف کړی»، کولای شی دافغانانو په شعر او ادب په تیره بیا د پښتو ژبی په ادبیاتو کی د څادری په نوم کوم ټکی یا په دی اړوند کومه‌جمله پیدا کړی؟ حال دا چی پړونی، پلو، ټیکری، شال، سالو داسی ټکی په لنډیو او شعرونو کی د ډیرو کلیوالو شاعرانو د شعر ښکلاوی جوړوی. خواوسنی تورکفن (حجاب)، څادری او برقع هغه پردی څیزونه دی چی د متعصبو او د ښځی ضد ځوا کونوله خوا د غلط او د خپلی خوښی تفسیر پر بنسټ زمونږ په ښځو راتپل شوی دی. نو ځکه د همدی راتپل شوی منفی فرهنګ سره د مبارزی او مقاومت په خاطر هره ورځ په بازار او سرکونو کی د طالبانو له خواوهل او ټکول کیږی.

په بل ځای کی ښاغلی نبی مصداق د طالبانو د خادم «منور» په توګه د هغوی د جنایت څخه د دفاع په خاطر داسی وایی: «اوس د کابل په ښار کی زیاتره ښوونځی ویجاړ شویدی او طالبان د تدریس لپاره ځای نلری نو ځکه یی د ښوونځیو دروازی د ښځو پرمخ تړلی دی.»

خو ښاغلی مصداق په دی ډول دفاع کولو سره پرته له دی چی طالبانو ته یو ډول غوره مالی وکړی او په لویدیځ کی د خپلو وطنوالو په سترګو کی خاوری وشیندی، بل مطلب هم لری چی هغه د طالبانو په فاشیستی افکارو او ښځو ضد ماهیت باندی «اسلامی حجاب» او «څادری» اچول دی ترڅو وکولای شی د طالبانو رښتینی څیره او ماهیت د نړیوالو له سترګو پټ وساتی. مصداق صاحب ستاسی «څادری» او «اسلامی حجاب» دواړه یواځی او یواځی په همدی ځای کی استعمالیدای شی او بس. که چیری طالبان په رښتینی ډول د علم او معارف دښمنان نه وای، نو دوی به لږ ترلږه په هماغه ښار یا ولایت کی چی ښوونځی په نسبی ډول د تورمخو جهادیانو له لاسه روغی پاتی شوی دی، ښځو ته په سمبولیک ډول د زده کړی اجازه ورکړی وای. په کابل کی خو هغه خصوصی کورسونه چی په کورونوکی د ځینو ښځینه ښوونکو او استادانو له خوا جوړ شوی دی هم وتړل شول. دلته خو دځای مشکل هم مطرح نه وو. د ملالی لیسه، د جمهوریت لیسه او لیسه نسوان داسی تعلیمی ځایونه که د استفادی وړنه وای نوبیا ولی او په کوم مصلحت په طالبی مدرسو بدلی شوی؟

زمونږ ولس او نړیوال ستاسی د خبرو او ادعا ګانوله مخی قضاوت نه کوی. هغوی ستاسی د مرشدانو ددی جاهلانه خبرو له

مخی چی ښوونځی ته د«دوزخ دروازه» وایی قضاوت کوی. که‌تاسی بیا هم ووایی چی شاید داخبره یوه دوه طالبانو او یاجهادیانو کړی وی، نو بیا ولی یی ښوونځی په دارالعوم بدلی کړی دی؟ تاسی مصداق صاحب د یو تعلیم یافته سری غوندی په ا کتکولو او د «نرشیر» په شان د یو پیژندل شوی «منور» سره په کښیناستلو او د طالبانو څخه په دفاع کولو سره نشی کولای څه کار مخ ته بوځی، ځکه چی د ښوونځی ماشومان هم په خپلو ورو او معصومو لاسونو ستاسی مخ په څپیړو وهی او پوښتنه کوی چی د ښوونځی او نورو تعلیمی ادارو د پرانستو خبره څه بلا او پیری دی چی ملاعمر، نور طالبی مشران او ستاسی په شان د هغوی چوپران په ویری او وحشت کی‌اچوی؟ آیا بل داسی هیواد پیژنی چی د تعلیمی ادارو دروازی یی یواځی په دی خاطر تړل شوی وی چی شرایط آماده نه دی؟ اصلی خبره دا نده چی تاسی او هغوی یی وایی. خبره داده چی طالبان د علم ضد دی او په دی پوهیږی چی د خلکو پوهه او تعلیم د هغوی د تبغر د تولو معنی لری. په همدی خاطر هم باید د ښوونځی دراوازی وتړل شی.

ښاغلی مصداق وایی چی: «طالبان درواغ نه وایی او رشوت نه‌اخلی.»

زه په دی هکله د مثال په توګه شخصاً یواځی د خپلو سترګو لیدلی حال وایم. زه په خپله (دهمدی لیک لیکونکی) د ۱۳۷۷ کال د وری په میاشت کی د کابل ولایت د وثایقو د محکمی په دفتر کی (چی معاشونه یی له تولو «دولتی» مامورینو ځینی اوچت هم دی) د یو شرعی وکالت خط د جوړولو په خاطر چی هیڅ دول قانونی ستونزه یی نه درلوده او نه په کی د چا حق تلفی مطرح وه، د قاضی اومحرر د مشکل تراشی او نن سبا ویلو او بالاخره سرمحرر له خوا د رشوت غوښتلو له امله مجبور شوم چی هماغه دفترکی د میز ترڅنګ وروسته له ډیرو چانو وهلو ۵۰۰۰۰ افغانی رشوت ورکړم. بل ځای د همدغه کال د وری په میاشت کی بیا هم مجبور شوم د آخند صاحبانو دلالانو ته جمعاً ۸۰۰۰۰ افغانی رشوت ورکړم او د پلچرخی په ارزان قیمت پروژی کی د خپل ویجاړ شوی کور د بیا آبادولو امر ترلاسه کرم.باید ووایم ما دطالبانو د وا کداری‌په دوران کی همدا دوه ځله هغوی ته مراجعه کړی چی دواړو کراتو کی رشوت ورکولو ته ار شوی یم. نو هغه کسان چی جنایی او حقوقی دوسیی لری حال به یی څه وی؟

همداشان ښاغلی مصداق لیکی چی: «د خلقیانو او پرچمیانو په دوران کی یو لک‌اوپنځوس زره ښځی د کی.جی.بی له خوا جاسوسانی تربیه شوی او اوس هماغه تربیه شوی او مغزشویه شوی ښځی دی چی د طالبانو له مردمی دلی ځینی شکایتونه کوی!»

اوس دا پوښتنه پیدا کیږی طالبانو چی د هیواد د تولو ښځو پرمخ د ښوونځی، روغتون او دولتی ادارو دروازی تړلی، دغه تولی ښځی د همدی «جرم» په کولوسره له خپلو انسانی حقوقو څخه محرومی شوی، آیاداتولی هماغه ښځی او نجونی دی چی تاسو ورته په خپلی رادیویی مرکه کی فاحشی او خادیانی ویلی دی؟ ستاسی د فتوی له مخی دغه د افغانستان نیم نفوس باید تول له یوی مخی رجم یا سنګساری شی؟ که داسی وی د طالبانو دی کور آباد وی چی هغوی یواځی ددغو «فاحشو» په کیبل وهلو د زړه براس وباسی. **مصداق صاحب دا ډیره نامردی او بی غیرتی ده چی د یوی کوچنی جاهلی او بی وا که ډلی د خوشحالی لپاره دخپلو میندو او خویندو سپکاوی ته مو غاړه ایښودی. باید په یاد ولری چی ٪ ۹۹ خلک په تاسی باندی د طالبانو څخه په دی ډول دفاع کولو سره دلاړی توکولوسره یوځای خاندی ځکه چی تاسی د طالبانو د خرمخو او بیشرمه چوپړانو څخه یاست. که په هر بل اړخ کی دطالبانو څخه پلوی کوی، حداقل په دی اړوند د هغوی څخه دفاع مه کوی ځکه چی خلک به مو هیڅکله ونه بخښی.**

په هیواد کی روانه فاجعه او نوری بدمرغی د وا کمن رژیم نه جلا لیدل او ددغه ناوړی او وروسته پاتی رژیم د غندلو پرځای هغی ته تسلیمیدل او یا د ټولو نه خاینانه داچی دغه خیانتونه نه‌لیدل او په هغی باندی د پردی غوړولو کوښښ کول،ستاسی په شان مریان اوغوره‌مالان کولای شی او بس.

تاسی ویلی دی چی: «دلته په کابل کی خیر او خیریت،آرامی او خوشحالی ده. ټول خلک مردمی امارت ته دعاګانی کوی.»

آیا په‌دی وروستیو کی د طالبانو د وحشت او ترور له ویری زمونږ د هیواد له ګوټ،ګوټ ځینی زرګونی کورنی خپل ټاټوبی پریښودلو ته اړی شوی ندی؟ دلته په پا کستان‌کی هم دهمدی طالبانو سازش له مخی د کډوالو په مخ ښوونځی او پوهنتونونه ونه تړل شول؟ همدا رنګه د ناصر باغ او کچه ګړی په کمپونو کی میشته افغان کډوال چی د زړه په وینو او دلاسونو په تیا کویی یوه جونګړه ځان ته جوړه کړی، داجباری کوچولو او دکورونو د ویجاړولو له خطر سره مخامخ ندی؟ ددی غمځپلو خلکو مسئولیت د چا په غاړه دی. دوی ولی خپل ټاټوبی ته نشی ورتلای؟ آیا هغه افغان ماشومان چی د خپلو کونډو او ناروغه میندو د لاس نیولو لپاره تبوله ورځ په ډیرانونو او کوڅو کی پلاستیک او کاغذ تبولولو پسی سرګردانه او لالهانده ګرځی، دسوالګرو زیاتیدونکی شمیر، دجهادیانو اوطالبانو د اسلامی امارتونو د برکت له مخی د مجبوره شوو «فاحشو» بی‌ساری شمیر او داسی نور په سلګونو ترخه واقعیتونه یوهم ستاسی ضمیر او وجدان نه ځوروی؟ ددی ټولو ناوړو عاملان څوک دی ؟ که افغانانو ته په خپل هیواد کی یوه شیبه هم د هوسااو انسانی ژوند شرایط برابرشی، یقینا په پا کستان‌یا نورو هیوادونو کی به یوه ګړی هم داسی تنګ او لنډ ژوند ته سر ټیټ نکړی.

آیا د مزار شریف په ښارکی د حزب وحدت د فاسدی او جنایتکاری ډلی نه د غچ اخیستلو په خاطر، په دغه ښارکی هزاره ملیت پوری تړلی ټول خلک او شیعه ګان‌مقصر او ګناهکار وو چی په غیر

انسانی پول قتل عام شول؟ آیا دا تهولی ښځی، ماشومان او سپین ږیری د حزب وحدت ټوپکیان وو چی د لیلی دښتی دطالبانو په بدل کی ووژل شول؟

تاسی داسی ارشاد کوی چی: «تاسی باید د قران او حدیث په رڼا کی داسی مضامین نشرکړی چی طالبان خپلو نیمګړتیاو ته متوجه شی.»

خو زمونږ اتل ولس او مونږ وایو په افغانستان کی د ډیری اوږدی مودی راهیسی په تیره بیا په دی وروستیو شلوکالو کی مو ولیدل چی همدغو مذهبی سیاسی ډلو دخلکو د غولولو او دوکه کولو په خاطر په خپلو بیرغونو قرانی آیتونه او حدیثونه ولیکل، په مکه او مدینه کی یی قسمونه او د پخلاینی وعدی وکړی. د خلکو د پاکواحساساتو او عقایدو څخه په ګټی اخیستو سره یی هغوی ځان پسی راښکیل کړل، خو کله چی وا کمنی ته ورسیدل، بیایی د هغوی په وهلو او ټکولو پیل وکړ. اوس زمونږ خلکو پوره تجربه ترلاسه کړی چی ارتجاعی قوتونه همیش د خلکو د تیرایستلو په خاطر له دین اومذهب څخه د یوی وسلی په توګه ناوړه ګټه اخلی او خپل شوم اهداف د «شرعی حجاب» تر پردی لاندی سرته رسوی. زمونږ د هیواد دموکراسی غوښتونکی او بنسټپالی ضد ځوا کونه او د هغی د جملی نه «راوا» به هیڅکله د خلکو په وراندی دی دول خیانت ته لاس اوږد نکړی. زمونږ د خلکو واقعی استازی ضرورت نلری چی درواغ ووایی، له دغی یا هغی فاشیستی ډلی سره د خلکو په سر تجارت ته غاړه کیږدی.

په ریښتیا نبی مصداق صاحب یوه خصوصی پوښتنه او هغه دا چی طالبانو ته د غوره مالی په خاطر افغانستان ته د سفر په دوران کی مو د خپلی ږیری مسئله څنګه حل کړه؟ په فلم کی خو چټ اوپت ښکاره کیدی. آیا د «طلبه کرام» له خوا د درو وهلو او ښکنځاو لاندی رانه غلی؟ خو شاید په لویدیځ کی ستاسی غوره مالی هغوی ته ستاسی د ږیری نه درلودلو په نسبت ډیر زیات ارزښت درلوده او وبه یی لری.

طالبان او د هغوی جهادی ورونه ددی جوګه ندی چی واقعیتونو ته غاړه کیږدی. هغوی په شعوری او آ ګاهانه ډول د ترور، وحشت او لوټماری نه ډک سیاست په مخ بیایی. ځکه چی د هغوی په توبره کی دخلکو د سوکالی، سمسورتیا او ددموکراسی منطق او پیغام نشته. ددوی کړی خولی یواځی په سوک سمیږی. هغوی ته د آیتونو او حدیثونو وراندی کول نه یواځی کومه ګټه نلری، بلکه دداسی عریضو او «درخواستونو» وراندی کول د هغوی د حا کمیت رسمی پیژندلو معنی لری چی زمونږ د خلکو په وراندی طالبان هم لکه د جهادیانو یوه جاهله، چوپړه او دښځو او دموکراسی ضد ډله ده چی د پردی هیوادونو د استخباراتی شبکو له خوا د پیسو او وسلو په زور زمونږ په هیواد والو راتپل شوی دی.

هو نبی مصداق صاحب یوه بله خبره هم په یاد ولری. کله چی افغانستان آزاد شو، هغه وخت شاید ستاسی راډیویی مرکی او ځینی لیکنی زمونږ د ولس په لاس کی نه وی، خو ستاسی ویدیویی فلم زمونږ د ولس او دموکراتیکو ځوا کونو سره هغه نه ورکیدونکی سند دی چی ستاسی، د نګارګر او نورو «منور» شوو منورینو او تروریستانو د سرټیټوالی او شرم سبب ګرځی.

نبی مصداق صاحب، زه د «پیام زن» د ویار نه ډکی ژبی او دریځ سره موافقیم چی د هیواد د اوسنی ناوړه حالت پای د هر ډوله بنسټپالی په له منځه وړلو کی وینی او له همدی کبله دی چی د یو پښتون روشنفکر په صفت دا ځان ته شرم او ننګ ګنم چی د جهادی او طالبی ځناورانو سره د نصیحت او اندرز په ژبه خبری وکړم، زه د جهادیانو او طالبانو د وا کمنی د ړنګیدو هیله کوم. زما په وراندی د افغانستان په اوسنی اوضاع کی د وطندوسته روشنفکرانو د شرافت او غیرت معیار دادی چی هغوی څومره د بنسټپالی ضد مبارزه کی ګډون لری. ■

سند سیاهرویی نرشیر نگارگر و نبی مصداق

برای اسحق نگارگر (نرشیر) آسان بود که از آلت دست شدنِ دژخیمان بنیادگرا انکار کند؛ برای نبی مصداق آسان بود که توهین پست‌اش را نسبت به زنان ما در «رادیو شریعت»اش «فراموش» کند. اما برای این دو عصاره‌ی فاشیزم مذهبی که حاضر نیستند هرگز از عشق زندگی در اروپا دل بکنند ولی درعینحال روشنفکران مهاجر ما در غرب را با بی‌شرمی خاینانه‌ای دعوت به اطاعت از «امارت» خونین، مفتضح، زن‌ستیز و غیرانسانی طالبان می‌نمایند، مشکل است که ویدیوی حاوی دفاع نفرت‌انگیز شان از جنایتکاران مذهبی را طی جلسه‌ای در لندن منکر شوند.

این سند ویدیویی را از ما بخواهید.

بها با احتساب مخارج پستی هوایی به اروپا و امریکا به ترتیب معادل ۱۰دالر و ۱۲دالر امریکایی

RAWA, P.O. Box 374, Quetta, Pakistan

«ادبیات کودکان» و کودکان ادبی

ما زمانی نوشته بودیم که هیچ داستانی، هیچ گزارشی، هیچ فلمی و هیچ شعری قادر نیست عمق درد و نکبت و سهمگینی فاجعه‌ی ورود تجاوزکاران جهادی به کابل را بیان کند. و چند بار اتفاق افتید که آشنایانی که تازه از کابل آمده بودند و برای تهیه گزارش برای «پیام‌زن» از آنان می‌خواستیم چشمدیدهای شان را بنویسند، به ما می‌گفتند: «خرابکاری و بی‌ناموسی و خونخوری و رهزنی این جهادی‌های خاین به هیچ زبان و در هیچ کتابی راست نمی‌آید. شما اگر در جایی از ناانسانی‌ترین جنایتها توسط مشتی جانور وحشی انسان‌نمای کلاشنکوف بدست خوانده باشید، آنها را بیاورید تا کمی چهره کابل مجسم شود. کابل طعمه و لگدمال جاسوسانی شده که حین بی‌ناموسی و جنایت الله‌اکبر سر می‌دهند و...»

و این جهنم سیاه که جای اغلب دروازه‌بانان جهادی‌اش را طالبانی گرفته اند که در یک دست کلاشنکوف و در دست دیگر قرآن دارند، کماکان می‌جوشد و خون و آتش باد می‌کند و قربانی می‌گیرد. اشغالگران و سگان شان از گرده‌ی ملتی فقیر و عقب‌نگهداشته شده برخاستند و اکنون بر گلویش دژخیمانی نشسته اند با تیغ و تیر مذهب و قومیت و شریعت.

مردم افغانستان دیگر شاهد برخاستن «غباری طاعونی در آفاق» نیستند، آنان ۶ سال است که گرفتار قعرگردابی طاعونی اند. در این حال وظیفه‌ی روشنفکران چیست؟ چه چیزی روشنفکری مردمی و شرافتمند را از روشنفکری ضد مردمی و ناشرافتمند یا تسلیم‌طلب و سازشکار جدا می‌سازد؟ ما در باره‌ی این نکات کم ننوشته‌ایم اما با توجه به اینهمه نشریه‌ی خادی ـ جهادی که سمارق‌وار انتشار می‌یابند، از تکرار توضیح رسالت تاریخی روشنفکران و مبارزه برضد عناصری که آسان و آرام زنجیر بنیادگرایان را به گردن می‌اندازند، نباید خسته شد. ما آگاهیم که هم مقابل بنیادگرایان و هم مقابل عمال روشنفکر شان در جنگی نابرابر ایستاده‌ایم. آزمایش تاریخی سختی است ولی باید ثابت ساخت که وقتی از تهدیدهای به مرگ از سوی این تروریست‌های دینی هراسی به دل راه ندهیم، دیگر چه مشکلی خواهد توانست اراده‌ی ما را درهم شکند؟

آری، به کرات فریاد زده و می‌زنیم که در حال حاضر وظیفه روشنفکران شرافتمند فقط و فقط عبارتست از نبرد قاطع و سازش‌ناپذیر با بنیادگرایان در هر جبهه و هر زمینه‌ای. تنها با این چراغ ـ پیکار ضد بنیادگرایی ـ است که نوشته‌های فرهنگی روشنفکران



عکس از «پیام‌زن»

آقای آصف معروف،
این است آن «دفترچه‌های ویژه» و «صندوقچهٔ زیورات» کودکان افغانستانِ اسیرِ مشتی خاین مذهبی.

واجد ارزشی خواهند بود و بس. اما متأسفانه محتوای قلمزنی در خادی ـ جهادی نامه‌های متذکره را یا تطهیر میهنفروشان پرچمی و خلقی و یا دفاع مستقیم یا خجولانه از این و آن باند بنیادگرا تشکیل می‌دهد.

نوشته‌ی سه صفحه‌ای آقای محمد آصف‌معروف زیر عنوان «ادبیات برای کودکان و ادبیات کودکان» («تعاون»، قوس و جدی ۱۳۷۵) هم از این جهت آغشته به رنگ و بوی جنایتکاران است که در این شرایطی که دود ملتی از تنور جهادی و طالبی بالاست، توجه «مقامات مسئول» به ادبیات کودکان آن ملت جلب می‌شود و هم از اینجهت که خواهیم دید با چه زبان و شعوری به موضوع پرداخته است.

با اندک مکثی روی نکته اول می‌توان درک کرد که وقتی روشنفکر ترسو و محافظه کار برای اجتناب از موضعگیری بین مردم و جانیان بنیادگرا در ماورای جهنم افغانستان به پرواز درمی‌آید، چگونه مرتکب زشت‌ترین نوع استهزاء و توهین به مردم زجردیده‌اش می‌شود. **مردم زیر قین و فانه‌ی جسمی و روحی و عفریت جنگی خانمانسوز جان می‌کنند ولی روشنفکری که هم و غمش را ظاهر شدن نامش در نشریه‌های خادی ـ جهادی تشکیل می‌دهد، به جای افشاء و محکوم کردن**

بنیادگرایان به مثابه خونی‌ترین دشمنان آزادی و دموکراسی، و هزارویک مسئله حاد دیگر در پیوند با آنها، راجع به «ادبیات کودکان» قلم رنجه می‌کند یعنی «کار زمین را آسون کرده که رخ به آسمون می‌کنه»:

«اکنون زمان آن است که در ادبیات کودکان به دو نکته توجه کنیم و اصولاً این دو را اساس کار قرار دهیم.

نکته‌ی اول، ادبیات کودکان باید پلی باشد بین دنیای رنگین بیخبری و در رؤیا و خیالهای شیرین کودکی و دنیای تاریک و آگه غرقه در واقعیتهای تلخ و دردآور و سرسخت محیط اجتماعی بزرگترها. کودک باید ازین پل بگذرد و آگاهانه و مسلح و چراغ به دست به دنیای تاریک بزرگترها برسد. در این صورت است که بچه می‌تواند کمک و یار واقعی پدرش در زندگی باشد و عامل تغییردهنده‌ی مثبتی در اجتماع راکد و هردم فرو رونده.

بچه باید بداند که پدرش با چه مکافاتی لقمه‌نانی به دست می‌آورد و برادر بزرگش چه مظلوم وار دست و پا می‌زند و خفه می‌شود. آن یکی بچه هم باید بداند که پدرش از چه راههایی به دوام این روز تاریک و این زمستان ساخته‌ی دست آدمها کمک می‌کند. بچه ها را باید از "عوامل امیدوارکننده‌ی سست بنیاد، ناامید کرد.

نکته دوم، باید جهان‌بینی دقیقی به بچه داد، معیاری به او داد که بتواند مسایل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیتهای دگرگون شونده‌ی دایمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند.»

«تلخون» از صمدبهرنگی

ادبیات کودکان و مسألهٔ گسترش و دامنه دارشدن آن باید جزء برنامهٔ عمومی احیأ و باز سازی افغانستان پس از جنگ باشد.

«جزء برنامهٔ عمومی احیأ و بازسازی» کدام طرفِ جنگ پرستان مذهبی باشد آقای معروف؟ خاینان جهادی و طالبی درکینه‌ی شان نسبت به تعلیم و تربیه بطور کلی و با ادبیات و مدبیات کودکان بطور اخص از یکدیگر سبقت می‌گیرند. از طالبان معلوم‌الحال که بگذریم، یکی از عظیم‌ترین خیانتهای باندهای جهادی پشاوری و ایرانی عدم اعتنای شان به تأمین مکتب و معلم برای میلیون‌ها کودک مهاجر مابوده است. و حال اگر به طالبان و یا برادران مصرانه بگویید که خوبست از کودکان سؤاستفاده‌های جنایتکارانه‌ی نظامی و غیرنظامی نکرده و عوض تفنگ کتاب و قلم به دست شان بدهید، شما را اگر از خود ندانند، منحیث عنصری «ضد جهادی» یا «ضد شریعت غرای محمدی» سر می‌برند یا می‌فرستند به زندانهایی که به تدریج جان بدهید. آیا شما واقعاً آنقدر «ساده دل» و «معصوم» هستید که می‌پندارید جهادیان یا طالبان ـ هر کدام که موفق به دریدن و به زانو درآوردن کامل یکدیگر خود شوند ـ از آن جنس و ذاتی اند که در زمان «احیأ و بازسازی» به تأمین آزادی سیاسی مردم و رفاه اقتصادی شان می‌پردازند و منتظر اند ـ و چه بسا از هم اکنون در اشتیاق دریافت پیشنهادات اند ـ که شما پروژه «ادبیات کودکان» را برای آنان ارائه کنید؟ مگر شما مطمئن نیستید که اگر همین روزها پیش «استادان» ربانی و خلیلی یا ناپلئون مسعود و امثال آنان بروید و از منظور کردن «ادبیات کودکان» در «احیأ و بازسازی افغانستان» صحبت به میان آورید شما را با چک چک و قهقهه‌ی تمسخر خود پرانده و احتمالاً ناپلئون آهسته در گوش تان خواهد گفت: «برادر آصف، بازسازی اگر به ما ماند، ماانشاالله به حیاتی‌ترین مسایل خود مثل ایجاد اردوی اسلامی، پلیس اسلامی، خاد اسلامی و سایر نهادهای اطلاعاتی و سرکوب اسلامی تمرکز خواهیم داد تا دوباره هیچ گروهی نتواند به قدرت ما چشم سرخ کند. ادبیات کودکان چیست؟ داکترصاحب چنگیزپهلوان راکه بگوییم هزارها عنوان از ادبیات اسلامی کودکان و حتی گدی‌های اسلامی تحویل ما داده و مرد و زن انجمن نویسندگان و منورین از نوع نگارگر را زیر تربیه می‌گیرد که تا دلت بخواهد برای کودکان کتاب خواهند نوشت. اما حالا از این حرفها نزن که بیشتر بچه معلوم شده و خنده‌ات می‌کنند»؟؟

اگر احیاناً استدلال بفرمایید که منظور تان «احیأ و بازسازی» توسط طالبان و جهادیان نه بلکه نیرویی دموکراتیک است، دراینصورت حرف تان بیشتر میان تهی و چند صفحه سیاه کردن فرمایشی به درخواست نشریه‌ای جهادی است زیرا برخوردی جدی و صمیمانه نسبت به مسئله‌ی کودکان ما، از ادبیات برای آنان آغاز نمی‌شود بلکه از مکتب و آموزشگاه برای این محروم‌ترین و بربادرفته‌ترین کودکان کره زمین باید گفت؛ باید از محتوای کتابهای درسی آنان گفت که چگونه لازم است مملو از عشق به مردم و آزادی و صلح و ترقی باشد؛ برای آنکه دیگر این چرک و زهر بنیادگرایی ذهن کودکان ما را ملوث نسازد، باید نمونه‌هایی می‌آوردید از آنچه بنیادگرایان، «شورای ثقافتی جهاد افغانستان» و سایر باندهای جهادی برای شیرین ساختن خود نزد باداران خارجی، درکتابهای درسی گنجانده اند.

آقای معروف چطور ممکن است بدون افشاء و طرد آنگونه «ادبیات» بیمار و هرزه و مافوق ارتجاعی که حتی در متون درسی رژیم ایران هم نظیرش را نمی‌توان یافت، درکی علمی و سازنده از «ادبیات

کودکان» داشته و نسخه‌ی مفیدی در این مورد صادر کنید تا مبادا کار «احیأ و بازسازی» به کجراه رود؟ **چطور ممکن است حق داشته باشید از «ادبیات کودکان» گپ بزنید بدون آنکه یخن تمام سران خاین جهادی و منجمله صبغت‌اله‌مجددی را پاره کرده آن را درگردن شان بسته و بپرسید که صدهامیلیون دالر - از صبغت‌اله مجددی مخصوصاً ۱۰میلیون دالر نوازشریف - را چه کردند و چرا یک میلیونم حصه‌ی آن را برای آموزش و مکتب کودکان ما به مصرف نرساندند؟**

بدون آنکه اولتر از همه ماهیت دشمنان رنگارنگ این آب و خاک را شناساند و نظرات و اعمال خاینانه‌ی شان را برملا ساخت، هیچگاه نمی‌توان بنای چیزی انسانی و ارزشمند چه برای کودکان یا برای سالمندان را بنیاد نهاد.

طبیعتاً، مادامیکه سیاست و روشی سازشکارانه و علی‌الظاهر «بیطرفانه»، رهنمای کار قرار گرفت حاصلش هم بی‌بهأ و مبتذل خواهد بود. و در درجه اول همین آفت سرطانی است که نوشته آقای معروف را به احتضار انداخته است. او بدون آنکه توجه کند از کدام کشور است و مردمش زیر سلطه‌ی چه نوع آدمخوارانی کثیف دست‌وپامی‌زنندو در اثر جنگ‌پرستی و خیانت پیشگی چند در صد از کودکان پسر - چه رسد به دختر - می‌توانند مکتب بروند و این در صدی شرم‌آور هم به کدام کتب درسی و با چه مضمونی دسترسی خواهند داشت و از تدریس کدام معلمان و با چه سطحی برخوردار خواهند بود و زیرکدام تعمیر مکتبی با حداقل وسایل تعلیمی گرد خواهند آمد و غیره وغیره، از کلیاتی صحبت می‌کند که خواندنش برای هر افغانی که چشمش را بر خون و خیانت دژخیمان جهادی و طالبی در سرزمین ماتمسرا شده‌اش نبندد، تهوع‌آور می‌شود نظیر این جمله‌های کودکان مکتبی:

«امروز در دنیای معاصر... برای تربیت کودکان باید موازی با عمر آنان و مطابق سایر خدمات...» «نمی‌توان در بارهٔ صحت، تن و لباس کودک فکر کرد ولی جنبه معنوی پرورش کودک را...»، «کودک از نخستین لحظات شناخت محیط و ماحول خود در جستجو، تقلید و تجربه است»، «ادبیات برای کودکان در سنین مختلف باید پاسخی باشد برای پرسشهای آنان»، «ادبیات کودکان سرشار از اندیشه‌های کودکانه است که...»

وکشفی بسیار لطیف:

اغلب آنان (کودکان) به ویژه دختران تا سنین جوانی دفترچه‌های ویژهٔ خود را همچون صندوقچهٔ اسرار آمیز زیورات دور از چشم خانواده و دوستان نگهمیدارند!

کدام «دفترچه‌های ویژه»؟ کدام «صندوقچه اسرارآمیز زیورات»؟ فقط بایستی «دفترچهٔ ویژه» و «صندوقچه زیورات» دخترک یا خواهرک آقای معروف طی یک تجاوز به خانه‌اش تکه و پاره شده یا به تاراج می‌رفت تا دیگر از «دفترچه های ویژه» و «صندوقچه‌های زیورات» سخن نمی‌گفت. و نیز طوری صحبت می‌کند که گویی یک لارد انگلیسی علاقمند «ادبیات کودک» از کاخش در لندن:

ادبیات کودکان و ادبیات برای کودکان پدیدهٔ بسیار غریب و بیچاره است کمک و خیلی کم در بارهٔ آن فکر شده و کمترین کاری که دراین چند سال صورت نگرفته است هماناکار برای ادبیات کودکان است.

یعنی سایر پدیده‌های ادبی به علت تیزبینی و روشنبینی میهنفروشان و بنیادگرایان محترم در وضع «بسیار غریب و بیچاره» قرار نداشته و برای آنها کار انجام گرفته است!

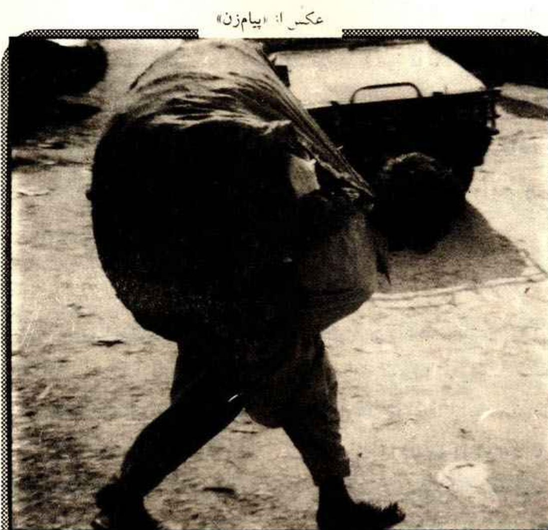
به علت همین سیر و سفرهای آسمانی و به فراموشی سپردن کامل افغانستان زیر آتش و نیزه‌ی دژخیمان بنیادگراست که نازک فکری‌های آقای معروف می‌شکوفد:

ادبیات کودکان سرشار از اندیشه‌های کودکانه است که اغلباً بزرگسالان... می‌خواهند ادبیات کودکان را با منطق فکری خود و برابر با معیارها و سنجش‌های ذهن جوان خود بررسی کند. در چنین حال یک نقطه متضاد به وجود می‌آید که درک و تفکر ادبیات کودکان نمیتواند پاسخگو باشد و لذا نزد آنان دلمرده گی و دلزده گی را ایجاد میکند و بسیاری هنگام دیگر نمی‌خواهد چیزی بنویسد یا آن را برای کسی بخواند.!

مشکلی راکه شما روی آن مکث کرده اید، مشکلی است که کودکان امریکا و اروپا خواهند داشت. چنانچه گفتیم، اگر شما از یاد نبرید که از کشوری هستید که زیرپای چند باند بنیادگرای رهزن و متجاوز به ناموس مادر و خواهرتان خرد و خونین و بی‌رمق شده می‌رود، اجازه‌ی اینچنین عامگویی‌های مطلقاً بیگانه و در تعارض با

بقیه در صفحه (۷۰)

عکس از «پیام‌زن»



برداشتن این بار و بارهای دیگر از دوش کودکان آواره و درگیر مصیبت بنیادگرایی، تنها با شناساندن عوامل و مبارزه در راه نابودی آنها میسر است و بس.

رفیع ـ ننگرهار

د ننگرهار د طب پوهنځی د محصلینو پاڅون د بنسټپالی ضد سراسری پاڅون سرپیل دی

طالبانو وروسته د وا کمنیدوځخه د افغانستان په هر ولایت او ښار کی د ښوونی او روزنی دروازی زمونږ د بی‌دفاع خلکو په مخ وتړلی. خو په ډیرو ځایونو کی د مخالفت او احتجاج سره مخامخ شو، او ونشوکړای چی تعلیمی اداری په بشپړه توګه وتړی. له بلی خوا طالبانو غوښتل او غواړی نړیوالو ته وښایی چی ګوا کی‌دوی د علم او پرمختګ ضدندی‌او د ښوونځیو او پوهنتونونو دروازی خلاصی دی. حال دا چی په هری تعلیمی اداری کی د طالبانو د منځنیوپیړیو قوانین په کار اچول کیږی او د تعلیم پخوانی سیستم یی له منځه وړی دی.

د ننگرهار پوهنتون یو د دغه تعلیمی ادارو څخه دی چی محصلین او استادان یی د ډیرو ستونزو سره سره نه‌پریږدی چی دروازه یی وتړل شی. د نوموړی پوهنتون او د هغی د لیلیی حالت ډیر خراب دی او محصلین یی مجبور دی ډول ډول کړاوونه وزغمی. بالاخره هغوی دی ته وهڅول په دی ناوړه وضعیت کی بدلون راوړی.

د ننگرهار پوهنتون د طب پوهنځی چی د استادانو شمیر یی ۶۳او د محصلینو یی ۸۲۳ تنو ته رسیږی، لومړنی پوهنځی وو چی په پوهنتون کی یی د طالبانو د مشرانو خلاف په احتجاج لاس پوری کړ. اصلی خبره دا وه چی مولوی یوسف په خپله د لیلیی د غذایی موادو او نورو شیانو په غلا کی لاس درلود.

له همدی کبله د ۱۳۷۷ کال د لیندی د میاشتی په ۶ نیټه د محصلینو احتجاج هغه وخت پیل شو چی محمدنسیم د نوموړی پوهنځی د دوهم ټولګی محصل په جومات کی د ماسپښین د لمانځه نه وروسته د محصلینو څخه غوښتنه وکړه چی د خپلو حقونو لپاره پاڅیږی. وروسته له دی هغه د طالبانو لخوا ونیول شو او د جلال‌آباد مرکزی محبس ته ویوړل شو او هلته یی شکنجه کړ. خو د نورو محصلینو د زیات کوښښ نه وروسته هغه د لیندی د میاشتی په ۸ نیټه د بند څخه خلاص شو. کله چی د مولوی یوسف وړور حاجی‌ایوب د ننگرهار د منتظره قطعی قومندان د محمدنسیم د خوشی‌کیدو څخه خبریږی، د همدغی میاشتی په ۹ نیټه د خپلو وسله‌والو کسانو سره د پوهنځی انګړ ته ننوځی او محمدنسیم د بیرحمانه وهلو ټکولو لاندی نیسی. کله چی محصلین دغه حالت ګوری، په طالبانو د کاڼو ګذارونه کوی او طالبان هم د خپلی ویری تښتی. وروسته له دی نه شاه‌ولی نورو محصلینو ته خبر ورکوی او وایی: «نن یی محمدنسیم شکنجه کړ، سبا زمونږ او ستاسی وار دی. باید مونږ د خپل ځان څخه دفاع وکړو او خپل حقوق تر لاسه کړو.»

د پوهنځی تقریباً ۶۵۰ محصلین د شاه‌ولی په بلنه راغونډ شو او د آزادی، دموکراسی او د خپلو حقوقو غوښتنه یی کوله. ددی غونډی نه لا دوه ساعته تیر نه‌وو چی تقریباً ۲۵ وسله‌وال کسان د پوهنځی انګړ ته راننوتل او سمدستی یی په هوایی ډزو پیل وکړ. محصلینو ورته وویل: «مونږ په خبرو پوهیږو» خو حاجی‌ایوب همدا ویل: «نسیم څوک دی. ماته نسیم راوسپاری» د حاجی‌ایوب په ځواب کی ګلاب د لومړی ټولګی محصل وویل: «دا هر یو محصل چی ته یی دلته ګوری نسیم دی او خپل حقونه غواړی.» حاجی‌ایوب د ډیری قهر له کبله ګلاب‌د را کټ‌په مرمی ووهه او زخمی یی کړ او بیا یی په محصلینو ډزی وکړی چی په نتیجه کی محمدرحیم د محمدنواب زوی د دوهم ټولګی محصل د خوګیانو د ولسوالی د شیرزاد د کلی اوسیدونکی سمدلاسه په شهادت ورسیده او دادمحمد د نواب زوی د لوګر ولایت اوسیدونکی ډیرزیات ټپی‌شوچی وروسته په پیښور کی یی له دی دنیانه سترګی‌پټی کړی. دخلوروتنوټپی‌شوی‌محصلینونومونه دادی:

۱) عبدالقیوم د عبدالحکیم زوی د شینوارو اوسیدونکی او د پنځم ټولګی محصل.

۲) فضل‌الهی د محمدعمر زوی د لغمان ولایت د مهترلام اوسیدونکی او د PCB محصل.

۳) رحیم‌اله د ذ کریازوی د ننگرهار د سرخرود ولسوالی اوسیدونکی او د لومړی ټولګی محصل.

۴) عبدالعظیم د عبدالغفور زوی د ننگرهار د حصارک اوسیدونکی او د دوهم ټولګی محصل.

وروسته ددغی پیښی نه په محصلینو ډیری زیاتی سختی شروع شوی او د پوهنتون درسی وضع لاپسی خرابه شوه. د طالبانو مشرانو خو په ظاهره په دغه مسئله خپله اندیښنه څرګنده کړه او د زخمی او شهید شوو محصلینو کورنیو ته یی د وینی د بها په توګه نقدی پیسی ورکول غوښتل خو د ددغه محصلینو دخپلوانو او نورو خلکو د کرکی او مخالفت سره مخامخ شول. ■

تحصن «راوا» به مناسبت روزجهانی حقوق بشر

۱۰ دسامبر روز تصویب اعلامیه حقوق بشر در سراسر جهان در حالی برگزار می‌شود که فاجعه وحشتبار حقوق بشر در افغانستان دیگر به باد فراموشی سپرده شده است، دیگر جهانیان به درد و رنج مردم این سرزمین بنیادگرازده توجهی ندارند، اما وضع رو به وخامت می‌رود. هر چند روزی دست و پایی بریده می‌شود و دهها زن و مرد مورد لت وکوب و توهین و تحقیر طالبان جاهل و درنده‌خو قرار می‌گیرند.

«راوا» به خاطر جلب توجه سازمان‌ملل و سایر جهانیان، درین روز تحصنی را سازماندهی نمود که حدود ۲۵۰ زن و طفل در آن شرکت نموده بودند.



درجریان تحصن یکی از اعضای «راوا» قطعنامه‌ی به مناسبت این روز را به آقای Richard Dictus از مسئولان UNDP تسلیم نمود.

بعد از گذشت یکساعت شرکت‌کنندگان تحصن خویش را در «فیدرل جودیشل اکیدمی» محلی که در آنجا کنفرانسی به ارتباط همین روز توسط وزیر قانون، عدل و حقوق‌بشر پاکستان سازمان داده شده بود، ادامه دادند. آنجا نیز اعضای «راوا» با خبرنگاران مصاحبه‌هایی به عمل آورده و در آخر ملاقاتی با آقای خالدانور وزیر قانون، عدل و حقوق‌بشر پاکستان وعده‌ای دیگر از مقامات پاکستانی داشتند که آنان





شرکت‌کنندگان پوسترها، پلاکاردها و شعارهایی را حمل می‌کردند که همه منعکس‌کننده‌ی نفرت و انزجار شان از جهادی‌ها و طالبان خاین بود. اطفال عکسهایی مستند از جنایات فجیع این جانیان به دست داشتند که بر مردمان دوروپیش و نیز خبرنگاران تاثیر خاصی داشت.

را از حقایق کشور ما آگاه ساختند. تحصن ساعت ۲:۰۰ به پایان رسید.

اعتراض مذکور انعکاس قابل ملاحظه‌ای در مطبوعات پاکستان و همچنان رادیو بی‌بی‌سی (بخش های پشتو و فارسی) و رادیو صدای امریکا (بخش‌های فارسی، پشتو و اردو) داشت. ■

در آستانه حمله هوایی امریکا بر ماتمکده‌ی ما، دوست ما ح.نوربخش ترجمه‌ی فارسی نامه زنی فرانسوی (کارمندیکی از مؤسسات غیردولتی در افغانستان) به رئیس جمهور امریکا را در اختیار ما قرار داد که متن کامل آن را در زیر می‌آوریم

راکت هایی که بالای سر ما صفیر کشیدند

نامه‌ی سرگشاده‌ی یک زن فرانسوی کارمند یکی از NGO های کمک دهنده به افغانستان به بل کلنتن رئیس جمهور امریکا

آقای رئیس جمهور،

در آن شب ۲۰ اگست (آگست) با خشونتی که کمتر مثال آن شنیده شده به زندگی من هجوم آوردید. من که از چارسال بدینسو در پشاور نزدیک مرز افغانستان زندگی می کردم و در چوکات یک «ان جی او» (سازمان غیر حکومتی) اروپایی برای افغانستان مشغول کار بودم با وحشت دریافتم که شما با بیشرمی و دیده‌درایی چه آسان و صاف و ساده بیست سال کار امداد بشری در افغانستان را بباد دادید! همه چیز در یک آن از مفهوم تهی شد. در ذهن و دید فرد پاکدین افغان مسلمان، آنکه روزانه پنج بار نمازش را بجا می‌آورد و روز های جمعه به شنیدن موعظه می‌رفت، برای اولاد خود نفقه تهیه می‌کرد و همسر خود را از نظر بیگانگان دور نگهمیداشت، در ذهن و دید چنین فردی ما نمایندگان و کارمندان غربی «ان جی او» های بین‌المللی ناگهان مسخ گردیدیم و حتی آنکه در بین ما امریکایی نبود در هیئت بم‌افگن و راکت‌انداز جلوه گر شد. ما دوستان افغانستان چه ناگهانی و چه سبعانه در چشم افغانان در صف دشمنان خونی شان جا داده شدیم! همه اشارات و علائم اخطارکننده‌ی آن بود که بزودترین فرصت از افغانستان خارج شویم. این کار راکردیم چون جانب احتیاط را باید نگهمیداشتیم.

ما چون دزدان از افغانستان خارج گردیدیم، با سرهای افگنده و - در نگاه افغانان - با پشتوارهٔ عمل جنایتکارانهٔ شما بر دوش. پدیدهٔ موجودیت عده‌یی افغان ضدامریکایی را (و ضدامریکائیان را در هر کشوری میتوان سراغ کرد) شما تا آن حد بالا بردید که امروز ملت افغان نه تنها ضدامریکایی بلکه ضدغربی شده‌اند.

آقای رئیس جمهور،

شما بدون آنکه از ما استشاره کنید، بدون آنکه پی آمد های تباهی‌آور این تجاوز را عمیق‌تر بسنجید، بدون آنکه بر عواقب اشتعال کین توزی های متقابل فکر کنید (حوادث خود سخن می‌گویند - همین حالاکه این سطور را می نویسم خبر سؤقصد در رستورانی در افریقای جنوبی را می‌شنوم)، شما بدون تأمل بر هیچ یک از آنچه برشمردم سایه‌ی نکبت عمل خود را بر ما اروپاییان انداختید. زین پس کم نخواهند بود تعدادکسانی در سرتاسر دنیاکه «تی شرت T-shirt» هایی با این پیام بتن کنند «I am not American» («من امریکایی نیستم»). اگر در محاسبه اشتباه نکرده باشم، هفتاد و پنج راکت «کروز» هرکدام یک میلیون دالر، میشود هفتاد و پنج میلیون دالرکه شما بر سر این ملت کوبیدید. در مورد مصارف مجموعی این عملیات چیزی نمی گویم. مجموع سالانه‌ی امداد خارجی به افغانستان که از جانب اتحادیه‌ی اروپایی (کمک کننده‌ی عمده)، سازمان ملل متحد، کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ، سازمان‌های غیر دولتی و همه کشورهای امداد دهنده صورت می گیرد یک صد و شصت میلیون دالر است. شما نه تنها بودجه‌ی شش ماهه‌ی کمک به افغانستان را در ظرف چند ثانیه برباد دادید بلکه کار کمک به افغانستان را تا چند سال دیگر تخریب کردید. وا اسفا به چنین صورت حسابی! وا اسفابه امریکا! و بالاتر از همه، وا اسفا به حال افغانستان!

کشوری که دیگر خون در رگ‌های آن نمانده، بعد ازگذشتاندن سال ها اشغال شوروی‌ها و جنگ داخلی مستحق چنین اهانتی نبود. طالبان و تعبیر افراطی آنها از اسلام بزودی، شاید در ظرف چند روز، سیطره‌ی خود را بر همه قلمرو کشور افغانستان چیره کنند. نقش ما بمثابه‌ی تطبیق کننده‌گان پروژه‌های امداد در چنین کشوری، جایی که چون از حقوق انسان سخن می‌گویی باید مشخصاً حقوق زن را صراحت ببخشی، دفاع از حقوق انسان بود. نقش ما آن بود تا بدون اینکه گستاخ و پر رو باشیم دائماً بخاطر تفاهم مذاکره کنیم. نقش ما آن بود که بدون آنکه ارزش های طرف مقابل را مورد استخفاف قرار دهیم همواره از ارزش های غربی خود پاسداری کنیم. ایفای این نقش بخاطر رویارویی ایدئولوژی های ما نبود، صاف و ساده بخاطر آن بود که زن‌ها به شفاخانه رفته بتوانند، راه دخترکان بطرف مکتب باز باشد و نوجوانان به سرگرمی، ورزش و موسیقی دسترسی داشته باشند. این نقش میانجی در آن شب ۲۰ اگست در آتش راکت های کروز شما به خاکستر مبدل شد. این نقش ما شاید حتی از امداد مالی و مادی‌ایکه صورت می گرفت پر اهمیت‌تر بود. افغان های بی دفاع و بی پناه اکنون به سبک‌مغزی های زمامداران شان واگذاشته شده‌اند. درین لحظه‌ای که قتل عام نژادی در هزارجات یقینی و در آستانه می‌نماید، درین لحظه‌ای که طالبان تهدید می‌کنند بزرگترین بوداهای ایستاده‌ی دنیا در بامیان را نابود سازند، درست در چنین لحظه‌ای دیگر ناظر و شاهدی

بقیه در صفحه (۳۳)

له یوه مصری بنسټپال سره مرکه

«د طالبانو نظام تر ټولو زمونږه اندیښنی ته نژدی دی»

زمونږ لوستونکی باید دی ته پاملرنه وکړی چی کله د مصر په شان د یو هیواد په اصطلاح دیو تعلیم یافته او د ګرځنده بنسټپال خبری هغه شان جاهلانه او ناوړی وی، نو زمونږ د وطنی جهادی او طالبی جنایتکارانو په کرغیړنو ذهنونوکی به څه تیرېږی!

ابـو حـمزه الـمـصری چـی ځـلـویښت کـلن، کاچی(مهندس)او په سکندریه کی زیږیدلی دی، دجلا وطنی په حال کی لندن کـی ژونـدن کـوی. نـوموړی دافـغانستان د جګـړی پـخوانـی مـجاهد، د مـصر د«جـماعت اسـلامی» غـړی دی او د ړانـده شـیخ عمرعبدالرحمان چی همدا اوس په امریکا کـی بـندی دی، د نژدی او با اعتماده کسانو څخه ګڼل کیږی.

آلمانی اونیزی«اشپیګل» ددی اسـلامی بـنسټپال سـره مـرکه کـړی چـی ددی ډول عـقیده لرونکو د ویره وونکی ذهنیت څرګندونه کوی.

●

پوښتنه ـ په مصرکی د«جماعت اسلامی» غړی تل غیر نظامیان، دپلیس کسان او سیلانیان (توریستان) وژنی. هـغوی ولی بـهرنیان ددی یرغلونو څخه نه معاف کوی؟

ځواب ـ مونږ مسلمانان خدای غوښتلی جګړه د مصر د دولت پر ضد چی د شیطان سره یـوځـای شـوی دی، پـرمخ بـیایو. شیطانی حکومت باید له منځه لاړ شی. خو د«لوکسور» پـه عـملیاتو کـی د ماشومانو وژل لویه غلطی وه. دا دقران سره سمون نلری یعنی د قران خلاف دی.

پ ـ او هغه نور؟ سیلانیان د دښمن په توګه ستاسی هیواد ته نـه راځی. هغوی د کار پیدا کـولو زمـینه بـرابـروی او دمـصر تـاریخی آثارو(پیلامیو) ته دستاینی په سترګه ګوری.

ځ ـ مونږ تولو سیلانیانو ته د خطر اعلان وکړ. د هغوی راتګ د ښه راغلاستو ور نه دی. د هـغوی پـیسی د ګـناه نـه ډکـی دی. دا د هـغو کسانوپیسی دی چی د حد او اندازی نه وتی چرچه ایز (عیاشانه) ژوند لری او غواړی چی خپل خویونه او عادتونه په اسلامی نړی کی هم پلی کړی.

پ ـ تاسی په کوم ښست دا بی اساسه تورونه لګوی؟

ځ ـ آزادی جنسی اړیکی، او له دی لاری د مسلمانانو په منځ کی د«ایدز» خپرول، د ماشومانو سـره جـنسی اړیکی درلودل او نـور د شرمه ډک غربی عیاشانه فسادونه، هغه وسـیلی دی چـی د هـغی پـه واسطه د اسلام په ضد مقابله کوی.

پ ـ زیاتتره توریستان غواړی چـی یـواځـی د مـصر دلرغـونو یادګارونو ننداره وکړی.

ځ ـ داپه خپله د اسلامی ضد فـعالیتونو د مـهمو هـڅو څـخه ګـڼل کیږی. دبهرنیانو له خوا د مـصر سـتاینه، پـه حـقیقت کـی د چـوپړو د شرمه ډک میراث یعنی د فرعونی بتانو د تل لپاره د ساتلو په معنی دی.

پ ـ ولی د دموکراتیکو وسیلو له لاری د خپلو هدفونو لپاره تبلیغ نه کوی؟

ځ ـ مونږ دا اجازه نه ورکوو چی په اصطلاح دموکراتان پر مـونږ اغیزه واچوی. ددی معنی به دا وی چـی د بـی خدایـه غـربیانو پـیښی وکړو او خپل ځان انتخاباتو او رایو پوری تړلی وبولو.

پ ـ په اردن کی اخوان المسلمین، د آزادو انتخاباتو اصـل هـمغه شان منلی دی لکه څرنګه چی د«هوساینی اسلامی جبهی» چی اوس په الجـزایـر کـی د فـعالیت حـق هـم نـلری، منلی دی. پـه مـصر کـی اخوان المسلمین باید ډیر کوښښ وکړی او زیار وباسی چی وکـولای شی د یو سیاسی ګوند په توګه د فعالیت کولو حق لاس ته راوړی.

ځ ـ دموکراتیک اصل ګمراه کوونکی دی. ځکه چی نه د الله او نه د هغه د قوانینو(شریعت) اراده بلکه دخلکو اراده او غوښتنه په رسمیت پیژنی. د خدا یواځینی قدرت او ځوا کدلته له منځه ویستل کیږی.

پ ـ نوبیا هغه مسلمانان چی د شخړو او جګړو پلوی کوونکی نه دی، ستاسو له نظره ښه اوپاخه مسلمانان نه دی؟

ځ ـ مونږ مخکی له مخکی او پرته د تا کتیکی زیګزا ګونونه دا اعلان کووچی د دموکراسی خدای ضد اصل نه منو. نه یواځی په مصر بلکه پـه نـورو اسـلامی هـیوادونـو کـی هـم ریښتنی مـومنان زمـونږ د خیالاتوسره یووالی ښایی.

پ ـ نو په دی اسـاس دا بـه هـیڅ ګـته ونـلری کـه دولت د اسـلام ګرایانو سره خبری اتری پـیل کـړی، لکـه څـرنګه چـی «د هـوساینی اسلامی» جبهه په الجزایر کی د هغی غوښتونکی ده.

ځ ـ غواړم چی د«جیا» اسلامی وسله واله ډله په الجزایر کی خـپل سرمشق وګنم چی د«الجزایر د هوساینی اسلامی جـبهی» څـخه جـلا شوه ترڅو د خبرو اترو او انتخاباتوپه ډنـد کـی ډوبـه نـشی. د«جیا»

غړی زمونږد ریښتینی او حقیقی ارمان په لاره کی مبارزه کوی: تول قدرت د خدای دی!

پ ـ آیا تاسو دا منی چی د«جیا» اوریکی په هرځای کی کلیوال له منځه وړی، ښځی، بوډا گان او ماشومان لکه د ځناورو په شان قصابی کوی؟

ځ ـ نه. زه په هیڅ دول دا کار نه منم. که څه هم مجاهدین په دی باور دی چی مجبوره دی ماشومان ووژنی ترڅو هغوی په یو خدای ضد چاپیریال کی د ژوند کولو څخه معاف کری. سربیره پردی په الجزایرکی زیاتتره وژنی د دولتی ځوا کونوله خوا ترسره کیږی.

پ ـ د جماعت اسلامی او د هغی په شان د نورو سازمانونو هدف په مصر کی څه دی؟

ځ ـ د یوداسی الهی حکومت رامنځ ته کول چی په هغی کی یواځی د قران حکم وچلیږی. زمونږ جگړه ماران به ترهغه وخته خپل جنگ ته ادامه ورکړی او دښمنانو ته به تاوان ورسوی چی تول د خدای ضد کسان له منځه لاړشی.

پ ـ آیا ایران او سودان د الهی حکومت اسلامی جگړه ماران او لاره لټوونکی دی؟

ځ ـ ایران یو شیعه مذهبه ملک دی او شیعگان هغه مسلمانان دی چی د اصلی دین څخه اوښتی دی ځکه چی د فقیه ولی یعنی په اصطلاح د خدای د نایب منونکی یا تابعداره دی. البته سودان په دی هڅه کی دی چی په تولی نړی کی اسلام ته خدمت وکړی. خو د هغه ځای روحانی رهبر حسن‌الترابی دخپل وا کد ساتنی لپاره دی ته چمتو دی چی حتی د مصر سره هم خبری اتری وکړی. مونږ دیو دجال سره نه یوځای کیږو.

پ ـ یعنی دا چی تاسی د اسلامی نړی په هیڅ یو گوټ کی قرارگاه نلری؟

ځ ـ په افغانستان کی د طالبانو نظام د تولو څخه زیات زمونږ د خیالاتو سره نږدی‌والی لری که څه هم لاتراوسه دیری نیمگرتیاوی لری. زمونږ په زرگونو پلویان نه یواځی دا چی افغانستان خپل معنوی وطن گڼی بلکه په هغه ځای کی ځو میاشتی اوسیدنه هغوی ته نوی ځوا کاو قدرت ورکوی. ■

(ژباړل شوی د ایرانی خپرونی «آرش» ۶۵گنی څخه)

و حالا بهره‌برداری از اعضای بدن مهاجران

یک سازمان حقوق بشر امریکایی ادعا نموده است که گرفتن اعضای بدن انسان ـ اکثراً گرده‌ها ـ از اطفال مهاجر در کمپ های مهاجرین افغانی در پشاور شیوع یافته است. علاوتاً این سازمان می‌گوید که کودکان افغان به سن هشت یا نه ساله هدف تجاوز جنسی قرار می‌گیرند، لت وکوب می‌شوند و بزور به کار برده می‌شوند. گزارش سازمان متذکره همچنان علاوه می‌کند که دختران بالاتر از ده سال در مقابل جهیز های سنگین به عقد نکاح درمی‌آیند.

گزارش فوق ابراز می‌دارد که نه تنها پولیس منطقه بلکه افسران کمشنری مهاجران افغان نیز در این اعمال اجباری و جنایتکارانه دخیل اند. ■

«دان»، ۱۱ نوامبر ۱۹۹۸

قتل بخاطر تخم جنگی

در جریان برخوردی که بین عساکر طالبان و مردم قریه در ناحیه گردیز هم مرز پاکستان در ولایت خوست افغانستان رخ داد، شش نفر به هلاکت رسیده و چهار نفر زخمی شدند.

براساس گفته شاهدان عینی این تصادم زمانی رخ داد که طالبان کوشش می‌نمودند تا اهالی قریه را از شرط بستن در جریان مسابقه‌ی تخم جنگی به مناسبت عیدفطر مانع شوند.

طالبان ادعا داشتند که این کار غیراسلامی است، اما جوانانی که به سرگرمی مشغول بودند، گفتند که این یکی از سرگرمی‌های عنعنوی آنان از قرنها به این طرف می‌باشد. نخست جنجالی بین آنان درگرفت، بعد ضربات تبادله گردیده و بروی همدیگر سنگ پرتاب نمودند. طالبان که تعداد خود را اندک دیدند به شهر خوست شتافته و تقاضای کمک نمودند. گفته می‌شود که در حدود هشت موتر پیک ـ اپ با افراد مسلح بخاطر گرفتن انتقام آمدند.

مردم قبیله‌ی گردیز هم آماده شده به کوه‌ها رفته و سنگر گرفتند. جنگ آغاز شد و هر دو طرف با سلاح های سنگین بر سر هم آتش گشودند. قرار گزارش راکتی به خانه‌ی شخصی بنام مظفرخان در قریه‌ی کوندی اصابت نموده و باعث هلاکت دو نفر و زخمی شدن دو طفل گردید.

بنابر گزارش، شش نفر بشمول سه طفل، دو زن و یک مرد در جریان آتش گشایی طالبان کشته شدند. چهار نفر دهاتیان بشمول سه مرد و یک زن، زخمی گشته و برای تداوی به مرز پاکستان ـ افغانستان انتقال داده شدند. ■

«نیوز»، ۲۲ جنوری ۱۹۹۹

قسمت دوم

آذرویه ـ آلمان

مدافعان قلم بدست طالب در تقابل با مدارک

آقای م. شفیق وجدان با «هفت‌بنای طالبی»اش منتقدان را تهدید مینماید:

در شماره‌های ۸ و ۱۱ ماه جون و جولای ۱۹۹۷ در هفته‌نامه‌ی «زرنگار»، آقای وجدان هوشدار و دستورالعملی را در رابطه با طالبان چنین بدست نشر سپرده است:

«... کسانی که طالبان را، بحیث اکثریت و وسعت قلمرو آنها را به حیث قلمرو عمده قبول نموده حاضر به همکاری با آن‌ها شده اند، حق دارند روی این تعهد بر اعمال زشت آن‌ها (و در جای دیگر در مورد زشتی‌ها می‌نویسد: "فکر می‌کنم زشتی‌ها گاهی تابع زمان وگاهی تابع شرایط تعلیمی و اقتصادی می‌باشد و زمانی هم بخاطر اولیت‌ها از آن چشم پوشی شده میتواند") انگشت گذارند، ولی آنانی که چنین نیستند و یا با مخالفان آنان همکاری و سر شورانی دارند، دیگر آنها میتوانند از این موقف خود هرچه خواسته باشند بگویند. کسانی در مورد ریش، قطع دست، سنگسار، قصاص و حدود و حجاب با ارتباط طالبان صحبت می‌نمایند و ماهیت عقیدوی و احساسات اسلامی آنان را، به حیث چیز فهم علوم دینی، درک نمی‌کنند فرق دین اسلام و مسیحیت را در راه حل مسایل دینوی نمی‌دانند، حق ندارند با چنین سطحی‌نگری در امور تخصصی بحث نمایند.» آقای وجدان باز هم موضوع «انتقاد» را به شیوه‌ی اعضای «حزب دموکراتیک خلق» ـ که نمی‌خواستند غیر از اعضای آن حزب، دیگران از طرح‌ها و عملکردهای شان انتقاد کنند ـ در شماره بعدی «زرنگار»(شماره ۱۱) به اصطلاح بسط داده می‌نویسد: «در قسمت انتقاد، باید عرض کنم که انتقاد به امید اصلاح امور، در صورتی خوش‌آیند است که نظام و دستگاه طرف انتقاد، منحیث کل، قبلاً طرف قبول انتقادکننده باشد و آن نظام ودستگاه، امکانات اصلاح آنرا در دسترس داشته باشد و تغییر دستگاه و نظام در صورت عدم مبادرت به اصلاح آن به شکل اعمال زور و سلب اعتماد میسر گردد. لذا، اگر نظام و دستگاه، منحیث کل از اساس قبلاً، قابل قبول انتقادکننده نباشد و بران خط بطلان کشیده شد آنگاه انتقاد، به امید اصلاح امریست بیهوده. چه در این صورت انتقاد نویسنده شکل افشاگری و پروپاگند دارد که به قصد برانداختن نظام صورت می‌گیرد.»

مفهوم زبان به اصطلاح ژورنالستیک آقای وجدان ـ که حتی مانند داکترقادری زحمت مسافرت دو هفته‌ای به افغانستان "غرض جمع‌آوری معلومات جامع" را بخود نداده چنین است: ای منتقدان! هر آئینه بدانید و آگاه باشید وقتاکه احساسات مذهبی و ماهیت عقیدوی برادران طالبی ما را درک نمی‌توانید، نباید در امور تخصصی شان با چنین سطحی‌نگری بحث کنید. در صورتی اجازه بحث و انتقاد دارید که به دساتیری که در متن دو مضمونم در دو شماره «زرنگار» چاپ تورنتو گنجانیده شده گردن نهید:

۱ـ طالبان را در مقایسه با مخالفان به حیث اکثریت بشناسید.

۲ـ به عمده بودن وسعت قلمرو طالبان باور داشته باشید.

۳ـ ماهیت اسلام طالبان را ـ آنطوریکه ما چیز نویسان طالبی ـ تعبیر می‌نمائیم ـ درک نمائید و بران صحه بگذارید.

۴ـ در تمامی عملکردهای آنان سهیم و شریک گردید، یعنی ثواب عضویت جنبش طالبان راکمایی کنید (در چنین صورتی نه‌تنها مساله تخصص در امور دینی، بل نداشتن سواد و حتی افغان نبودن نیز منتفی می‌گردد)

۵ـ صرفا براعمال زشت آنان انگشت‌انتقاد بگذارید، هرگاه از زشتی‌های آنان بگذرید بهتر خواهد شد، چونکه بخاطر اولیت‌ها «موقتا چشم پوشی» اجر و فضیلت اخروی دارد.

۶ـ انتقاد باید غرض تعمیر طالبان صورت گیرد، نه تخریب آنان.

۷ـ خارج از دستورالعمل فوق، هرگونه انتقاد از طالبان، اهانت به آنها بوده، دشمنی با جامعه یکپارچه افغان می‌باشد که کیفرش صف‌آرایی چیزنویسان طالبی علیه منتقدان و سپردن ایشان به حکم تاریخ خواهد بود.

دستورنویس طالبی لمیده در کانادا به هذیان‌گویی تاریخی‌اش ادامه داده اضافه می‌نماید: «اگر کسی مرا با ارائه این مطلب به طالبان پیوند می‌دهد گور وگردنش. من هیچ یک از طالبان را نمی‌شناسم و نه تعهدی در این گوشه دنیا به آنها دارم، ولی بخود حق می‌دهم که از دین اسلام به حیث یک مسلمان و از مصالح ملی به حیث یک افغان و از وحدت ملی به حیث یک چیزفهم در هرکجاکه باشم دفاع نمایم و آنانی راکه در صدد تجزیه کشورند با دلایل افشا سازم و هرکی قدمی در راه ختم جنگ و جمع‌آوری اسلحه و یک پارچه کردن افغانستان عزیز بردارد، او را تایید نمایم و تا امروز بدون هراس این کار راکرده‌ام، ولی نه به‌کسی دشنام داده‌ام و نه کسی را توهین کرده‌ام...»، «آن سه هموطن محترم و سایر نویسندگان، آنچه درباره طالبان می‌گویند و گفته اند و اهانت کرده اند و تحقیر»، «شاید تکرار چنین اهانت‌ها قشر چیزفهم پشتون را نیز به صف‌آرایی بکشاند. چنانچه علایم آن در بعضی جراید برون‌مرزی نمایان شده است وکسانی به طرفداری از طالبان آغازکرده

اند که قبلاً در صف مخالفان آنان قرار داشتند و این صف‌آرایی بدون شک، دشمنی با جامعه یک پارچه افغان است و تاریخ مسببین اصلی این صف‌آرایی را محکوم و زیر سوال خواهد برد»

آقای وجدان بخود حق می‌دهد که از «اسلام»، «مصالح ملی»، «وحدت ملی» (بخوان ای اسلام منطبق با منافع غرب) را با اصدار دستورالعمل دیکته شده از جانب آی‌اس‌آی سلب می‌نماید و با پررویی توام با تهدید، هوشدار میدهد که کسی وی را با طالبان ارتباط ندهد، در غیر آن، درین دنیا اگر ذریعه «خلقی»های طالبی شده محکمه‌صحرایی نشد، در دنیای دیگر...

«ختم جنگ و جمع‌آوری اسلحه و یک پارچه کردن افغانستان» یعنی از ثبات و استقرار نظم و نسق امنیت و آرامشی که شرکت‌های نفت وگاز آمریکائی در اشتیاق آن می‌سوزند و حاضرند در ازای آن با هزینه ملیونها دالر، ملیونها هموطن‌مان را بخاک و خون بکشند (چنانچه تا همین اکنون بخاک و خون کشیده اند)، تا ثبات، نظم و امنیتی که مردم عذابکش شده‌ی‌مان خواهان آنند، ماهیتا تفاوتی وجود دارد بسان وجدان عاقل و وجدان جاهل. وجدان عاقل به صراحت و قاطعیت حکم می‌کند که آمریکا و استعمار کهنه پیخ انگلیس هسته طالبان را از دیر باز در زهدان چرکین «اسب زین کرده»ی شان (پاکستان) پرورانیدند، تا اگر پرورش یافتگان قبلی از کار بازمانند، اینان به کار آیند.

آقای وجدان که به «امنیت طالبی» با چنگ و دندان چسبیده با تبختری ملاگونه «امنّیت» را از زبان خبرنگار «گاردین» نقل‌قول می‌نماید: («همین لحظه که من این سطور را می‌نویسم مضمون تازه خبرنگار «گاردین» و چشم‌دید او پیش چشمم قرار دارد. او فقط از اشتباه طالبان در مورد گردآوری اسلحه سخن می‌گوید و صحنه‌های خونین جنگ، نه در آن از چور و چپاول حرفی است و نه تجاوز وغیره.) چرا از شماره ۱۲ اکتوبر ۱۹۹۷ «نیوزویک» که در یک گزارش اختصاصی و بی‌سابقه‌ی خود طالبان را افشا ساخته چیز در میان نمی‌گذارد؟ «نیوزویک» برملا می‌سازد: «... گرچه رشته‌های مستقیمی میان طالبان و سرویس جاسوسی امریکا دریافت نگردیده است (این جمله می‌رساند که رابطه غیرمستقیمی میان دو طرف وجود دارد.)، اما این گروه از پشتیبانی کامل دو دوست عمده امریکا در منطقه، یعنی اسلام‌آباد، و ریاض برخوردار است»، «ریشه طالبان به سالهای هشتاد بر می‌گردد. بسیاری از متعصبان مذهبی که از مدرسه‌های دینی سنتی روستاها نامنویسی گردیده بودند برای تربیت نظامی توسط «امام» افسر عملیات ویژه پاکستانی استخدام گردیدند. «امام» یک افسر استخباراتی سابقه‌دار پاکستانی است که در هنر تسلیحات، سازماندهی، نفوذکردن و تبلیغات عقیدوی توسط متخصصان «گرین‌برت» در «فورت برگ» واقع کارولینای شمالی آموزش دیده است. نام وی سلطان‌امیر است و ستایشگرانش او را «امام» می‌خوانند. اولین لقب را پانزده سال پیش هنگامی که در پست صحرائی مرزی مجاهدین جوان افغان را علیه اشغالگران شوروی آموزش میداد کمایی کرده است. این درست موقعی است که هنوز پول هنگفت سی‌آی‌ای بدانجا سرازیر نشده بود. بعضی از پیروانش وی را تقریبا به شکل مذهبی تکریم می‌کنند و این موجب مباهات وی میگردد. بعضی از رزمندگان وی هسته طالبان، یعنی نیرویی را به وجود آورده اند که سه سال قبل از گمنامی به قدرت رسیدند و امروز بخش‌های بزرگ افغانستان را کنترول می‌کنند. عرفان صدیق نویسنده پاکستانی که «امام» را خوب می‌شناسد میگوید: «هر رهبر طالب بصورت شخصی "امام" را می‌شناسد، توگویی وی مشاور فنی آنها می‌باشد»، «... پاکستان که تشنه اعمال نفوذ زیاد بر افغانستان بی‌قانون بود یک چینل کمکی باین جنبش ناآزموده باز نمود، برای تقویت بیشتر آنها ده‌ها نفر رانندگان مجرب تانک و پیلوتان و دو نفر مستشار نظامی فرستاد. یکی از این مستشاران که زیر پوشش دپلوماتیک در شهر غربی هرات بکار آغازکرد همین «امیر» است... پاکستان خطوط کمکی‌اش را بسیار مخفی نگهمیداشت.»، «ریاض بزرگترین منبع مالی طالبان و شهزاده ترکی‌بن‌فیصل خداوندگار مالی آنها گردید. رئیس استخبارات سعودی منظماً در ریاض با زعمای طالب دیدار می‌نمود»، «شرکت امریکایی یونوکال مصمم است تا پایپ لاینی را به ارزش ۴.۵ میلیارد دالر که نفت و گاز طبیعی را از ترکمنستان به پاکستان از طریق افغانستان انتقال می‌دهد اعمار نمایند. (شرکت نامبرده) هفته گذشته برنامه‌ای را برای آموزش افغانها درکار ساختمانی اعلام نمود. کمپانی ارجنتینی بریداس با یونوکال برای کنترول این پروژه رقابت میکند... هر دو شرکت دپلومات‌های سابقه امریکایی را استخدام نموده اند تا منحیث «مستشاران» شان درکابل و واشنگتن کار نمایند. چنین به نظر می‌رسد که احتمالا سیاست امریکا در افغانستان بطور قابل ملاحظه‌ای توسط الزامات سیاست پایپ‌لاین تعیین گردد» («فریاد»، شماره ۲۳)

وجدان «معرکه گیر» در اخیر نوشته‌اش چنین بیان میدارد: «در اخیر پیشنهاد من است که اگر قشر چیزفهم افغان اطراف جنگ را در مجموع خشن و ظالم فکر کنند، دیگر بهتر است که ظالم توانمند را پشتیبانی نمایند که بتواند دیگران را مغلوب نماید زیرا در این صورت، در حالت عادی با یک ظالم دست و پنجه نرم‌کردن آسان است نسبت به مبارزه با چندین مستبد تا دندان مسلح». هرگاه مقیاس استدلال «ماجوجی» آقای وجدان را در پسینه‌ی تاریخ بشر وسعت بخشیم خواهیم دید، کسانی که از مواضع ظالمان توانمند، همانند چنگیزخان، هلاکو، آتیلا، هیتلر و... در مقاطع مختلف تاریخ بشری پشتیبانی نمودند چه چیزی جز رسوایی، ننگ و نفرین ابدی نصیب آنان شده که آقای وجدان در پی به چنگ آوردنش اینطور به لاطایلات‌نویسی بیمارگونه‌ای پرداخته است (وای به روزی که وجدان، مسئول کرسی وزارت عدلیه‌ی طالبان وحشی و بی‌وجدان گردد.)

انشای طرزالعمل تئوکراتیک، اشاعه‌ی طرز تفکر «ماجوجی» و

تقدیس طالبان اجیر شده و ضد مردمی، آنهم باکاربرد جملات وکلمات تهدیدآمیز و تفرقه برانگیز توسط دپلومات با صلاحیت دولت ربانی - مسعود در سفارت افغانی مقیم آلمان (آقای وجدان بعدها از آلمان به کانادا پناهنده شد) برضد منتقدان رادیکال طالبان در واقع امر نقض آشکار و بی‌پروای آزادی مطبوعات و قلم بوده و اهانتی است به میهن گرامی و مردم شریف. ■

بقیه در شماره آینده

... و حالا سگهای دیوانه

دسته‌ای از سگهای دیوانه‌ای که از خرابه‌های شهر قدیمی کابل برآمده بودند، تعداد زیادی از مردم فقیر کابل و بخصوص اطفال را گزیده‌اند.

براساس گفته‌ی داکترالله‌نواز به خبرگزاری آسوسیتید ۲۴نفر، عمدتاً کودکان بعد از این که آنان را سگ‌دیوانه گزیده بود، به شفاخانه آورده شدند.

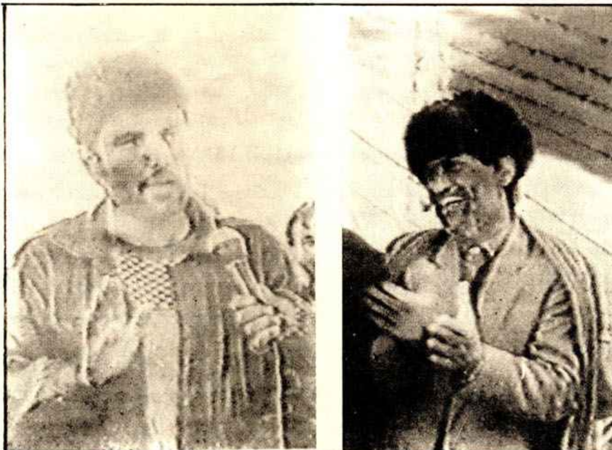
در نزدیکی ولایت غزنی، جایی که امکانی برای تداوی وجود ندارد، در ماه گذشته ۹۰ نفر بعلت گزیده شدن توسط سگهای دیوانه جان خود را از دست داده اند. داکتر غلام‌سخی اظهارداشت: «مردمان پولدار می‌توانند جهت تداوی به پاکستان بروند ولی مردمان نادار چاره‌ای ندارند جز به انتظار مرگ ماندن...»

مقامات وزارت صحت عامه کابل این مسئله را عاجل پنداشته اند، آنان رقمی از قربانیان در دست نداشتند ولی گفتند که تعداد زیادی از زخمی‌ها مرده اند.

در افغانستان جایی که معاش متوسط مردم ۱۰ دالر است، واکسین جلوگیری از مرض سگ دیوانه ۱۸دالر قیمت دارد ■

«نیوز»، ۳جون ۱۹۹۹

سند خیانت لطیف پدرام و چند شاعر دیگر خادی - جهادی



«خانه عقاب» نام فلم ویدیویی‌ای است از ضیافت رویایی سیدکیان در دره‌کیان که در آن عده‌ای از شاعران خادی - جهادی منجمله ظهوررزمجو و لطیف‌پدرام در شرایطی که کابل در آتش بیداد و بی‌ناموسی جهادی می‌سوزد، سخن‌گویان و شعرخوانان مستی می‌کنند. دیدن حتی لحظاتی از این فلم کافیست تا خوش باورترین فرد هم به میزان فرومایگی، هرزگی، ابتذال و دنائت شاعران خادی - جهادی پی‌برد.

این سند ویدیویی را از ما بخواهید.

بها با احتساب مخارج پست هوایی به اروپا و امریکا به ترتیب معادل ۱۰دالر و ۱۲دالرامریکایی

RAWA, P.O. Box 374, Quetta-Pakistan

پست‌الکترونیک: rawa@rawa.org

راکت‌هایی که بالای...

نمانده تا بر آنان ندا دهد که دست نگهدارند! آقای رئیس جمهور، درین کشتار هزاره ها دست شما هم شامل است.

اینست بیان خشم من طی سطوری چند. من ناگزیر بدون اینکه با دوستان افغانی خود وداع کرده باشم در دل شب پشاور را ترک گفتم. اکنون دیگر قادر نیستم به کار خود برسم در حالی که عالم‌ها کار انجام نشده در افغانستان باقیست. شما در آن شب ۲۰ اگست گفتید که آن عمل‌تان تهاجم علیه اسلام نبود. مشکل است تعبیر دیگری بر آن گذاشت. مشکل است فهمید چگونه بنام این یا آن قانون بین‌المللی بخود حق می دهید در انتقام کشتار ۱۲ نفر امریکایی دو کشور، دو سرزمین را زیر باران بم بگیرید.

آقای رئیس جمهور،

به عنوان حسن ختام اجازه دهید به شما بگویم که آن ماجرای‌تان با مونیکا لوینسکی، که چه بخواهید یا نخواهید در ذهن و شعور بسیاری‌ها پیوند تنگاتنگی با تصمیم‌تان مبنی بر پراندن راکت‌ها (بخاطر رفع خستگی!) دارد، بعد از آنکه بس موجبات خنده‌ی ما اروپاییان را فراهم ساخت اکنون ما را فراوان می گریاند.

سونیا برتراند

مسئول اداری یکی از NGO ها ■

رژیم ایران یا طالبان؟

جلال‌الدین حقانی اول می‌نالد: «رهبران ایران چیزهای بسیار زشتی در باره ما می‌گویند. آنان ما را بیسواد می‌گویند. آنان ما را جنایتکار می‌نامند. می‌گویند که ما کودن و دیوانه هستیم.» و پس‌لگد خودش به برادران ایرانی‌اش: «اما اسلام برای ایران یک وسیله نیرنگ و فریب است. آنان که فتوای آیت‌اله خمینی علیه سلمان‌رشدی را از یاد می‌برند، هرکاری می‌توانند.» («ویکندپست»، ۱ نوامبر ۱۹۹۸)

کمال خرازی وزیرخارجه ایران در ۱۴ اگست ۱۹۹۸: «درک طالبان از اسلام "اشتباه‌آمیز" است»!

حسن روحانی رئیس مجلس و دبیر شورای امنیت ملی ایران: «امریکا از طریق طالبان می‌خواهد اسلام را بدنام سازد. این گروه (طالبان) که هیچ درکی از اسلام ندارند، مؤظف اند اسلام را بی‌اعتبار سازند.» («مسلم»، ۱۷ اگست ۱۹۹۸)

به یقین چنین است. با هزاران هزار اعدام، با دهها هزار زندانی، با تجاوز به دختران باکره قبل از تیرباران کردن شان، با ربودن و کشتن روشنفکران دگراندیش، با تبعیض شدید ملی و مذهبی، با اعمال فشار و تهدید و ستم بر مهاجران افغانی، با... رژیم ایران درک بسیار بالایی از اسلام به نمایش گذارده است که شاید هنوز جنایت‌پیشگان جهادی و طالبی فرصت نیل به چنان درکی را از اسلام نیافته اند تا آن را «بی‌اعتبار» و «بدنام» نسازند. ■

منتشر شد:



«راوا» براساس کمک مالی عده‌ای از دوستان در اروپا، کانادا و امریکا، بروشوری اطلاعاتی ۲۴ صفحه‌ای رنگه انتشار داده است. علاقمندان می توانند فقط با پرداخت مخارج پستی ارسال هر تعداد از آنرا که خواسته باشند تقاضا نمایند.

پیام زن و خوانندگان

RAWA, P.O.Box 374, Quetta, Pakistan
http://www.rawa.org rawa@rawa.org

دنیا ـ امریکا،

از نامه پرمحبت و چک ۵۰ دالری تان متشکریم. نامه‌ای جداگانه با ۴ شماره از نشریه انگلیسی «ترکیدن پوقانه "حکومت اسلامی" در افغانستان» برای شما فرستاده شد. موفق و سلامت باشید.

❑❑❑

در راه مینا تا زنده هستم

رزاق ـ آلمان،

با تشکر فراوان از رسیدن نامه پرمحبت، قلم‌های خودکار و ۱۰۰ مارک تان اطمینان می‌دهیم. قسمتی از نامه شما:

«... خواهران پیکارجو و مبارزین راستین راه آزادی مردم افغانستان و سراسر جهان. من خود را تنها احساس نمی‌کنم و نخواهم کرد، زیرا من مثل شما خواهران دلیر و شجاعی دارم که از قربانی نترسیده و راه مردمی را در پیش گرفته‌اید راهی را که مانند سیل خروشان است و هیچ گیاهی سمی و هرزه جلو آن را گرفته نمی تواند.

... خواهران و برادران مبارز، من هم عمر خود را در راه مردم رنجدیده خود صرف کرده‌ام و همیشه رفیقم کتاب بوده. کتابی که در آن راه رهایی توده‌ها از قید و بند زنجیرهای بردگی و غلامی روشن شده است.

من و برادرم (که در زیر شکنجه‌های دولت تره کی و حفیظ‌الله‌امین در زندان جان خود را از دست داد) این راه را انتخاب نمودیم و تا زنده هستم از آن مانند خواهر ارجمند ما مینای قهرمان و برادرم باز نخواهم گشت.

اگر چه از نام غرب و غربی بودن ننگ دارم و خجالت می‌کشم که چرا نزدیک شما نیستم ولی در قلبم صدای مبارزه جریان دارد، با خون و استخوانم همیشه شکنجه‌ی مردم خود را که توسط خاینین بنیادگرای طالبی و جهادی اعمال می‌شود، احساس می‌نمایم .....»

❑❑❑

ب.م. عارف ـ هنگو،

زمونږ د کار،مبارزی او خپرونی «پیام زن» په اړوند ستاسی د احساساتو څخه مننه کوو. همدا شان ستاسی مرسته د «پیام زن» د خپرولو د لپاره دقدر وړ ده.

ستاسی غوښتل شوی څیزونه به د امکان په صورت کی ضرور درولیږو او په وړاندیز به مو هم غور وکړو.

د «راوا» د مشری په هکله باید ووایو چی د امنیتی دلایلو له کبله نشو کولای د خپل سازمان د اوسنی رهبری په اړوند څه ولیکو. د یادونی وړده چی د «راوا» رهبری شورایی شکل لری.

❑❑❑

منیره برادران (م. رها) ـ آلمان،

با سپاس فراوان از دریافت نامه پرلطف شما اطمینان می‌دهیم. نامه جداگانه‌ای برای تان ارسال گردید. روی تان را می‌بوسیم.

❑❑❑

د.م.ن. ـ هالند،

از نامه‌ها، کارت سال‌نو، اشعار و ۲۰ دالر ارسالی تان سپاسگزاریم. «پیام زن» را مرتباً بدست خواهید آورد. یکی از اشعار تان را همین جا آوردیم:

کشور مهجور

منم آن بلبل زاری درین گلشن مکان دارم
چو لاله صدهزاران داغ اندر دل نهان دارم
بهار من کجا آید که من عمر خزان دارم
ز هجر مأمن و میهن هزاران داستان دارم
به میهن می‌روم یا نه کجا بخت جوان دارم
فغان و ناله و زاری به هفتم آسمان دارم
ز ثری تا ثریا شکوه زین چرخ و زمان دارم
که روز و شب از هجرانش دو چشم خون فشان دارم
اگر چه در دیار فقر و غربت ناتوان گشتم
ولی فخر بدل ز آن ملت افغانستان دارم

❑❑❑

د. ـ هرات،

از گزارش ارسالی تان سپاسگزاریم، آن را در همین جا چاپ کردیم:

بتاریخ ۲۴جدی ۷۷در مرکز تعلیمی کورس انگلیسی «کهکشان»استاد کورس به صنف داخل شده و خطاب به شاگردان گفت: «بعد از این به کورس بدون کلاه نیایید و همچنان تصاویر کتاب‌های خود را با قلم خودکار خط زده و چتل کنید.» شاگردان حیرت‌زده با یک صدا گفتند «چرا؟» معلم گفت: «ریاست تعلیم و تربیه به کورس اخطار داده که در تمام صنوف بخصوص در کتاب‌های درسی تصویر دیده نشود و آنها را چتل کنید.»

وی اظهار داشت این گفته‌های خودش نیست بلکه حرف‌های ریاست تعلیم و تربیه است که باید عملی شوند. شاگردان همان روز در کوچه کتاب‌های خود را خط زده می‌گفتند: «ریاست تعلیم و تربیه گفته که کتاب‌های خود را چتل کنید.»

❑❑❑

واصف باختری، بزرگ علوی، احسان طبری و قتلگاههایی بنام افغانستان و ایران

افسانه و تیرداد ـ ایران،

با ابراز تشکر نامه‌های گرم شما را گرفتیم، به آدرس تان در امریکا مدت‌ها قبل پاسخ فرستاده‌ایم. قسمتی از نامه‌ها را همین جا می‌آوریم:

«دوستان عزیز، ضمن سلام نسخه‌ای از شماره ۵۰ مجله شما در شرایط ترور و خفقان کنونی حاکم در ایران بدست ما رسید و از مطالعه آن و قاطعیت شما در امر مبارزه برای رهائی خلق برادر و قهرمان افغانستان خرسند شدیم ـ خرسند شدیم زیرا ما نیز در شرایطی نه چندان بهتر از وضع خواهران و برادران افغانی مان با رژیمی سفیه و سفاک در نبردیم ـ پس مبارزه و پیروزی شما جدا از مبارزه خلق ایران علیه نمایندگان مذهبی قشر فوقانی بورژوازی فرومایه دلال‌منش تجاری ایران، که امروزه قدرت سیاسی بدانها سپرده شده است، نیست. شما سطح مبارزه تان را با قاطعیت انقلابی و آشتی ناپذیر تان بسیار بالا برده‌اید و جز این هم نباید باشد، زیرا که این یگانه ضامن پیروزی در نبرد با ارتجاع و نیروهای اهریمن تاریخ است.

افشاگری شما از اراذلی مانند واصف‌باختری، احسان‌طبری و بزرگ‌علوی و امثالهم برای بالا بردن آگاهی طبقاتی نسل بالنده و مبارزه خلق‌های ما بسیار آموزنده و در خور ستایش است. خیانت این مار صفتان‌رذل همانگونه که خود شما بدرستی اشاره کرده بودید از امروز و دیروز آغاز نشده است. از همان فردای بقدرت رسیدن خروشچفیسم در شوروی سابق این اراذل به موعظه سرسپردگی و تئوری سازش طبقاتی پرداختند. تحکیم رژیم سفاک خمینی فقط با کمک بی‌دریغ حزب مسخ شده و خائن توده و ایادی آنها ممکن گردید.

ما از درج خبر فوت دکتر فروتن، متفکر، نظریه‌پرداز و انقلابی بزرگ ایرانی بسیار متأثر شدیم. با اینکه خبرهائی در این مورد بصورت پراکنده شنیده بودیم، لیکن قبول آن برای ما سخت دشوار بود. دکتر فروتن در کنار احمدقاسمی و عباس سغائی در میان انقلابیون ایران از احترام خاصی برخوردار است و بزرگترین احترام به خاطره آنان ادامه سرسختانه راه آنان است.

امروزه در ایران قشرهائی از بورژوازی بزرگ بازار که حاکمیت طبقاتی خود را بخاطر سفاهت‌های خنده‌آور و در عین حال تهوع‌آور رژیم آخوندی در خطر دیده اند، عروسکی بنام آخوند خاتمی را بعنوان مترسک جالیز سرچوب کرده، تا از یک طرف برای آخوند جماعت وجهه جدید و لیبرال‌منشانه‌ای کسب کند و آنان را از اینکه بیش از این آماج نفرت خلق قرار گیرند نجات دهد، و از طرف دیگر اپوزیسیون را با ادا و اصول، گرفتن ژست‌های آزادیخواهانه و خواست‌های مدنی خود خلع سلاح کند. اما این سیاست مرتجعان هفت خط، نتیجه عکس ببار آورد و توده‌های بیشتری به ماهیت طبقاتی رژیم آخوندی و رابطه تنگاتنگ بازار و مذهب پی‌برده اند. باین خاطر است که دیگر واژه‌هائی از قبیل بازاری، حزب‌اللهی، حاج آقا، آخوند، بچه مسلمون در کنار هم بکار برده می‌شود و حکم فحش را پیدا کرده است.

خواهران عزیز، آنچه امروز در قتلگاه‌هائی بنام ایران و افغانستان می‌گذرد، چون از فاضل آب یکسانی سرچشمه می‌گیرد از بسیاری جهات همانند است، و آنچه میرزاده عشقی شاعر بزرگ انقلابی قبلاً درباره آخوند مدرس ریاکار و مرتجع افراطی گفته بود امروزه حتی بیشتر درباره ملاعلی و ملاعمر صدق می‌کند:

ای شیخ کار آگاه، امروز ماشاالله
کردی اداره چون شاه، ترتیب زندگانی
ای مایه خباثت، ای میوه نجاست
اندر ره سیاست، می‌بینمت روانی

ویژگی مشترک رژیم‌های قرون‌وسطائی ما، استخراج گوشت انسانی در وسیع ترین حد ممکنه برای فرستادن به سلاخ خانه است و هیچ قصابی با گوشت گاو و گوسفند آن نکرده که اینان با گوشت انسان کردند، سهل است به توجیه آن نیز دست می زنند. مثلاً ـ بعد از معدوم شدن لاجوردی سردژخیم، معروف به خفاش خون‌آشام، توله افعی او در مصاحبه تلویزیونی قول داد که او هم مانند پدر جلادش قصددارد به اسلام خدمت کند تا امتحان الهی خود را پس دهد.

در جریان منفجر شدن مقر وزارت اطلاعات در تهران در شب ۱۲ بهمن سال جاری، اوباش اطلاعاتی بعد از انفجار بمب بدون هدف منازل اطراف را به رگبار بستند که شیشه‌ها و در و پنجره بسیاری از منازل خرد و متلاشی شد. در فیلم پخش شده توسط رژیم که بعداً از خبرها حذف شد، بطور ناشیانه محل های گلوله را نشان دادند.

پاسداران دزد و طماع مرزی برای هر برادر افغانی که به ایران پناهنده می‌شود حداقل صدهزار تومان پول از آشنایان یا مصرف‌های او تلکه می‌کنند.»

❑❑❑

شریفه ـ ننگرهار،

گرانی خوری ستاسی د «وارث قیام صاحب!شرمیدلو ته څه شرم څه حیا» ترعنوان لاندی لیکل شوی مطلب مو ترلاسه کړ. خو دمطلبونو او گزارشونو د زیاتوالی له کبله مو خپور نشو کړای.

هیله لرو زمونږ سره به خپلو قلمی او عملی مرستو ته ادامه ورکړی.

❑❑❑

نشریه «شبخند» ـ پشاور،

با سپاس نامه و شماره‌های ۱ و ۲ «شبخند» را دریافت داشتیم. شماره ۵۰ «پیام زن» را برای تان فرستادیم.

❑ ❑ ❑

مسلم قاسمی ـ کابل،

در نامه خود می‌نویسند:

«... آخرین شماره پیام زن زیاد به مسائل روشنفکران مرتجع پرداخته است ولی امروز دشمن عمده مردم کی است؟ از نظر من دشمن عمده طالبان و در قسمت‌های معین جهادی‌ها می‌باشند. ولی در مقالات و موضع‌گیری خود در شرایط فعلی پیام‌زن زیاد با روشنفکران سر و کله می‌زند و در شماره آینده پنج مطلب به روشنفکران اختصاص داده شده است. البته بحث من روی روشنفکران سازشکار می‌باشد.

مقالات راجع به روشنفکران زیاد طویل است و در این شرایط نباید اینقدر مطالب طویل باشد. از نظر من خوب است "راوا" بخاطر بیان نظر خود در قسمت روشنفکران یک ضمیمه بکشد و یا یک کتاب.»

● دوست عزیز، اگر طالبان و برادران جهادی شان چهره‌های کثیف و جنایتکار خود را با وضع قوانین «شرعی»، تحقیر و توهین مردم بی‌پناه بخصوص زنان به نمایش گذاشته و می‌گذارند، روشنفکران سازشکار با ریختن آب به آسیاب آنان می‌خواهند به آن سفاکترین عناصر، رنگ دموکرات و لیبرال بزنند. بناءً ما بی پرده ساختن این «فرهنگیان» را جدا از مبارزه علیه بنیادگرایان جهادی و طالبی ندانسته بلکه جزءلاینفک این مبارزه می‌بینیم. روشنفکران خاین مذکور با چرب زبانی و چرب قلمی می‌کوشند «امارت»های پرخون و خیانت طالبی و جهادی را برای مردم ما قابل قبول و ناشی از اراده و خواست مردم و چیزی که به هرحال باید به آن تمکین نمود، جلوه داده و چنانکه خود زیر پای سرجنایتکاران طالبی و جهادی نموده اند، مردم را نیز به اطاعت از آنان فرا می‌خوانند. این خاینان مغز متفکر دژخیمان مذهبی به شمار می‌روند. در بی‌نقاب ساختن آنان نباید به هیچ عنوانی اهمال ورزید مخصوصاً که در این عرصه جز «پیام زن» هیچ نشریه دیگری جرئت و شعور نوشتن را ندارد.

❑ ❑ ❑

احمد ضیاء ـ کابل،

از رسیدن نامه و مطلب تان اطمینان می‌دهیم ولی مشخص نشده که مطلب انتقادی شما در مورد کدام نامه است. لطف کرده آن را روشن سازید و چه بهتر اگر کاپی‌ای از آن نامه را برای ما بفرستید.

❑ ❑ ❑

غوث الدین میر ـ اتریش،

چهار نامه تان را دریافت داشتیم. انجمن فرهنگی‌ای راکه در شهر ویانا بنیاد گذاشته اید تبریک گفته و موفقیت شما و همکاران تان را خواهانیم. امیدواریم این انجمن با برداشتن گام‌های عملی در مبارزه ضدبنیادگرایی مردم ما سهمی اداکنند.

❑ ❑ ❑

پ.رتبیل ـ کانادا،

از نامه‌ها، شعر، بریده‌های ارزشمند و ۶۰ دالر ممنونیم. نامه جداگانه‌ای برای تان ارسال گردید. شعر تان را در همین صفحه گنجانیدیم:

به «راوا»، این یگانه پیشگام شجاع و فداکار
جنبش آزادی زنان اسیر افغانستان

پ.رتبیل

...بسوی آزادی

زن!
ای مدفون شده به زیر آوار
بنگر که وحشیان از سرزمین بی‌نصب
با خود فروشان خشوک،
همدستانند
و برگور قامت سنگ آماجت
زهرآگین خار می‌کارند
تا هیچ کس دستی نکشد
بر مزار عفت تاراج شده ات
ـ از برای انتقام ـ
و می‌نویسند
بر لوح آرامگه ات
«ایست! دریش!
اینجا زنی ست گنهکار
بر قامتش باریده سنگ
بر پیکرش غلتیده دیوار»
زن!
ای سوگوار خونین تن
گرچه در اسارت پرده‌یی
و پرده، در حصار دیوار
و دیوار، در چنبر حد
و حد را مولودات «سیا»،
دیده بان
گرچه پنجه‌هات را بریده گرگان
پرده بدر با دشنه‌ی دندان
بکوب بر هر چه دیوارست
گرچه نماش پایدارست
از چنبر هم برآ
گرچه افسونگرانش سیه کارست
و ز حد هم بگذر
که حد را هم حدی باشد
بشتاب بسوی آزادی!
که همراز و همسوز و هم فریاد توست «راوا»
ای دست سبز تو زایشگر هنگامه ها!

محمدنعیم اوریاخیل ـ لندن،

از نامه تان تشکر. شماره ۵۰ «پیام زن» با نامه‌ای جداگانه به آدرس تان فرستاده شد. «پیام زن» را در بدل قیمت و هزینه پستی آن بدست آورده می‌توانید.

□□□

حمید انوری ـ امریکا،

با سپاس فراوان نامه، مطلب و بریده ارسالی تان را گرفتیم. از مطلب تان در شماره آینده استفاده خواهد شد. قسمتی از نامه ارسالی تان:

«... نوشته‌های انتقادی و تحلیل تان در مورد افشای چهره‌های چند رنگ به اصطلاح روشنفکران، نیمچه شاعران و ... قابل قدر بوده و "پیام زن" یگانه نشریه ایست که این وظیفه را به وجه احسن پیش می‌برد و هر سطر نوشته تان خنجری است به قلب این روشنفکرمآبان. یک مقدار نوشته‌های این فرومایگان را از نشرات مختلف جمعآوری نموده خدمت تان ارسال داشتم که شاید به کار آیند....»

□□□

محمدابراهیم میسه ـ کویته،

نامه گرم تان را گرفتیم. نامه‌ای جداگانه برای شما ارسال گردید. پیروز باشید.

□□□

ن.ب.ر. ـ جلال آباد،

د خپل راستول شوی شعر ځینی برخی په همدی پاڼه کی لوستلی شی. ډیره مننه. هیله لرو چی په راتلونکی هم ستاسی ښخه شعرونه ولرو.

سیلاب

هـریو ځـاځکی سـتا د ویـنی نه بـه انـقلاب جوړیږی
چه پکښی غرق شی هر ظالم داسی سیلاب جوړیږی
دمـتعصب او جـابرانـو خـونه بـه رنگـه کـړو مـونږ
ستا د وینی رهبری کی د مظلومانو ښکلی خواب جوړیږی
آزادی دمـوکراسـی اجـتماعی عـدالت سـتا نـعره ده
دغه شعر د هر مبارز ځوان هم نغمه د هر رباب جوړیږی
سـتاپه نـعره د انـقلاب بـیدار تـول غـافل ځوانـان شو
شـور او غـږ د یـو پـاځون پـه هـر پـیچ و تـاب جـوړیږی
ستا هر پیرو وفادار پخپل عهد د شهادت پـه تـمه
غږ د مبارز په عرش او فرش کی به شهاب جوړیږی

□□□

طلوع ـ کابل،

در نامه خود می‌نویسند:

«یگانه نشریه‌ی که تا حال توانسته مشت محکم و دندان‌شکنی بدهن بنیادگرایان و خنجری بر حنجره‌ی نویسندگان پوشالی و مرتجع که جز چتلی خوری اخوان کاری دیگری ندارند بزند، "پیام زن" این پیام آور خلق در بند بنیادگرایان است.

وظیفه هر نشریه انقلابی و ضدبنیادگراست که از حقوق توده‌های کشور خود دفاع نماید و نگذارد حقوق اولیه آنان مثل حق آزاد زیستن، حق تعیین نمایندگان واقعی خود، حق آزادی بیان و غیره پایمال شود.

در کشوری که انسان از همه حقوق اولیه خود محروم است "پیام زن" توانسته نقش تاریخی خود را در زمینه آگاهی مردم بخوبی ایفا کند، نقش "پیام زن" همان است که برای مردم نشان می‌دهد که چرا کرکسان بر سرنوشت شان حاکمیت دارند. "پیام زن" را واقعاً پیامی می‌دانم که روشنگر راه مردم زجر کشیده افغانستان است.

اما چند تذکر:

اولا در رابطه به نویسندگان پوشالی مختصر نوشته شود چراکه اگر صفحات زیادی را صرفاً به آنان اختصاص دهید توجه زیاده از حد به آنان محسوب می‌شود و یکنوع مهم شمردن بیش از حد آنهاست.

در ثانی همانطور که یک نوشته خوب می‌تواند احساسات شخص را برانگیزد و او را متوجه اوضاع و احوال بکند، تصویر هم به همان اندازه نقش دارد. پس از نظر من باید تعداد زیادتری تصویر را در صفحات خود بگنجانید.

چیز دیگر همان بیان سیاست‌های خارجی در قبال افغانستان است که "پیام زن" باید به آن بپردازد.

ناگفته نماند که اگر امکان آن است حجم "پیام زن" را کم کرده و بصورت منظم نشر کنید، یعنی بصورت ماهنامه و یا به هر دو ماه یکبار.»

● دوست عزیز، اختصاص دادن صفحات زیاد به مطالب افشاگر نویسندگان خادی ـ جهادی نه به معنای مهم شمردن آنانست بلکه جهت پاره ساختن نقاب شان می‌باشد. ما با استناد به فاکت‌ها و اسناد می‌خواهیم آنانی راکه می‌خواهند نزد مردم افغانستان و دنیا خود را محققین عصر و زمان و شاعر و نویسنده «توانا و یگانه» قلمداد کنند افشاء نماییم. می‌بینیم که کارد «پیام زن» کاری بوده و این نوکران فاشیستهای مذهبی را چنان درمانده ساخته که راه دیگری نداشتند و ندارند جز نثار چند دو و دشنام و برملا ساختن بیشتر کارنامه‌های دوران خدمتگذاری شان به روس‌ها و پوشالیان.

● ما هم تلاش داریم تصاویر خوبی که نمایانگر بربریت جنایتکاران طالبی و جهادی علیه مردم ما باشد در نشریه بیآوریم و در این زمینه از تمامی دوستان و خوانندگان خود طالب همکاری و کمک هستیم.

● ما در مورد مداخله و نقش کشورهای خارجی در بوجود آوردن و تقویه نیروهای بنیادگرا در مطالب مختلف تذکر داده‌ایم ولی می‌خواهیم به این نکته تأکید کنیم که علت عمده سیاهروزی مردم بی‌پناه ما در جهنمی بنام افغانستان وجود بنیادگرایان اند نه کشورهای خارجی. چون کشورهای خارجی بنیادگرایان را به حد کافی وطنفروش، بی‌شخصیت و جنایت‌پیشه تشخیص داده اند و می‌خواهند تا اهداف شوم خود را توسط آنان در کشور ما به پیش برند و هر زمانی که یکی از آنان کارآیی خود را از دست داد دیگرش را به میدان می‌کشند. توجه داشته

بنیادگرا همواره جار می‌زنند که «این مداخله خارجی است که ما برادران اسلامی را به دریدن یکدیگر واداشته است.» بدینوسیله آن‌ها می‌خواهند مقصر اصلی «کشورهای مداخله گر» را قلمداد کنند و خود را به مثابه گوسفندان سربزیر و بی‌گناه که مورچه زیرپای شان آزار ندیده! همین جاست که باید مچ این خاینان را بگیریم و بگوییم که شما جنایتکاران خاین اگر زمینه را برای «مداخله خارجی» مساعد نمی‌ساختید و با تمام تار و پود به‌کشورهای خارجی بسته نمی‌بودید، «مداخله خارجی» هم مفهومی نمی‌داشت. حال باید سگ را زد که صاحبش بترسد.

● ما هم آروز داریم که «پیام زن» در فاصله‌های کوتاه و منظم نشر شود ولی به علت مشکلات متعدد از جمله مشکل مالی نمی‌توانیم به این هدف خود دست یابیم.

❑❑❑

ستم رژیم ایران بر مهاجران افغانی

عابد ـ تهران،

در نامه خود می‌نویسند:

«وضع مهاجرین ما در کشور ایران بدتر از برده‌هاست و اصلاً انسان محسوب نمی‌گردند. سازمان ملل و مردم کشورهای دیگر بی‌اطلاع اند و نمی‌دانند که بر مهاجرین ستمدیده و جهادی‌زده افغانی در ایران چه می‌گذرد.

بسیاری از آنان ۶ ماه، یکسال و یا بیشتر از آن در شرکت و ساختمان‌های دولتی و یا غیردولتی کار کرده اند که بعد از اتمام کار اصلاً دستمزدی برای شان پرداخت نشده است و از طرف رئیس و یا معمار شرکت جواب داده می‌شوند. اگر شخص مذکور در پاسگاه نیروی انتظامی همان ناحیه شکایت کند از طرف پاسگاه به جرم نداشتن کارت اقامت و یا بهانه‌های دیگری بعد از لت و کوب مفصل و گرفتن مبلغ زیادی جریمه رد مرز می‌شود. به آنان می‌گویند شما فقط آشغال هستید هر که روی شما نام بشر نهاده دروغ محض است.

به تاریخ ۱۸ قوس ۱۳۷۷ دو نفر از مهاجرین افغانی به نام‌های ضیا و نورالله که محل کار شان شهرک اندیشه کرج بود جهت خریداری به تهران آمده بعد از خریدن دو پتو، سه نفر از مامورین انتظامی به جرم نداشتن کارت اقامت آنان ر ابازداشت می‌کنند. مامورین آنان را توسط یک موتر شخصی تانزدیکی میدان قزوین تهران می‌برند و آنقدر می‌زنند که از حال می‌روند. بعد همه دار وندار شان راکه مبلغ دولک و پنجاه‌هزار تومان با پتوها و هر آنچه داشتند گرفته آنان را از موتر بیرون انداخته و خود فرار می‌کنند. آن دو در پاسگاه نزدیک همان ناحیه شکایت می‌کنند اما مسئولان به حرف‌های آنان گوش ندادند.

به تاریخ ۲۰ قوس ۷۷ نادر نام را در میدان آزادی تهران دو نفر از ماموران به گوشه‌ای برده بعد از لت و کوب ۵۰ هزار تومان از نزد وی گرفته رها می‌کنند. همچنان عبدل نام از شهرک اندیشه کرج را دستگیر کرده دست‌هایش رابسته و پول‌های وی راکه ۲۰هزار تومان بود از نزدش گرفته فرار می‌کنند.

این نوع ستم و آزار و اذیت بالای مهاجرین فراوان است. وزارت کار هر کارگر افغانی راکه در ساختمانی مشغول کار ببیند جریمه می‌کند.

همه احزاب جهادی در ایران دفتر دارند که به بهانه‌های مختلف مردم را فریب داده و پول می‌گیرند. مثلاً دفتر حزب وحدت به مردم مهاجر کارت می‌دهد و در مقابل یک کارت ۶ ماهه مبلغ ۱۵۰۰ تومان می‌گیرد. البته نوع کارت‌ها فرق می‌کنند مثلاً کارت نظامی، کارت هویت و کارت اطلاعات. قیمت هر کارت اطلاعات مبلغ چهارهزار تومان است.

شاخه اکبری حزب وحدت و سایر جهادی هادفتر جداگانه دارند. گاهی اعلان می‌کنند که دولت کانادا و یا دولت‌های دیگر از ما مهاجر خواسته اند، جهت ثبت نام مبلغ ۲۰۰۰ تومان از مردم می‌گیرند. کسانی که کارت معتبر نداشتند مبلغ بیشتر بنام رشوه می‌دهند. این کار چندین بار تکرار شده است. گاهی از مردم پول جمع می‌کنند و گاهی افراد نظامی برای جنگ جمع می‌کنند تعداد زیادی از مهاجرین فعلاً در پایگاه‌های نظامی دولت ایران بسر می‌برند.»

❑❑❑

نامه‌ای از تاجیکستان

داریوش ایراندوست ـ تاجیکستان،

«ماهنامه ارجمند "پیام زن" درود،

با درود فراوان از سوی این سازمانی که هم دل و هم جان به مردم افغانستان است و به امید پیروزی خرد بر تعصب در سرزمین باستانی آریاناکه هم اکنون چندین صد سال است که آرزوی تک تک فرزندان نژادی سه تکه خاک پاک اهورایی است.

دیروز عزیزی یک شماره از مجله شما را برایم نشان داد. به راستی مرا چنین تصوری از سیمای زن افغانستان نبود و مجله زنانی در واقع مردانه (جسورانه) شما مرا کاملاً غافل گیر کرد.

بنده داریوش ایراندوست اهل تاجیکستان و به اصطلاح تاجیک می‌خواستم از عزیزان هم دل بپرسم که آیا امکانی است که دست کم چند شماره‌ای از مجله تان راکه جسارت و مردانگی در آن موج می‌زد، برای این مستحق بفرستید. آیا می‌شود با شما همکاری کرد؟»

کانون ایرانیان لندن ـ لندن،

ورقه‌های آگهی و شماره‌های نشریه «کانون» راگرفتیم. متشکریم.

❑❑❑

د مطبوعاتي خدمتونو مرکز ـ پیسور،

دوستانو، ستاسي مطبوعاتي کرنلاره او کوسسونه د قدر وردي. هیله من یو چي داکوسسونه دیر ژر په عملي مرستو بدل شي. ستاسي د غوستنی په اساس مو جلا لیک در واستوو. ستاسي د عملي او دوامدارو مرستو په هیله.

□□□

اهمیت مطلب راجع به قوم یهود

ن. ت. ـ کابل،

از ستایش و انتقادهای تان در مورد «پیام زن» متشکریم.

اکثر گزارش‌هایی راکه ما می‌گیریم از منابعی است که می‌توان به موثق بودن آن اطمینان داشت ولی این را هم بعید نمی‌دانیم که این یا آن گزارش دارای اشتباهی باشد که به کمک دوستان و خود گزارشگران به تصحیح آن خواهیم پرداخت.

راجع به گزارش‌های معین که اشاره نموده‌اید حتی‌المقدور تحقیق می‌کنیم و اگر ناموثق ثابت شد، آن را اعلام می‌داریم و از شما هم قبلاً اظهار امتنان می‌کنیم که به آنها توجهمان داده اید.

لیکن در مورد مطلب «در جستجوی قومی گم شده‌ی یهودی در افغانستان» (صفحه ۱۹) باید گفت که رابطه و اهمیت آن را در آن می‌توان دید که تقریباً همزمان باکمک دولت اسرائیل به باندهای جهادی، دولت مذکور می‌کوشد اصل و نسب یهودی را با پشتون‌ها و طبعاً در قدم اول با طالبان، یکی نشان دهد تا به این وسیله از چند طرف و برمبنای توجیهات «تاریخی» و «نژادی» دایره نفوذش را در ملک شغالی شده‌ی ما گسترش دهد. منظور از آوردن آن مطلب به هیچوجه ضدیت با مردم و مذهب یهود برپایه تنگنظری‌های پوچ ملی و مذهبی نبوده است.

ضمناً توجه تان را به دو مطلب دیگری جلب می‌کنیم که در همین شماره انتشار یافته است. هر چند یکی از آن بر منبع طالبی استوار است، این حقیقت از آن پیداست که چگونه باندهای بنیادگرا حاضر به هر نوع میهنفروشی و زد و بند با بیگانگان اند.

□□□

کانون دموکراتیک پیام ـ هالند،

از نامه تان سپاسگزاریم. شماره ۵۰ «پیام زن» برای شما فرستاده شد و منبعد نیز آن را مرتباً بدست خواهید آورد. موفق باشید.

□□□

فیض میرابی ـ کانادا،

از رسیدن نامه و چک ۵۰ دالری تان اطمینان می‌دهیم. شماره‌های ۴۹ و ۵۰ «پیام زن» برای تان ارسال گردید. امیدواریم با ما در ارتباط باشید.

□□□

م. ع. ا. ـ کابل،

نامه و شعرهای تان را دریافت کردیم. ما نیز با خواندن نامه‌هایی از نوع نامه شما که اثری از تعفن بنیادگرایی ندارد، خوشحال شده و در راه تعهدی که برای افشاء و امحای عوامل سیه‌روزی مردم رنجدیده‌ی خود داریم راسخ‌تر قدم خواهیم گذاشت. ولی شما در سراسر نامه و اشعارتان از زاغ ها گله داشته اید که وطن و مردم ما را به خاک سیاه نشانده اند، و ناگهان دست به دامان زاغچه‌ای (عاصی) می‌شوید و او راکه همخوان زاغ‌ها بود مرجع قرار داده و میخواهید شما را در ابراز احساسات تان یاری کند. پرسیدن حال مقتول از قاتل؟ و عجیب تر آنکه تیغ آور جلاد راه و رسم گریستن بر پیکر قربانیش را به ما بیاموزاند!

منتظر نامه‌ها و اشعار دیگر شما هستیم.

□□□

نصرت شاد ـ آلمان،

از نامه و مطالب ارسالی تان متشکریم. شماره ۵۰ «پیام زن» با نامه جداگانه‌ای برای تان ارسال گردید.

□□□

بشیر نبی ـ کانادا،

از رسیدن نامه و بریده‌های ارسالی تان ضمن سپاس اطمینان می‌دهیم. نامه‌ای جداگانه برای شما فرستاده شد.

□□□

پرچم پاره پاره‌ی فمینیزم اسلامی و آشتی ملی در ایران

«کمیته هشت مارس» ـ آلمان،

از دریافت نامه و اعلامیه‌های تان اطمینان می‌دهیم. قسمت‌هایی از نامه و اعلامیه را به ترتیب در همین جا آوردیم. موفقیت تان را خواهانیم.

«در شرایطی هشت مارس فرا می‌رسد که بحرانی فزاینده سراپای جمهوری اسلامی را فراگرفته است و مبارزات توده‌ای در گوشه و کنار کشور بویژه کردستان اوج تازه‌ای گرفته است. زنان در صف مقدم این مبارزات قرار دارند. هشت مارس در شرایط کنونی برای ما معنایی جز تشدید مبارزه علیه جمهوری اسلامی ندارد. بویژه زمانی که قدرت‌های

اروپائی با دعوت از خاتمی می‌خواهند بیاری جمهوری اسلامی ضعیف و مستاصل بشتابند و به خیال خود صدای مبارزات مردم ما را خاموش کنند. در چنین شرایطی وحدت مبارزاتی صفوف زنان را با تمام وجود حس می‌کنیم و تلاش داریم که در همصدائی و همگامی با دیگران سهمی بدوش گیریم. ما می‌خواهیم هشت مارس امسال را متحدانه به روز اعتراض علیه سفر خاتمی و همبستگی با مبارزات مردم ایران بدل کنیم. حمایت شما از فراخوان مشترک ما و همصدائی شما با ما مایه پشتگرمی مبارزات ما خواهد بود. امیدواریم که بتوانیم متحدانه مبارزات مشترکی را سازمان دهیم.»

اعتراض به سفر خاتمی،
اعتراض به زن ستیزی جمهوری اسلامی‌است!

«حکام اسلامی طی ۲۰ سال حاکمیت خود علیرغم سرکوبهای وحشیانه، جنایتهای سبعانه و تقویت ارزشها و باورها و قوانین عقب مانده قادر نشدند روحیه مبارزه جویانه ما را به بند کشند. آنها نتوانستند مانع گسترش مبارزه و مقاومت ما شوند. آنها می‌خواستند ما را مطیع سازند؛ اما ما با مبارزه و آگاهی تلاشهای آنها را به شکست کشاندیم. دیگر حربه‌ها و ترفندهائی که مرتجعین اسلامی برای مهار و کنترل امواج نارضایتی زنان بکار می‌برند اثری ندارد. پرچم رنگ و رورفته فمینیسم اسلامی و پرچم پاره پاره آشتی ملی نمی‌تواند مانع از آشکار شدن ضعفهای علاج ناپذیر این رژیم شود.

امروزه زنان در عرصه‌های مختلف، در صف مقدم مبارزه علیه جمهوری اسلامی قرار گرفته و به عنوان یک نیروی سیاسی مهم در صحنه حضور دارند. شرکت بی‌باکانه و چشمگیر زنان در مبارزات توده‌ای اخیر این حقیقت را با قدرتمندی اعلام می‌دارد که مبارزات زنان بخشی لاینفک از کل روند مبارزه انقلابی است و نقش مهمی در افشاء و سرنگونی جمهوری اسلامی دارد.

در شرایطی که زنان مبارز در داخل کشور تلاش دارند زنجیرهای اسارت را پاره کنند و بر دامنه مبارزات خویش افزوده اند، جنبش زنان در خارج از کشور نیز فعالیتهای انقلابی و متحدانه خویش را علیه جمهوری اسلامی گسترش می‌بخشد.

...

سیاستمداران این کشورها خاتمی را بعنوان "منجی" مردم و زنان ایران معرفی می‌کنند. هیچ چیز مسخره تر و عوامفریبانه تر از این نیست. آنان بدینوسیله می‌خواهند حمایتشان از این جلادان را در انظار مردم کشورهای خود موجه جلوه دهند و مانع از بافته شدن رشته‌های پیوند میان مردم مترقی این کشورها با مبارزات مردم ایران شوند. وظیفه جنبش زنان است که این طرح و سیاست را خنثی کند و زنان مترقی و پیشرو این کشورها را به مبارزه علیه این سیاست برانگیزد. ....»

❑❑❑

نثار احمد - کراچی،

از نامه و ۱۰۰ روپیه تان ممنونیم. «پیام زن» را مرتباً دریافت خواهید داشت.

هما - پشاور،

شماره ۵۰ «پیام زن» با نامه‌ای برای شما ارسال گردید.

❑❑❑

بی.بی.سی پښتو څانگه - لندن،

د ۱۳۷۸ نوی کال په مناسبت دکارت د رالیږلو څخه ډیره مننه کوو.

❑❑❑

بهروز - پشاور،

از نامه انتقادی تان ممنونیم. به جواب آن در همین صفحه پرداختیم.

«... در شماره ۵۰ پیام زن صفحه ۴۷ تحت عنوان "امریکا دندانهایش را به چاکرانش نشان می‌دهد" در یک پاراگراف این طور بیان شده: "حمله امریکا به افغانستان بخصوص از آن جهت شرم آور و محکوم است که در شرایطی انجام می‌گیرد که رژیم ایران به بهانه‌های دفاع از باندهای احمدشاه‌مسعود، ربانی و چاکران دوستمی و شیعه مذهبش علناً از اقدام نظامی علیه افغانستان صحبت می‌کند."

شما منحیث نیروی آگاه، پیش آهنگ خلق و مردم مصیبت‌زده ما چطور به یک عده از هموطنانم که در برگیرنده اقلیت مذهب شیعه است سخن رکیک استعمال نموده‌اید. اگر واقعاً شما به دید مساویانه و روشنفکرانه به مردم زحمت‌کش و ملیت‌های شیعه افغانستان می‌نگرید باید مردم بی‌دفاع شیعه مذهب را که سالها تحقیر و توهین شده از باندهای آدم‌کش مزاری، خلیلی و اکبری جدا بپذیرید و باید صریحاً بنویسید باند اکبری، خلیلی همانند باندهای احمدشاه‌مسعود، ربانی دوستم و نه شیعه مذهب.

اگر آن شیعه مذهبان را طوری قلمداد کنید که مجزا از بقیه مردم افغانستان مهاجر هستند یا از ایرانی‌های شیعه مذهب در آن صورت حق با شماست. و اگر نه از کلمات شما چنین مفهوم استنباط می‌شود که شیعه مذهب یعنی پیرو دستورات ایران که صحیح نیست زیرا از یک سو به گفته مزاری تصدیق می‌بخشید که گفته: "شیعه یعنی هزاره" و از سوی دیگر آنان را بجای همخوانی و متفق ساختن با خود متنفر می‌سازید. و شما که در صدر شعار تان کلمات مقدس آزادی، دموکراسی و عدالت‌اجتماعی را درج کرده‌اید مردم شیعه افغانستان را بصورت مردم متحد خلیلی، مزاری و اکبری و امثالهم پنداشتن از نظر من جز اهانت بزرگ چیز دیگری نخواهد بود.

لازم بود وقتی که در صفحه مذکور از شیعه مذهب نام برده بودید می‌نگاشتید که منظور ما صرف شیعه‌های باند خلیلی و اکبری و افرادش است نه شیعه مذهبان مسکون در افغانستان.»

● **دوست عزیز، در مورد آوردن کلمه «شیعه مذهب» باید بگوییم که منظور درست همانطوریکه خود اشاره کرده اید باند های خاین اکبری و خلیلی بوده است. ما بارها ابراز داشته ایم که پیرو دستورات ایران فقط**

مشت خاین و جنایت پیشه‌ایست که زیر نام مذهب شیعه و هزاره پرستی چهره های سفاک و مزدور خود را می‌پوشانند. صفحات «پیام‌زن» گواهست که ما شدیداً علیه افکار قوم‌پرستانه و مذهب بازانه که در آخرین تحلیل در خدمت سیاست‌های بنیادگرایان قرار میگیرند مبارزه نموده و آنرا محکوم نموده‌ایم. برای ما شیعه مذهب، سنی مذهب، هزاره، تاجیک، ازبک و غیره همه برابر و ساکن یک کاشانه بشمار میروند و فقط آنانی مجزا و منفور اند که با دشنه‌ی بنیادگرایی و تفرقه پراکنی میخواهند ملت ما را پارچه پارچه نموده و خون شان را به باداران خارجی خود هدیه دهند و خاینانی از این قماش از هر مذهب، ملیت و نژادی که باشند، دشمنان درجه یک قوم و مذهب مربوط و سرزمین بطورکلی خواهند بود.

در جمله‌ای که نقل کرده‌اید، اشاره به باندهای ربانی وغیره در واقع اشاره به نوکران سنی مذهب ایران است و بناءً «چاکران شیعه مذهب» ایران رساننده‌ی باندهای خلیلی و اکبری و محسنی است و نمی‌تواند و نباید از آن استنباط دیگر کرد.

□□□

حاجی خلیل‌احمدسلطان ـ امریکا،

از نامه و ابراز احساسات تان نسبت به «پیام زن» سپاسگزاریم. نامه‌ای جداگانه با «بولتن هشتم مارچ ۱۹۹۹» برای تان فرستادیم.

□□□

نشریه «پشمک» ـ کانادا،

از نامه، شعرها و کارتون‌های ارسالی تان ممنونیم. «پیام زن» مرتباً به شما فرستاده می‌شود.

□□□

ف. بهسودی ـ کویته،

از سه نامه، گزارش‌ها، عکس و ۱۰۰۰۰ افغانی سپاسگزاریم. به امید همکاری‌های بیشتر قسمتی از گزارش‌ها را در همین جا می‌خوانید.

● بعد از اینکه طالبان در ولایت بامیان مستقر و باند خلیلی از آن ساحات متواری گردید عده‌ای از اوباشان باند خلیلی و اکبری و ملیشه‌های دوستم از ترس مردم فرار کرده و بی‌شرمانه به زندگی خود ادامه می‌دهند. از جمله تورن مختار مشهور به تورن برگ‌علی یکی از قومندانان اکبری به پاکستان آمده و با مراجعه به دفتر کمشنری ملل‌متحد خود را شخصی مهم منصوب به باند خلیلی معرفی نموده است. در حالیکه تورن مختار در کابل بعد از اختلافات اکبری و مزاری در سنبله ۱۳۷۳ توسط مزاری محبوس و مدت زیادی در زندان بود. بعدها به شورای نظار پیوست و در جنگ‌های اکبری علیه خلیلی در میزان ۱۳۷۴ در بامیان سهم جدی داشت. بعد از سقوط بامیان بدست حزب وحدت و وساطت ایرانی‌ها هر دو جناح اکبری و خلیلی با هم آتش‌بس نمودند. تورن‌مختار یکی از جواسیس شناخته شده سازمان اطلاعات ایران در حزب وحدت بود.

● در اوسط جوزای ۷۷ جشن تولد پسر میرحسن مشهور به کله‌میده طی سه چهار روز محفل در سید آباد با مصرف سی هزار دالر برگزار گردید که تمامی قوماندانان داخل شهر مزار اعم از حرکت، شورای‌نظار و وحدت در آن شرکت داشتند. در این جشن چندین زن رقاصه را جهت خوشگذرانی آورده بودند و صدها بوتل شراب به مصرف رسید.

کله‌میده قبل از تصرف شهر مزار توسط طالبان قومندان لوای ۵۷۵ حزب حرکت در شهر مزار مربوط فرقه ۳۸ بود. وی یکبار از طرف محقق از سؤقصد جان سالم بدر برد. او در سگ‌جنگی بین جهادی‌ها در کابل مرتکب جنایات بیشمار گردیده است. افراد بدنام او به نام‌های ایوب دیوانه، علی آغا، پشم‌گدی، حنیف‌دیوانه، سیدزنجیری، فاروق‌سرسفید و صدها دزد و دیوانه دیگر در کنار او بودند. از جمله ایوب دیوانه بعد از خوردن شراب و دست‌درازی بالای یک زن در شمال روضه از طرف افراد حزب اسلامی کشته و برادرش زخمی گردید. او آمر حوزه هشتم در سید آباد بود و مردم را جبراً به باند حرکت شامل می‌کرد. وی چندین مورد ارتکاب تجاوز داشته از جمله به زنی بنام «سیدال» تجاوز و شوهرش را به قتل رسانیده است.

طالبان بعد از تصرف مزار جسد ایوب دیوانه را کشیده و آتش زدند.

● در دلو ۱۳۷۶ جنرال قیس فصیحی یکی از نزدیکان خلیلی که معاون علم‌سیاه از جمعیت اسلامی و نماینده حزب وحدت در گارنیزیون بلخ بود با وجود داشتن زن و چند طفل، دختر ۱۶ ساله‌ای را با پول هنگفت از پدرش گرفت. بعداً خلیلی او را قوماندان امنیه شهرمزار تعیین کرد. او از درک اختطاف حاجی‌اسحق سمنگانی ده‌هزار دالر را نصیب شد. همچنان او موتر ملل‌متحد را ربوده و بعد از تغییر رنگ مورد استفاده قرار داد.

● بعد از شکست طالبان در مزار محقق به اصطلاح وزیر داخله دولت ربانی تعداد زیادی از افراد رژیم پوشالی سابق را به دور خود جمع و پست‌های مهم این وزارت را به آنان اعطا نمود از جمله سخی‌ظفری را بحیث معین امنیتی وزارت داخله، که دوست شخصی شهنوازتنی و از خلقی‌های دست اول بود، جنرال نادرعلی سابق مدیر خاد میدان هوایی مزار را بحیث رئیس کنترول منطقوی، جنرال شجاع‌الدین سابق رئیس اداره ۲ خاد جنبش را بحیث رئیس قاچاق و کبیر برادر شوکت را رئیس جنایی و جنرال محمدیونس سابق رئیس پیژنتون جنبش را بحیث رئیس کادر و پرسونل وزارت داخله تعیین کرد.

شوکت برادر کبیر در سال ۱۳۷۱ پس از فروش تمام ادویه شفاخانه ۲۰۰ بستر پلیس از کابل فرار و از پول آن در ترکمنستان تجارت می‌کند.

کبیر رئیس جنایی وزارت داخله خود عامل ترویج جرایم بود.

□□□

لیلاجاغوری ـ کویته،

از دریافت گزارش‌های تان سپاسگزاریم. از آن‌ها در شماره‌های آینده استفاده خواهیم کرد.

□□□

ف. دیبا ـ پاکستان،

از نامه و علاقمندی و ابراز همکاری تان به «راوا» سپاسگزاریم. باز هم برای ما نامه بنویسید.

□□□

فاروق فارانی و «غایله‌راز»ش

امید-کویته،

از نامه و شعرهای ارسالی تان ممنونیم. هر چند فاروق‌فارانی و امثالش از نظر سیاسی و حتی ادبی به مرده‌ها پیوسته اند، با این هم قسمتی از نامه و شعر تان را در همین جا می‌گنجانیم:

«... چندی قبل در منزل یکی از دوستانم به مجله نوبهار چاپ آلمان (۱۹۹۲) برخوردم. با ورق زدن صفحات مجله، ناگاه شعری از فاروق‌فارانی زیر عنوان "غایله راز "دیده‌هایم را خیره کرد. راستی این شعر بی‌انتها زیبا سروده شده است. فاروق در این شعر مردی را خنثی خطاب می‌کند، بی‌ایمان صدا می‌زند، بی‌شهامت، بی‌غیرت، مرتد، دزد، فراری، نوکر و روسپی خطاب می‌کند، حقا که قطعه نغزی بود. زیرا خود فاروق ۷سال قبل به شخصیت واقعی خود پی برده و بالاخره "غایله راز "را باید می‌گفت که گفت و به حق که زیبا گفت. در این جا حق فارانی است که آفرین بار شود، زیرا حقیقت شخصیت خود را خودش با کلمات و زبانش بیان داشته است. پس فاروق‌جان آفرینت باد!!!

ولی من با «مینا اسدی» که می‌گوید:

بگذار
یک جای وزن شعر بلنگد
ترس من از نماندنم
در خاطرات کهنه‌ی دفترها نیست

موافق بوده، شعری با تمام نارسایی‌های هنری و ادبی سروده‌ام که آرزو دارم نشریه تان بپذیرد. و همچنان شعری برای ۳۰اپریل ۱۹۴۵(روز پیروزی بر فاشیزم) سروده‌ام که تقدیم تان می‌دارم.

او زاده سرابهاست

او خنثی است
او عابر سایه‌هاست
و می‌ریزد لجن بر نیلوفر آذرخش
او دیرگاهیست
خسپیده در خر مهد قحبگان
و چه دردناک تفخند می‌زند
در قلب شگوفه‌ها
در سینهٔ وردها
زلمانهٔ روسپیان
او بخیه زده لبانش را
سوزن زده کلامش را
پیچیده،
مرمرین تنش را در حریر تبهکاران☆
و نیشخند می‌زند در خون «آدم»☆☆
و آدمیان
دستان او
سایبان چشمان اوست
و پر می‌کند
نگاهش را با یأس
به زورق آشفته
که می‌درد دل دریا را
در آفاق سرخ.

در سینه‌ی او می تپد چیزی
شاید «قلبی»
که نه هنگامه‌ی دارد
نه آهنگی
نه دردی
او در کوره راه می‌ریزد
مروارید کودکش را☆☆☆
و می‌ریزد به تلی از زباله
غنچه‌ی ایمانش را
او زاده‌ی سرابهاست
خشکیده از تنش
خون
باروت
زهر
طناب و دار
او بوسه زن رکاب‌هاست
گسسته ز دستش عنانِ خشم
گلوله
گرز و شمشیر
او شاید ترمه‌ی است
که هنوز غبار پای آن عابر تکیده اندام
بر آن نرقصیده
و هنوز چین جبین آن روستایی پولاد تن
بر آن نتنیده.

❑❑❑

☆- برشت می‌گوید: «آنکه حقیقت را نمی‌داند بی‌شعور است؛ اما آنکه حقیقت را می‌داند و آن را انکار می‌کند، تبهکار است.»

☆☆-«...کله خون آدم است» (سیمین‌دانشور)

☆☆☆-«وقتی خودمان اندیشه‌های عاشقانه و ایمانی خویش را سانسور می‌کنیم، چنان است که چشم فرزندانمان را در آستانه تولد بیرون کشیم ...» (سعیدسطانپور)

محمد نعیم «ترابی» ـ سعودی عربستان،

زمونږ تاوده سلامونه هم قبول کړی.

د«راوا»، دهغی د فعالیتونو او خپرونی «پیام زن» په اړوند ستاسی د نظراتو او احساساتو څخه قدردانی کوو. او همدا شان ستاسی سره پـه دی کی هم نظره یو چی هر وطندوسته افغان غواړی بیرته خپل وطن ته ستون شی او دسولی او هوساینی په فضاکی ژوند وکړی. داهم رښتیا خبره ده چی افغانستان دنړی د وروسته پاتی ملکونو څخه دی او دهغی د پرمختگ او بیا آبادولو د پاره دافغانستان د ډول ډول قومونو او ملیتونو سره یوځای کیدل ضروری کار دی.

وروره، د یو سیاسی او بنسټپالی ضد سازمان پـه تـوگه نشـو کـولای ستاسی ددی نظر سره موافق واوسو چی گواکی طالبانو په هیوادکی امنیت او آرامی راوستی او هغوی د نورو بنسټپالو سره توپیر لری او کیدای شـی چی په خبرواترو اختلافونه حل کړو.

زمونږ او بلکه دافغانستان د آزادی او دموکراسی غوښتونکو خلکو له نظره طالبان د خپلو جهادی ورونو سره کوم اساسی توپیر نلری. آیا هغه ډله چی په جهالت،ښځو، دموکراسی،علم او فـرهنگ سـره پـه ضـدیت کـی ساری نلری،کولای شی په افغانستان کی واقعی سوله، خوشحالی او آزادی برقراره کړی؟ طالبان او جهادیان دواړه دپردیو د لاس نانځکی دی او نشی کولای یوگام هم پرته دخپلو بادارانو د اشارو څخه اوچت کړی. ترڅو چی دا منځنیو پیړیو ځناوران زمونږ په هیواد کـی واکـمن وی، تـر هـغه بـه د افغانستان ولس د دموکراسی او سوکالی مخ ونه وینی.

داړه اوسی. مونږ په دی ښه پـوهیږو چـی څـرنگه د خـپل عـفت او عصمت څخه دفاع وکړو. مونږ به هیڅکله او هیچا ته اجازه ورنکړو چی زمونږ د بدنامولو لپاره کوښښ وکړی. هیله لرو چی زمـونږ سـره‌به خـپله رابطه ټینگه وساتی.

□□□

خاین و نوکر، روشنفکران سازشکار یا «تمام افغان‌ها»؟

عبدالرشید «آریا» ـ چترال،

در نامه‌ای انتقاد می‌کنند:

«... خواهران محترم چنانچه از مطالعه مطلب نشر شده در مجله تـان ملاحظه می‌شود از نظر شما تمام افغان‌ها چه در داخل و چه در خارج همه خائن، قاتل، آدم‌کش، فاسد، دزد، نوکر و غیره می‌باشند.

آیا بنظر شما غیر از دست اندرکاران "پیام‌زن" و دوستدارانش اشخاص دیگری قابل حرمت و احترام به چشم می‌خورند؟ و اگر جواب مثبت است پس کیها اند؟ و اگر منفی پس تنها خوبان شما اید؟

چنانچه بنده از مجله "پیام‌زن" بررسی نمودم تمام رهبران و افراد جهادی، روشنفکران، شاعران و نویسندگان همه مسئولان حالات بیست ساله افغانستان و در آینده پاسخگوی این ملت مظلوم می‌باشند.

در حالیکه از مبارزه علنی جمعیت انقلابی زنان افغانستان در دوران بیست سال جنگ تاکنون خبری نیست نه در زمینه نظامی و نه سیاسی پس چگونه می توان امیدوار بود که جمعیت انقلابی زنان افـغانستان تـضمین کننده حل نظامی و سیاسی آینده قریب افغانستان خواهد بود؟...»

● **دوست عزیز، از کجا و چطور به این نتیجه رسیده اید که از نظر ما تمام افغان‌ها خاین، قاتل، آدمکش، فاسد و...می باشند؟**

خاین و مزدور و جنایت‌پیشه فقط بنیادگرایان اند که به اشاره‌ی بادارن خارجی شان کشور ما را به میدان سگ‌جنگی مبدل ساخته و در صدد اند ملت ما را از هر آنچه نام انسانیت، فرهنگ و تمدن بخود دارد تهی سازند و اما در پهلوی اینان آنعده از روشنفکران هم که به این سفاکان بـه انـواع و اشکال مختلف مدد رسانده و یا با منتشر ساختن ادبیات و افکار به اصطلاح غیر سیاسی و خنثی شان نظیر دلقکان دون مایه‌ای در مقابل چشمان ملت مجروح ما با بازی شرم آور «بی‌طرفی» در حقیقت به حمایت مستقیم و غیر مستقیم آنان مشغول اند، از نظر ما به مثابه پست‌ترین خاینان، در مقابل تاریخ و ملت ما جوابگو خواهند بود. اما در مقابل آنعده از روشنفکران و تشکل‌های غیرسیاسی که در برابر بنیادگرایان علم مبارزه بر افـراشـته انـد قابل تقدیر و احترام هستند.

شاید شما همین مشت روشنفکر معامله گر را مساوی به «تمام افغان‌ها چه در داخل و چه در خارج» دانسته اید؟

ما هم بارها روی وحدت نیروهای ضدبنیادگرا تأکید کرده‌ایم و بدین نظریم که یک فرد و یا سازمان به تنهایی نمی‌توانـد مـردم مـا را از وضـع جهنمی نجات دهد. ما نیرویی نـظامی نـبوده و نـیستیم. امـا در افـکـار و سیاست‌های خود منافع اکثریت مردم محروم خود را مضمر می‌دانـیم و تردیدی نداریم که این ایده‌ها و سیاست‌ها سـرانـجام بـه هـمکاری سـایر نیروهای انقلابی از سوی مردم جذب شده و به پشتوانه آنـان بـه قـدرت عظمیی بدل خواهد گشت که بنیاد کلیه بنیادگرایان و همدستان آنـان را از افغانستان قبرستان شده‌ی ما برخواهد کند.

□□□

شکیلا ناصر - پشاور،

در نامه خود می نویسند:

«خواهران ارجمندم،

سلام و احترام قلبی خویشرا به تمامی شما امید زنان‌نگونبخت افغانستان تقدیم می‌دارم. در تظاهرات قهرمانانه‌ی تان در شهر طالب‌زده‌ی پشاور به چشمان خود مقاومت شما دلیران را در مقابل آن چلی‌های جنون‌زده دیدم. برای بیان اینکه چقدر از آن نیرو گرفتم و چه احساساتی برایم دست داد، کلماتی مناسب در ذهنم ندارم. انعکاس تظاهرات را در صفحات مجله‌ی تان دیدم اما چون مقاله‌ی احمدبشیر نویسنده سرشناس پاکستانی در "فرنتیرپست" ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۸ را در آن میان نیافتم بناءً آن را به کمک یک دوستم بصورت کامل ترجمه و برایتان فرستادم.»

● خواهر عزیز، از محبت‌های تان سپاسگزاریم. با وصف تلاش، این در ید امکان ما نیست که تمامی مطبوعات پاکستان را از نظر بگذرانیم. با تشکر فراوان فقط قسمتی از ترجمه‌ی تان را همین جا می آوریم:

بازگشت قرون وسطی به افغانستان

دو ماه قبل یکعده زنان مهاجر افغانستان در پاکستان مظاهره‌ای جهت احقاق حقوق انسانی شان در پشاور براه انداختند. ملاهای افغانی و پاکستانی برای برهم زدن مظاهره به زور لشکری را بسیج نمودند. آنان افراد خود را با دنده‌ها مجهز ساختند. زنان تظاهرکننده تحت رهبری «راوا» (جمعیت انقلابی زنان افغانستان) نیز متقابلاً بین تظاهرکنندگان چوب توزیع نموده و جواب آنان را با همان دنده‌ها دادند. گزارش‌های مطبوعات بیشتر به مسئله تماس نگرفتند و نفهمیدیم که این زدوخوردها به کجا کشید. ولی آنچه مسلم است این است که ضعیفترین بخش جامعه افغانستان آماده جنگیدن مقابل ملایان حاکم اند. دست و پای مسلمانان قطع خواهد شد، زنان در محضر عام شلاق خواهند خورد، فروش کودکان توسط خانواده‌های فقیر شان ادامه خواهد داشت اما مسلمانان به رهبری امیرالمؤمنین عدالت اجتماعی را برقرار نخواهند کرد، معاشی به معیوبین و بیکاران نخواهد پرداخت و به جنبش زنان آزادی نخواهد داد....

❑❑❑

«درباره ایران» - امریکا،

از کارت تان به مناسبت سال نو ممنونیم.

❑❑❑

م.م.م. - پشاور،

از نامه و مطلب ارسالی تان متشکریم. از آنجایی که مطلب تان در مورد چند آدمکش اخوانی چیزی نو نیست از چاپ آن منصرف شدیم. نامه‌ای با شماره ۵۰ «پیام زن» و «بولتن خبری هشتم مارچ ۱۹۹۹» برای تان فرستاده شد. امیدواریم باز هم به ما نامه بنویسید.

❑❑❑

م.ی.س - کویته،

ستاسی لیک مو ترلاسه کر. داچی د «پیام زن» مجله ستاسی د امیدواری سبب گرځیدلی، خوشحاله یو. داحساساتوحخه مو قدردانی کوو.

گرانه ورورہ که روسانه کری چی حه دول مواد او کتابونو ته ضرورت لری، دیر به سه وی. ترحو مونر پوه شو چی آیا کولای شو دغه مواد تاسو ته چمتو کرو یا نه؟ بریالی اوسی.

❑❑❑

ا.حیدر - آلمان،

از سه نامه، کارت نوروزی، شعر و ۶۰ مارک ارسالی تان متشکریم. چند بیت از شعر تان:

همه وقت در این امیدم که شاید
در زیبا روزی، برسم به آرزو و هوایم
ولی در امواج این ظلم و ستم
چه سخت است ره پیمودن عشق و صفایم
جز به آزادی نیاندیشم هرگز
چون این است، راز خفته در نهانم

❑❑❑

آیا «پیام زن» راه «هو و جنجال و تهمت‌زنی و فحاشی» را انتخاب کرده است؟

روبینه الف. - راولپندی،

در نامه خود می‌نویسند:

«مدت‌هاست "پیام زن" را می‌خوانم و به آن ارج بسیار قایلم. این در حالیست که اتفاقاً به تعداد قابل توجهی از نشریات افغانی در خارج کشور دسترسی دارم اما اجازه بدهید بدون تعارف بگویم که هیچکدام از آنها به پایه استواری، غناو قدرت افشاگری "پیام زن" نمی‌رسد. جالب است که در مجلسی که صحبت از وضع افغانستان و بخصوص زنان آن به میان آمد، چند نفر با آنکه با "راوا" مخالف بودند می‌گفتند که اما "پیام‌زن" جایگاه رفیعی در تاریخ مطبوعات افغانستان یافته و به بیرق هر زن آزادیخواه افغانستان بدل شده است. در آن مجلس صحبت‌ها فراوان بود که امیدوارم روزی بتوانم گزارش مفصل آن را نوشته و بفرستم.

... چندی قبل نامه‌ای از یک دوست ارجمند ایرانی که شاعره و نویسنده نامداری است گرفتم که در آن راجع به "پیام زن" گفته بودند:

"من هدف "پیام زن" را که دفاع از حقوق زنان افغانستان است قبول دارم، اما روش نویسندگان آن را چندان نمی‌پسندم. به نظر می‌رسد که بیشتر آنان به جای به کار گرفتن استدلال و منطق در کار مبارزه، تهمت‌زنی و فحاشی را انتخاب کرده اند و این راه را آسانتر یافته اند.

می‌دانم که بخشی از مبارزه افشاگری است، اما افشاگری اگر همراه با دلیل و سند و مدرک نباشد، تهمت و افترا است و اثر عکس دارد. در مورد آنچه دربارهٔ افراد افغانی نوشته شده بود نمی‌توانم قضاوت کنم، چون آنان را نمی‌شناسم، اما آنچه در مورد بعضی روشنفکران و نویسندگان ایرانی خواندم، بیشتر هو و جنجال بود تا واقعیت."

من نظر خود را دارم، اما لازم دیدم این انتقاد را به اطلاع شما هم برسانم زیرا دوست من که چنانچه گفتم از چهره‌های معروف ادبی در ایران است چه بسا که با این برداشت خود از "پیام زن" تنها نباشد. پس پاسخ شما سودی گسترده خواهد داشت.»

● دوست گرامی، از توجه و ستایش تان نسبت به «پیام زن» و بخصوص در میان گذاشتن نظر دوست ایرانی تان با ما سپاسگزاریم.

کاش دوست تان لطف نموده و مطالب معین «پیام زن» را مشخص می‌ساختند که در آنها به جای استدلال و منطق به «تهمت زنی و فحاشی» پناه برده‌ایم. ولی سعی می‌کنیم مقالاتی را که بطور کامل یا بخشاً حاوی برخورد به ادیبان ایران اند، سریعاً مرور کرده و ببینیم در کجا انتقاد دوست ما وارد است.

در شماره ۲۵ و ۲۶ ضمن یادداشتی بر مجموعه شعر «میلاد» از زهرا طاهری نوشتیم:

«کدام شعر "میلاد" در اعتراضی ولو رقیق علیه جنایات هولناک روزانه دولت (ایران) سروده شده است؟ کدام یک آن محصول انعکاس لااقل گوشه‌ای از آنچه است که بر توده‌ها (این یگانه‌ترین و غنی‌ترین سرچشمه خلاقیت واقعی) می‌رود؟ کدام تجربه‌های فردی، هنرمندانه تعمیم یافته و بصورت تجربه عمومی در آمده که سرانجام فریادگر "دردهای مشترک خلق" ایران باشد؟

و اگر مسئولانه و شرافتمندانه است که شعر امروز باید "دار" باشد، کدام شاعر خاین یا حاکم جنایتکار بر "دار شعر" این مجموعه "آونگ" شده است؟ اگر هیچ، پس "وجود آن اثر ندارد، بود و نبودش فرقی ندارد" "چونکه آن را به جای دار نمی‌شود بکار برد."»

روبینه جان، حتماً از دوست تان بخواهید جای «هو و جنجال و تهمت‌زنی و فحاشی» را در جمله‌های بالا یا مجموعه مقاله برای مانشانی کنند.

در شماره ۲۹ در مطلب «آقای دولت آبادی، شما هم؟» اعتراض کرده‌ایم که چرا مجله «آدینه» نویسنده‌ای با اعتبار و اهمیت محمود دولت آبادی را برای مصاحبه با یک شکنجه گر بدفعل مثل لطیف پدرام می‌فرستد و چرا آقای دولت‌آبادی آن جاسوس ۲۹ ساله را «فیلسوف»، «شاعر» و «نویسنده» می‌خواند. همچنان ایراد گرفته‌ایم که چرا در اوضاعی که در افغانستان آتش جنگ بر ضد دولت پوشالی از هر طرف زبانه می‌کشد و فساد و قحطی و قیمتی بیداد می‌کند، ایشان گویی از مریخ تشریف آورده باشند می‌پرسند: «چه نشریاتی با چه مقدار، تیراژ و عناوینی در افغانستان پیرامون هنر و ادبیات نشر می‌شود؟» و بناءً خطاب به آقای دولت‌آبادی اضافه کرده‌ایم:

«خوب بود شهامتی بخرج می‌دادید و از "سخن‌سرای جوان" مثلاً می‌پرسیدید چرا مردم شما را وطنفروش می‌گویند؟ احزاب "پرچم" و "خلق" وی تاکنون چند هزار نفر بشمول دهها شاعر و نویسنده و هنرمند آزادیخواه وطن ما را به شهادت رسانیده اند؟ مناسبات نجیب خان‌ها و اسلاف میهن‌فروشش با روسها چگونه بود و تکامل یافت؟ این دژخیم چند نفر از آزادیخواهان را بدست خود زیر شکنجه کشته است؟ آیا خود شما آقای پدرام برای خاد جاسوسی و شکنجه گری کرده اید یا نه؟ اگر نه. چرا؟»

و «در افغانستان جز خادی‌ها و هم مسلکان آنان در "انجمن شعرا و نویسندگان"، هیچکس حاضر نخواهد بود ذلت مصاحبه با خادی‌هایی مثل لطیف‌پدرام را بپذیرد... چراکه این توهینی بزرگ به هنرمندان و فرهنگیان مبارز و ملی ماست.»

و نیز:

«اما آقای دولت آبادی، تصور نمی‌کردیم آدمی مثل شما زیر هیچگونه فشار و "بازیهای سیاسی" حاضر شود با چنین مصاحبه‌ای به مردم ما که علیه رژیم پوشالی نجیب می‌رزمند و حساب شان از باندهای سیاه بنیادگرا و غیره مطلقاً جداست، بقول ایرانیان، دهن کجی نماید.»

و مطلب اینطور پایان یافته است:

«این گذشت آقای دولت‌آبادی ولی فردای سیاهی که گلبدین یا قاتل و فاشیست دیگری در کابل روی صحنه آورده شود، آیا تضمینی داریم که شما یا "آدینه" بار دیگر به بهانه مطالعه "امکان ارتباط فعال و زنده و مقابل فرهنگی ـ ادبی" با نماینده "فرهنگی ـ ادبی" او ترتیب مصاحبه‌ای را بیشتر ازین یکی موهن‌تر و زشت‌تر روی دست نخواهید گرفت؟»

روبینه جان، از دوست تان تمنا داریم، نکات حاکی از «هو و جنجال و تهمت‌زنی و فحاشی» را در مقاله یاد شده بنمایانند.

در شماره ۴۷ ضمن نوشته‌ای در افشای پابوسی‌های اعظم‌رهنوردزریاب در برابر رژیم ایران و قصابان حاکم در افغانستان، به سیاوش کسرایی اشاره‌ای داشته‌ایم که چگونه به عنوان عامل حزب توده و اتحادشوروی با حضور خود در کابل منحیث «مهمان بزرگ» میهنفروشان پرچمی، به ملت افغانستان و صدهاهزار شهیدش، توهین کرده. آری ما سیاوش‌کسرایی را بخاطر زد و بندش با دولت نامنهاد و جنایتکار نجیب‌الله و نیز این نوای زشت و سازشکارانه‌اش با رژیم ایران افشا و محکوم کردیم که:

«من آرزوی روزی را دارم که امام عفو عمومی اعلان بکند و من برگردم به آن جا، به ایران!»

در همین مطلب با اشاره به سفر م. به آذین به کابل گفتیم: «برای نویسنده و مترجمی معتبر چه خفتی بالاتر از اینکه بخاطر تبریک به تجاوزکاران روسی و سگان شان و تف انداختن به مردمی فقیر قیام کرده، در آن روز نحس و در آن جمع پلید سر و کله‌اش در پایتخت کشوری اشغال شده پیدا باشد!»

بر دوست تان است روبینه جان که بگوید در کجا نسبت به دو عامل

مشهور حزب خاین توده «هو و جنجال و تهمت‌زنی و فحاشی» صورت گرفته است.

در شماره ۴۹ بزرگ علوی را نویسنده‌ای خواندیم که در آخر بیمقدار شد زیرا در برابر رژیم ایران سرتسلیم فرود آورد، از سیاسی بودنش حاشا کرد و حتی زمانی که فرج‌سرکوهی زیر شکنجه جلادان جمهوری اسلامی قرار داشت گفت که «از این چیزها اطلاعی ندارم»! و... از ینجا بود که ما حرفهای او را با اظهارات نرشیرنگارگر، نبی‌مصداق و سایر عوامل دون طالبی و جهادی مقایسه کردیم.

در یکی دو مطلب احسان طبری را به عنوان نوکر مسکو وکسی نام برده‌ایم که طومار شخصیت فلسفی و ادبیش را درکثیفترین زباله‌دان تاریخ مدفون ساخت وقتی در «کژراهه»اش برای دژخیمان جمهوری اسلامی ایران پیام داد: «پیک صبح در هیئت متبرک "جمهوری اسلامی" و پیروزی "خط امام امت" بر خط استکباری و طاغوتی، سرانجام در رسید. این طلوعی بود خجسته با پیامدهای فراوانی که فرخندگی و میمنت آن از هم اکنون نه تنها بر مردم ایران بلکه بر جهان استضعاف روشن است.» آیا میهنفروشان توده‌ای یا چریکهای اکثریت را جاسوسان مسکو و خاین و... خواندن، «هو و جنجال و تهمت‌زنی و فحاشی» است؟

مسعودبهنود، هوشنگ‌گلشیری و عباس‌معروفی را نیز با توجه به چشمک‌زدن‌های شان به رژیم، نویسندگانی سازشکار خوانده‌ایم که نمی‌دانیم «هو و جنجال و تهمت‌زنی و فحاشی» بر آنان کجا باریدن گرفته.

و بالاخره داکترچنگیزپهلوان را هم طی جزوه‌ای و نیز جایی در «پیام‌زن» بر اساس نوشته‌هایش به عنوان مهره رژیم ایران و دوست و منادی سرکردگان جنایتکار جهادی افشاء کرده‌ایم نه بر اساس «هو و جنجال و تهمت‌زنی و فحاشی» بلکه مبتنی بر نوشته‌های خود وی. چنگیزپهلوان یکی از سرکردگان جنایتکار جهادی بنام «امیراسمعیل‌خان» را «سردار دلیر مجاهدین و امیر محبوب» نامیده و بیشرمانه‌تر از همه آنکه مدعیست که باکشته شدن عبدالعلی‌مزاری چاکر مشهور رژیم ایران، مردم افغانستان «داغدار» شدند! راستی چه فحاشی و تهمت‌زنی‌ای می‌تواند با یک چنین توهین‌های کثیف و عق‌آور به مردم ما، برابری کند؟

با اینهم روبینه‌عزیز از دوست تان می‌خواهیم (یا بخواهید) حرف شان را پایه بخشیده و بگویند کجای ایرادهای ما بر فرهنگیان همدست و مؤید جمهوری اسلامی جنایتکار ایران را «تهمت‌زنی و فحاشی» تلقی می‌فرمایند. یا «هو و جنجال»؟

خوبست به یاد دوست ایرانی تان بدهیم که «پیام زن» اگر از یکسو افشاگر چهره‌های ادبی و هنری فرصت‌طلب ایرانی بوده و خواهد بود که تعداد شان هم خوشبختانه انگشت شمار است، تنها نشریه افغانی است که به دفاع از نویسندگان ایران به چاپ متن نامه ۱۳۴ نویسنده پرداخته است؛ تنها نشریه افغانی است که علیه فتوای قتل سلمان‌رشدی و به دفاع از داکترباقرمؤمنی، فرج‌سرکوهی و... برخاسته است و یگانه نشریه‌ایست که شاعران شهید ایران گلسرخی و سلطانپور و... را به خوانندگانش معرفی داشته است و اردو زبانان برای اولین بار در تاریخ از طریق «پیام‌زن» به زبان اردو با نام و شعری از بزرگان شعر معاصر ایران و بخصوص شاعران مبارز آشنا می‌شوند. و تاکید اصلی ما در نوشته‌ها بر معرفی هنرمندان مردمی ایران متمرکز بوده است تا افشای شاعران و نویسندگان معامله گر و رژیمی. دوست شما اگر از «غیر سیاسی»های نوع بزرگ علوی نباشد، باید به این جنبه اصلی کار ما توجه می‌کرد و «تهمت‌زنی و فحاشی» (گیریم وجود می‌داشت) بر چند قلمزن سازشکار با رژیمی جنایت‌پیشه اینقدر چشم و ذهن شان را جریحه‌دار نمی‌ساخت.

باری، اجازه بدهید مجدداً از شما تقاضا کنیم از دوست تان بخواهید انتقاداتش را مستقیماً به ما بفرستند تا با پاسخی چاپ کنیم. ما مطمئنیم که شما و دوست‌تان این حق را به ما می‌دهید که از کسی که ما را متهم به «هو و جنجال و تهمت‌زنی و فحاشی» می‌کند، مصرانه بخواهیم که ادعای شان را با ارائه «دلیل و سند و مدرک» پایه و قوت ببخشند.

با درود و آرزوی دریافت نوشته‌ای که تذکر داده‌ایم.

❑❑❑

مریم-سویدن،

از نامه تان تشکر. شماره ۵۰ «پیام زن» برای شما فرستاده شد.

❑❑❑

د بنسټپالو یو طفیلی «راوا» ویروی!

غلام فاروق «مختار» -کویټه،

ستاسی دګواښونو نه ډک لیک راورسید. البته دا لوموړی ځل ندی چی موږ د دغه ډول سپکو اوکرغېړنو تهدیدونو او لیکونو سره مخامخ کیږو. خو مهم دادی چی موږ هیڅ کله ستاسی د ګواښونو او سرکښانو د ناوړه او فاشیستی یرغلونو ځخه نه یو داریدلی او نه به هم وداریږو.

ستاسی جهادی او خادی ورونو په موږ او زموږ په پلویانو باندی د تیزاب شیندلو کوښښونه وکړل، خو موږ خپل همت له لاسه ورنکړ؛ ستاسی جهادی مشرانو د خادی خاینانو په مرسته زموږ د اتلی رهبری وینه توی کړه او خیال یی وکړ چی ګواکی د مبارزی ډیوه یی مړه کړه، خو موږ ونه داریدو؛ ستاسی طالبی ورونو موږ ته اخطارونه راکړه چی په کورکی کینښو او د مبارزی ځخه لاس واخلو او ان تردی چی زموږ په لاریون یی یرغل وکړ،خو موږ د هغوی د فعالیتونو په مرکز پیښورکی مظاهره وکړه یوائی په دی خاطر چی موږ د بشځو ضد دښمنانو ته وښایو چی هیڅ کله هم د هغوی ځخه نه ویریږو؛ ستاسی د د خوښی ور طالبی جاهلانو په اصطلاح سفیر او نورو طالبی او جهادی مریانو موږ ته ډیر بد رد وویل او ولیکل، خو موږ نه یوائی دا چی ونه داریدو، بلکه مبارزی مو د پخوا ځخه لازیاتوالی او تینګوالی وموند.نو بیا تاسی ځوک یاست چی زموږ د ویری سبب به وګرځی. تاسی آزاد یاست چی هرځه کول او لیکل غواړی. مګر په ربښتیا نور داسی ځه پاتی دی چی تاسی او یا ستاسی غوندی نور

طالبی شوی چوپړان به یی وکړی؟ ځکه چی ستاسی پردیواکه جهادی او یا طالبی ورونو زمونږ د بی وزله خلکو او په تیره بیا ځپلو شوو ښځو په مقابل کی هغه جنایتونه او خیانتونه وکړل اوکوی یی چی د نړی په تاریخ کی کم لیدل شوی دی. آیا تاسی به ددی نه ډیر کـرغیړن جنایت وکړای شی چی ستاسی جهادی او طالبی بادارانو په ډول ډول پلمو زمونږ د خلکو لاسونه او پښی پری کړی، په ښځو یی تیری وکړ، په زرګونو خلک یی مړه او بندی کړل په تیره بیا په مزارکی وروستنی تولنیز وژل له یاده ونه باسی، سپین سری میندی او سپین ږیری پلارونه یی په درو او تراټو ووهل، د ښځو، نجونو او نورو خلکو په مخ یی د ښوونی او روزنی دروازی بندی کړی، هیواد یی د بشپړی تباهی سره مخامخ کړ او ...؟کوښښ مه کوی چی د نـوموړو جنایتکارانو څخه په پـلوی کـولو سره خـپل جـنایت هـم څرګندکړی.

په رښتیا غلام فاروق خانه داکوښښ هم مه کوی چی مونږ د آیاتو او حدیثونو څخه وډاروی ځکه چی ستاسی نه مخکی هم ډیرو جهادی او طالبی سر خاینانو په مونږ د«غیراسلامی» تورونه ولګول خو هیڅ کله بریالی نشو.

مونږ په دی باور یو چی دین باید د سیاست څخه جلاوی او ځانګړی کار وګڼل شی، ترڅو پـه یـوی تـولنه کـی ډول ډول عقیده لرونکی اوسیدونکی وکړای شی د یوبل تر څنګ په سولی او آرامی کی ژوند وکړی او ددین څخه هیڅ کله د سیاسی او اقتصادی ګټو لپاره کار وانخیستل شی. له بلی خوا د یو پاکستانی لیکوال د لیکنی پر بنسټ، شریعت د لرغونی دوران څخه تراوسه پوری د نه بدلیدونکو او ټینګو قوانینو مجموعه نه وه او نه ده. د عربانو د جاهلیت د دوران د دود او دستور څخه نیولی تر د ایران، مصر، عراق، اسپانیا، هندوستان، افغانستان او نورو مسلمانو او غیر مسلمانو تولنو پر مختللی فرهنگ پوری، تولو یا د خپل تولنیز او فرهنگی غوښتنو په خاطر او یا د ښکیلاکی جبرونو په اساس په شریعت باندی اغیزه ایښی ده. او په همدی خاطر دی چی په هیڅ ځای کی

زما مبارزه به ستاسو سره د همیش لپاره او د اسلام د ټولو
د ښمنانو سره د همیش لپاره روانه وی او ان شاء الله
به وویني انتظار وکړی :ـ
اختار.
{ ای د اسلام د ښمنانو قسم بالله که مو پریږدم
په بل رنګه جامو مو نه خطا کیږ و انتظار وکړی }
(واللعنة علیکم)
د رلیږونکی: غلام فاروق «مختار»
1998/9/5
Saturday (concentration)
I am your enemie to kill
you people and finished you
from this earth.

نه د اسلام د شکل او نه د مضمون په اړوند یوشان دریځ نه دی غوره شوی او نه غوره کیږی. شریعت د استعمالولو ځای نلری ځکه چی وخت او زمانی ډیر زیات بدلون موندلی، زاړه او پخوانی وختونه نشی کولای د اوسنی دور مسئلو ته ځواب ورکړی. همدا شان سنګسار او د لاس او پښو غوڅول هم هغه حکمونه دی چی نشی کولای مونږ د هغی څخه وویروی، ځکه چی داد اسلام څخه د هغه بنسټپالو او د هغوی د مریانو غلط تفسیرونه دی چی غواړی تولنه د فاشیزم، ارتجاع، فساد، محرومیت او د ښځو ځپلو لوری ته راکاږی.

دا نشی کیدای چی د یو مذهب قانونونه د نورو مذهبونو د پلویانو لپاره د منلو وړ وی او په تولنه کی یووالی رامنځ ته کړی، بلکه برعکس د اکولای شی د یوی تولنی د شتوالی ریښی له بیخه را وکاږی. د ایران د رژیم اسلام ددغه هیواد د غیر شعیه پلویانو لپاره د منلو وړ ندی او همدا شان د طالبانو اسلام چی د شعیه مذهبه کسانو څخه غچ اخلی. تئوکراتیک هـیوادونـه د نړی تر تولو وروسته پاتی، دموکراسی او ښځو ضد هیوادونه ګڼل کیږی. ددی رژیمونو عمر هم اوږد ندی او ژر به دخلکو د قهر او غضب د اور په لمبوکی و سوزیږی.

مونږ د تباه شوی افغانستان د پاره جهادی یا طالبی ډوله رژیم غوښتنه په وروسته پاتی والی او جهالت کی د خپل هیواد ډوبیدل ګڼو، که څه هم مذهبی جلادان هغه د شریعت او قرانی آیاتو په زرګونو پانوکی پټ کړی او خلک د هغی سره د مخالفت کولو نه وډاروی.

دا په یاد ولری چی ستاسی او ستاسی د طـالبی ورونـو د غـرمبهارو اوګواښونو وخت تیریدونکی دی لکه څرنګه چی د جـهادی خـاینانو د تهدیدونو او یرغلونو وخت تیرشو. ځکه چی ټول بنسټپالی او په تـیره بـیا طالبان د تاریخ د جریان خلاف دی او داوسنی پرمختللی نړی سـره هـیڅ سمون نلری، خو زمونږ مبارزه به ادامه ولری ترهغه وخته چی د آزادی او دموکراسی دښمنان له منځه نه وی تللی.

وروسـتنی خـبره داچـی مونږبه ستاسی دراتـلونکو ښـځـوضد او دموکراسی ضد فعالیتونو په انتظارکی اوسو اوګوروبه چی تاسی څه کولای شی، خو داهم مه هیروی لکه څرنګه چی وایی: «سپی چـی څومره غـاپی هغومره خوړل نکوی.»

❑ ❑ ❑

بیرنگ کوهدامنی - لندن،

با سپاس از رسیدن نامه و ۱۰ دالر تان اطمینان مـی دهیم. «پیام زن» مرتباً برای تان ارسال خواهد شد. در آینده نیز بهای آنرا می توانید به همین طریق بفرستید. قسمتی از نامه شما:

«... حدود دو ماه پیش ازین یک شماره از "پیام زن" را دریافت کردم و مایه‌ی خشنودی‌ام گردید. چنانکه پیش ازین هم نوشته ام:

من با بسیاری از دیدگاه‌های شما و دریـافت‌های تـان از اهـل قلم افغانستان موافق هستم. آنچه رادرباره‌ی خود من نوشته اید، مقداری از آن را می‌پذیرم. آنچه برای من جالب و شگفتی‌انگیز است، نثر روان، شیوا، پوینده، ستیزنده و یکدست مجله‌ی "پیام زن" است و اطلاعات بسیار

گسترده‌ی گردانندگان آن.....»

● ما در مطلب «آقای کوهدامنی، ما را نه با شما سرآشتی است و نه با "تکرار ناپذیر"های تان!» در شماره ۵۰ «پیام زن» درباره شما و برخورد تان نسبت به «پیام زن» نظر خود را بیان کردیم که مجدداً بر آن تأکید می‌ورزیم و لزومی به تکرار آن در این جا نمی‌بینیم.

❑❑❑

حشمت ـ غزنی،

از ارسال شعر تان ممنونیم. دو بند آن را در همین جاگنجانیدیم:

جلگه‌ی وحشت

دورترین جلگه
دور از نگاه‌ها
این شاهراه تاریخ
به چند صد سال عقب نگهداشته
گروهک متحجر
قدم گذاشتن راگناه دانسته است
شنیدن راگناه دانسته است
دیدن راگناه دانسته است
فهمیدن راگناه دانسته است

❑❑❑

دربـــاره نـــاموثق بـــودن گزارش

ع.ا.نویاب ـ کویته،

در نامه خود می‌نویسند:

«... در شماره ۵۰ "پیام زن" زیر عنوان "گلبدین و سرمداران رژیم ایران..." از لیلاجاغوری گزارشی آمده که با واقعیت نمی‌خواند.

تکاندهنده ترین بخش گزارش مذکور همان "شب دختران منطقه را به کوه‌ها با خود می‌بردند..." است. آنطوریکه معلوم می‌شود شما دقیق اطلاع ندارید. من می‌خواهم دلایلی عینی خدمت تان ارائه کنم.

ولسوالی جاغوری از آنجاکه شما هم آگاهی دارید ناحیه‌ای است، کاملاً هزاره‌نشین که اکثریت مطلق باشندگان آن با هم شناخت و پیوندهای مختلف خویشاوندی دارند. گروه‌های متخاصم جاغوری از جمله وحدت و حزب اسلامی با تمام مشخصات شان خاسته و ساخته همین نواحی اند. شکی برخصلت‌های ارتجاعی آنان وجود ندارد. اما تا آنجاییکه به مشاهده می‌رسد جنایات آنان به سرحدی که در گزارش فوق‌الذکر آمده است، تاکنون عملی نشده است. زیرا پیوندهای اجتماعی نزدیک تا هنوز مانع شده. از طرف دیگر جنایات از آن رنگی که واقعاً در کشور ما بیداد می‌کنند، غالباً در مناطقی که جنگ‌هایی بین مثلاً شورای نظار با وحدت وغیره بوده، صورت گرفته اند. شما می‌دانید که علت اصلی این نوع جنایات که عاملین را وادار به ارتکاب کرده است، همان حس‌های مزخرف ملیتی و ناشی از احساسات دید و وادیدهای جریان جنگ آن هم به سبک جهادی‌ها می‌باشد. لهذا من با اطمینان کامل برایتان می‌نویسم که جمله فوق با واقعیت وقایع وفق ندارد.....»

● دوست عزیز، از حسن نیت‌تان نسبت به «پیام زن» سپاسگزاریم. ما همواره نسبت به مسئله ملی برخورد روشن داشته و آن را به مثابه یکی از مسایل حساس و با اهمیت می‌دانیم.

درین شکی نیست که در افغانستان در طول تاریخ ستم ملی بخصوص بر اقلیت های ملی نظیر ملیت هزاره بیدادکرده است اما اگر این مسئله را از لحاظ تاریخی بررسی نماییم درخواهیم یافت که طبقات حاکمه همواره از این مسئله بخاطر افتراق ملیت ها جهت بقا و ادامه سیاست های در بند کشیدن محکوم ترین و ستمکش ترین طبقات ملیت های مختلف استفاده نموده و سود برده اند. در شرایط فعلی نیز این مسئله بخصوص بعد از به قدرت رسیدن بنیادگرایان سفاک به اوج خود رسیده است و این نوکران بیگانه هر چه بیشتر آتش تفرقه بین ملیت ها را مشتعل ساختند تا به اهداف شوم و رذیلانه‌ی شان نایل آیند. اما وظیفه روشنفکران با وجدان و آگاه هزاره و غیرهزاره‌ست که به این مسئله برخورد آگاهانه داشته باشند. نباید به علت اینکه ملیت هزاره در طول تاریخ زیر ستم طبقات حاکم قرارگرفته اند، احزاب خاینی نظیر حزب وحدت راکه بزرگترین جنایات و خیانت ها را در مقابل ملیت هزاره و دیگر ملیت های میهن ما مرتکب شده اند، برائت داده و آنان را فقط بخاطر اینکه هزاره هستند تأیید کرد.

ما همیشه تاکید کرده‌ایم که حساب توده های مظلوم و ستمدیده‌ی ما از حساب احزاب حلقه بگوش و خاین فرسنگ ها فاصله دارد. و یاد تان باشد که «حزب وحدت» هرگز نماینده و حامی ملیت ستمدیده هزاره نبوده و اگر احیاناً قدرت را هم بدست گیرد مردم محکوم و درد دیده هزاره‌ی ما «همان واسکت چند لایه»‌ای را هم که به تن دارند در تن شان خواهد پوسید و «همان بوت منحوس»ی هم که بپا دارند توسط دزدان وحدتی ربوده خواهد شد و پابرهنه‌تر و بی سرپناه‌تر خواهند گشت. مگر سلطان علی کشتمند «نماینده زحمتکشان ملیت هزاره» را فراموش کرده اید؟ او که به مراتب بیشتر از مزدورکان ایران سنگ خدمت به مردم زحمتکش را به سینه می زد، برای این ملیت و مردم محکوم بعد از به اصطلاح صدراعظم شدنش چه خدمتی انجام داد؟؟

پس در شرایط فعلی که میهن و مردم بلاکشیده‌ی ما از چهار سو آماج حملات خاینانه‌ی ارتجاع منطقه قرارگرفته اند بر روشنفکران آگاه ست که هر نوع تعصب ملیتی، نژادی، لسانی و مذهبی راکنار گذاشته در راه مبارزه‌ی بی امان در مقابل بنیادگرایان و تمام آنانیکه با بلند نمودن شعارهای ملیتی و مذهبی کارد دشمنان را دسته می‌دهند گام‌های راسخ بردارند.

در رابطه به گزارشی که از عدم دقیق بودن آن یادآور شده اید باید گفت که شما هنوز هم ماهیت سیاه خاینان جهادی را درک نکرده‌اید و

بی‌ناموسی‌هایی راکه آنان در حق مردم و بخصوص زنان کشور ما مرتکب شده اند نه از روی بد سرشتی و فرومایگی آنان بلکه آن را ناشی از «حس‌های مزخرف ملیتی» می‌دانید. از کسانیکه به مادر هفتاد ساله تجاوز کردند، چگونه می‌توان انتظار داشت که صرفاً «پیوندهای اجتماعی نزدیک تا هنوز مانع» تجاوز به دختران معصوم شده باشد.

در گزارش تکاندهنده‌ای در مورد زنان روسپی در کابل که اخیراً بدست ما رسیده مخصوصاً این نکته در آن وضاحت دارد که چشم بنیادگرای خاین و بی‌ناموس شده هزاره، پشتون و تاجیک نمی‌شناسد و در قدم اول خاین به قوم «خودش» به شمار می‌رود. جنایاتی که حزب وحدت و شورای نظار مرتکب شده اند به یقین وسعت و شناعت بیشتر داشته اند اما جنایات حزب وحدت و امثالش در مناطق هزاره نشین هم هرگز چیزی نیست که بتوان آن راکم بها داد.

❑❑❑

زلمی زمانی عبدالرحیم، ـ پیسور،

د لوی اختر په مناسبت ستاسی رالیرل شوی کارتونه مو تر لاسه کرل. دیره مننه.

❑❑❑

عبدالرزاق شجاع ـ پشاور،

با اظهار سپاس از رسیدن دو نامه، کتاب‌ها و ۱۵۰ روپیه تان اطمینان می‌دهیم. شماره‌های ۴۸، ۴۹ و ۵۰ «پیام زن» برای تان ارسال شد.

❑❑❑

شریف ـ ننگرهار،

ستاسی د رالیرل شوی شعرونو او گزارشونو حخه مننه کوو. او د یو شعر ځنی برخی په همدی پانه کی لولی. هیله‌من یو چی په راتلونکی کی بیا هم مونر ته شعر، گزارش او مطلب راولیری.

مشعل به پورته کرو

حنی غوری کری په تیلو شوندی سری په دندانسه
د پگری شمله اورده کری بس اورده تر زنگانه
حوک آخند حوک وای ملادی بس حیران یم حه بلا ده
دا خورو ورو زلفانو یی خفه کری زره زما ده
د وطن بچیان مو حه کری د دوی گته ده بی‌شانه
دواره خواته کالدار اخلی هم له این او هم له آنه
ملت خرح شو په دالرو ای زما افغانو ورونو
که‌په هرکنار کی یاستی وخت نور ندی د خوبونو
ماسره یو موتی ځان شه راشه وکانده تلوار
زه ځم مخکی ته رادرومه چی کسیننی په قرار
بنیادگر به تار په تار کرو چی له ځانه شی بی ځانه
آزادی او خوشبختی مشعل به پورته کرو ځلانده

نامه‌ای از جهنم کابل

مجیب ـ کابل،

قسمتی از نامه تان راکه عنوانی برادر تان در ایران فرستاده اید در همین جا می‌خوانید:

«فهیم‌جان و سوسن‌جان در وطن هستند بنده وقتی در برج عقرب به آنجا رفتم وضع امنیتی و اقتصادی آنجا نظر به فعلاً خیلی خوب بود ولی حالاکه ولسوالی ما دوباره بدست نیروهای شر و فساد افتاد قحطی و قیمتی مواد ارتزاقی فریاد می‌کند. دزدی و چور و چپاول جهادی به اوج خود رسیده و کمترین امنیت مالی و جانی در آنجا نیست.

دیگر هیچگونه امیدی برای بهبود وضع زندگی در کشور وجود ندارد، زندگی مردم از روز گذشته بدتر می‌گردد، افعی بچه‌های ارتجاع وجب وجب خاک را بو می‌کشند و می‌لیسند تا آخرین رمق مردم را از آنان بگیرند. این جا طلبه‌های ناکرام و جهادی‌های مکتبی شر و فساد آنقدر زندگی مرفه برایشان ساخته اند که مصارف یک شبانه روز میوه شان به چند صدهزار افغانی می‌رسد. در حالیکه نیمی ملت پیشه گدائی گرفته اند و نیمی دیگر بدون یک تعداد انگشت شمار قارون در زیر ریش فرعون حاکم فقط آخرین قطرات خون جگر خود را می‌خورند. درین وقت طاغوت حاکم چماق بدست ریش، لباس و بجلک پای مردان و زنان را معاینه می‌کنند. ارتجاع یکه‌تاز جهانی کشور ما را به موزیم زنده تاریخ قرون‌وسطایی مبدل نموده تا عبرتی برای جنبش‌های رهایی بخش دیگر کشورها داشته شان گردد.

خیلی دل پر دردی داریم و آنچه که انسان در یک مقطع کوچک زمانی احساس می‌کند نمی‌تواند آنرا به دیگران تلقین یا تفهیم نماید. هرگاه می‌خواهم درد خود راکه یقیناً درد ملت است بیان کنم شعر مولانای بزرگ بیادم میآید که:

چون سخن در وصف این حالت رسید
هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

دیگر اینکه از ماه اسد سال جاری تا فعلاً جواد، صمیم و نویده شاگرد قالین بافی شده اند البته بدون معاش تا اینکه قالین‌بافی را یاد بگیرند و حالا جواد کمی قالین بافی را یاد گرفته امیدواریم در آینده بتوانیم از آن طریق امرار معاش کنیم. چه چاره است؟ اطفال کوچک که باید درین سن و سال درس و مکتب بخوانند تن به این گونه کارهای شاق می‌دهند. شغل اکثریت فامیل‌ها در ینجا قالین‌بافی، مهره‌دوزی، گلدوزی و خیاطی است. استثمار از کوچک‌ترین واحد جامعه که خانواده فامیل است شروع می‌شود ولی سطح بالای جامعه قانون حاکم و در حدود درک افراد عادی ملت منطق اصولی و بلاتغییر جامعه محسوب می‌گردد. در حالیکه کودکان به تفریح و ساعت‌تیری ضرورت دارند، اما اینک از بام تا شام و حتی ده بجه شب قالین‌بافی می‌کنند.

مردم ما خوب به یاد دارند که همین ها بودند که به دربار ظاهر شاه دعا و درود می فرستادند و او را در خطبه‌ی خود ذطل اله می گفتند. بعداً برای داوود و سپس هم خوب بیاد داریم که اکثریت شان در شئون اسلامی تره کی ـ کارمل ـ نجیب بودند و برای مسعود و ربانی شورای اهل حل وعقد شتافتند. مگر همین مولوی نبی در دربار فرعونی مسعود ـ ربانی بادار و دسته‌اش مقام کوچکی داشت که حالا برای آنان سوانح کفر آمیز و جاسوسانه در رادیوی شریعت تلاوت می کند. های مردم بخون خفته بخود بیایید و این وعاظ دغلکار را از منبرها سرنگون نمایید.

وقتی فرزندان کوچک مان از بی نانی و بی سرپناهی در زمستان سرد و تابستان داغ و در اثر جزئی ترین مریض جان می دهند بی اندک ترین ترحم برای مان تسلیت می دهند که «خیر است، کشت آخرت تان» دیگر شما و آنانی که به آستان شان پوز بر زمین می سایید «کشت آخرت ندارید؟!» ندارید تا دست شما را هم بگیرند و به بهشت موعود ببرند تان؟ چرا به خرپولهاییکه دارایی شان را همیشه به دالر می سنجند نمی گویید یک جو کمتر بخورند و بخوابند تا لقمه نان خشکی به مردم مستضعف برسد؟ ملت ما به خیرات و ذکات ضرورت ندارد در جهان کدام ملت بود و یا هست که با خیرات و ذکات خرپول‌های قارون‌صفت به رفاه اجتماعی رسیده باشد. مردم ما حقوق حقه شانرا می خواهند نه خیرات و ذکات که سردمداران فرعونی امارت اسلامی در جاده‌ها به یک گدای بیچاره توزیع می کنند. در حالیکه کارمندان دولتی حتی شش ماهه معاش شانرا دریافت نکرده اند تحفه‌های حاتم بخشانهٔ امیرکان امارت اسلامی در کوچه و پس کوچه‌های شهرها توزیع می گردد. این دیگر یک بازی بچگانه و خنده‌آور به ریش ملت است. دریک روز سه الی چهار مرتبه نرخ مواد و اسعار در بازار تغییر می یابد و ازین درک نه تنها مردم عادی بلکه خرده مالکین نیز یک لقمه خام دیو سرمایه‌داران بزرگ می گردند.»

❑ ❑ ❑

یوسفزایی ـ پشاور،

شعر ارسالی تان را با تشکر در همین صفحه می خوانید:

باز جهان را گرفت جنگ و جدال دگر
دشمن نادان گرفت قتل و قتال دگر
از برای نام خود ناموس مردم ببرد
باز به یغما گرفت قرار وصال دگر
جوان بیست ساله را غرق به خونش نمود
مادر دیوانه را ساخت به حال دگر
طفلک را سر برید، گریه مادر بدید
خانه به آتش فگند گفت کمال دگر
شعله آتش چنان سرکش و سوزنده بود
که خود آسمان گرفت نور جهان دگر
بهار ملک ما را چنان خزانش زده
که نیست امید به صبح بهار و سال دگر

❑ ❑ ❑

طاهرعظیمی ـ ایران،

نامه وکتاب تان را گرفتیم. نامه‌ای جداگانه با شماره ۵۰ «پیام زن» و «بولتن هشتم مارچ ۱۹۹۹» برای تان ارسال گردید.

❑ ❑ ❑

ا.ن.نسیمی ـ پشاور،

ازنامه‌وشعرتان ممنونیم.ازآن‌درشماره‌های آینده‌استفاده‌خواهیم‌کرد.

❑ ❑ ❑

نشریه «کار» ـ هالند،

با تشکر از دریافت نامه تان اطمینان می دهیم. «پیام‌زن» مرتباً برای شما فرستاده می شود. ■

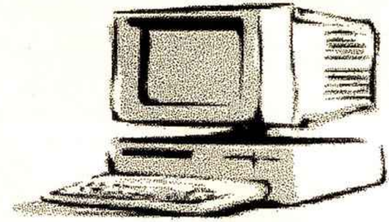
برعلاوه دوستانی که از دریافت مبالغ ارسالی شان طی جواب به نامه‌هایشان تذکر رفت، از رسیدن کمک‌های ذیل نیز با سپاس اطمینان می دهیم.

آمو	۱۰۰۰۰۰ افغانی	کابل	هوشمند	۱۰۰۰۰ افغانی	کابل
اسدالله	۱۰۰۰۰ رر	رر	فرهاد	۵۰۰۰ رر	رر
حفیظ	۲۰۰۰۰ رر	رر	کاکارحمت	۱۸۰۰۰ رر	رر
سلیم	۱۰۰۰۰ رر	رر	وژمه	۱۰۰۰۰ رر	رر
سلیمه	۱۰۰۰۰ رر	رر	جمشید	۱۰۰۰۰ رر	رر
ننگیالی	۱۰۰۰۰ رر	رر	کاوه	۱۰۰۰۰ رر	رر

رشکین	۲۰ دالر	مزار	م.وفا	۵۰۰ کلدار	کابل
بینظیرانصاری	۸۱ رر	امریکا	ش.	۵۰ مارک	آلمان
عمرناصری	۵۰ رر	رر	پروین‌دارابی	۶۰ دالر	امریکا
TabcthaYeatts	۱۵ رر	رر	جاوید	۵۰ رر	آسترالیا
Sandra S.	۱۰۰رر	رر	ماستربشیر	۵۰۰ کلدار	اسلام‌آباد
Joseph Mavrer	۸ رر	رر	Sue	۵۰ رر	امریکا
Juli Kring	۳۰ رر	رر	Meena Nanji	۷۰۰ رر	رر
Julie Koval	۲۵ رر	رر	Trudy D.	۲۵ رر	رر
M.Lackner	۱۰۰رر	رر	Rosemarie S.	۸ رر	رر
Douglas White	۲۵ رر	رر	Rebecca Pates	۲۰ رر	کانادا

با تشکر از کلیه کسانی که برای ما گزارش فرستاده‌اند، از گزارش‌های دوستان ذیل در شماره آینده استفاده خواهیم کرد.

گلالی ـ کابل، فرشته ـ کابل، ب.هوشنگ ـ کابل، ب.عمر ـ کابل، ستاره ـ کابل، وژمه ـ کابل، م.ع. ـ کابل، ر.س. ـ کابل، ل.ک. ـ جلال آباد، امید ـ ننگرهار،



گزیده‌ای از پست الکترونیک ما

جسمین ماو Jasmin Mau ـ امریکا،

فرصت آنرا یافتم تا از صفحه اینترنت شما دیدن کنم. من درباره جنبش شما در افغانستان و عکس‌العمل طالبان خواندم. ضرورت آن نیست که بگویم تکان خورده و فوق العاده متاثر شدم وقتی از رفتار شنیع طالبان مقابل «راوا» مطلع گشتم. اینطور معلوم میشود که اینان فراموش نموده اند که انسانها، هر چند مختلف، به آزادی و حقوق اساسی برای زیستن احتیاج دارند. طالبان و آنعده‌ی دیگر حامی و منادی عقاید ستمگرانه بر گردن زنان یوغ اسارت بسته اند درست مانند آنکه ما احشام شان باشیم.

شما زنان ارجمند و شجاع افغان با وجود احساس خطر برای آنچه که قلباً احساس میکنید درست است، پیکار می نمایید. زنان «راوا» مثال درخشانی از مفهوم شهادت و آزادی هستند. هر چند گذشتن از جان مخصوصاً با معیارهای امریکایی بسیار سهمگین است، ولی می‌بینیم که اعضای «راوا» به مبارزه بخاطر عدالت ادامه میدهند. بنابر این شما احترامات عمیق این امریکایی را باخود دارید.

اگر راهی باشد که بتوانم کمک کنم، کمک به سازمان تان به هر شکلی که باشد، لطفاً صریحاً برایم بگویید. من در حد توانم خواهم کوشید.

عکس مینا را که در صفحه شما هست، در screen saver کامپیوتر خانه و محل کارم خواهم داد و زمانیکه مردم بپرسند که او کیست برایشان از کار های عظیم وی و اینکه مینا، شهید تمام زنان و دوستداران آزادی در جهان است، خواهم گفت.

* * *

ایو Eve ـ امریکا،

من سرمایه‌ای ندارم که شما را کمک مالی کنم اما علاقمند جمعآوری لوازم مکتب جهت عطیه به شما میباشم. از جنبش شما از صمیم قلب پشتیبانی میکنم.

* * *

میتها Metha ـ هالند،

من شامل گروپ فیمینستی انارشیستی میباشم. میخواهم حمایت خود را از مبارزه شما جهت زندگی بهتر زنان افغانستان ابراز دارم. من درباره وضعیت بسیار بد زنان در افغانستان خواندم.

من پول زیادی ندارم بناءً در این زمینه نمیتوانم کمکی به شما بکنم. برایتان خوشبختی آرزو نموده و همچنان میخواهم درباره سازمان شما (اهداف، فعالیت ها، پلان های تان به مناسبت هشت مارچ) هرچه بیشتر بدانم. شاید بتوانم در زمینه معلوماتی در هالند منتشرکنم. مایک مجله داریم ومن میتوانم مطلبی درمورد «راوا» بنویسم.

* * *

مایکل لکنر Micheal Lackner ـ امریکا،

من از دوستی با خواهران «راوا» وکمک ناچیزم برای شما احساس سرور می‌نمایم. برای من پر معنی‌تر از این چیزی نیست که به آنانی کمک نمایم که به دیگران می اندیشند.

بنظرم شما درست میگویید، در طرز دید من بر جهان معصومیت خاصی موجود است. شاید این بخاطر آنست که من در دنیای وحشتناک شما نیستم. خدا را شکر که نیستم. ای کاش که شما هم در آن دنیا بسر نمی‌بردید. من امیدوارم و دعا میکنم که روزی آن دنیای وحشتناک شما برای همیش ویران گشته و تمام خواهران «راوا»، زنان و مردم خوب افغانستان در صلح، دموکراسی و صفا بسر برند.

شما در چنان وضعیت خطرناکی قرار دارید که گاهی حذر می‌کنم از اینکه افکارم راکه با مبارزه‌ی تان چندان رابطه‌ای ندارد در میان گذارم، زیرا افکار من تاحدودی تجملی است که شما در این لحظه نمیتوانید پذیرای آنها باشید.

آن چیزی که شما برایش کار می‌کنید، بسیار مهم است. دموکراسی و بردباری بسیار اهمیت دارند و هردو ضروری می‌باشند. این‌ها برای نجات بشر اساسی هستند. من به دوستانم نیز در مورد «راوا» تعریف نموده و ابراز احترام می‌کنم.

تفسیر در مورد یهودی بودن من واقعاً زیباست. انسانیت ما مافوق تمام تعلقات مذهبی مانند «یهود» و «مسلمان» قرار دارد. زمانی که من برای تمام مسلمانان دست دوستی درازکنم، بنیادگرایان دست شان را برای بستن و سربریدن من دراز خواهند کرد. آه خدایا، اینان چقدر احمق و متعصب اند و از آنچه حقیقت است هیچ نشانی ندارند.

آشنایی با شما و مردمی مثل شما چیزیست که من به آن خیلی ارج می‌گذارم. من از صمیم قلب برای تان احترام دارم و دوستی شما را بیشتر از آنکه در الفاظ بگنجد قدر می‌نهم.

من از طریق خبرنامه الکترونیک تان در مورد تظاهرات اپریل مطلع شدم. بلی غرب بسیار خودخواه و متعصب است. انسان‌های احمق احمق.

بقیه در صفحه (۵۴)

خنجری بر حنجره‌ی دژخیمان

مرد چهل ساله‌ای از فراه با یکی از هزاران خانواده‌ای در کابل آشنا شد که موشک‌پرانی‌های خاینان بنیادگرا آنها را بی‌مرد ساخته است و مادرِ درمانده‌ی بینوا از وحشتِ افتادنِ دخترک ۱۳ ساله‌اش در چنگ جهادی یا طالبی، دلبند معصومش را در بدل ۴۰۰ لک افغانی به او فروخت و مرد «مالش» را باخود به فراه آورد.

از این خبر، جان دردمندم بار دیگر در آتش این رسم کثیف و غیرانسانی سوخت. آیا در این شعر، شمه‌ای از اندوه کشنده‌ی «مال» سیزده‌ساله‌ی نامراد نمودار هست؟ اگر آن را چنین نیافتید، دورش بیندازید.شاید به زودی در شعری با عنوان شعار بزرگ «۸ ثور سیاهتر از ۷ ثور» قصه‌ی کوتاه پرپر شدن این سیزده ساله‌ی ناکام را سروده و برایتان بفرستم.

ستاره آتشین «پیام زنِ» خنجرگون را تابانتر می‌خواهم.

دُردی

دخت گفتنی ها

چشمان نیم بازیکی دختر خموش
بر نیش های غربت کشدار می تپید
حیرت نگاه وسوسه آلود و سوزناک
با صد زبان درد
بر سطرهای معوج ولرزان قصه ها
باواژه‌ی سکوت
برفرق آه وآوخ وهیهات می جهید
می دید:
که به سینه‌ی گُل دکه های دست
شلاقِ داغدار
می ریخت:
که به دامن فردای شوم بخت
اشکینه انفجار
می گفت
[می گریست]
من کوچکم هنوز
من کودکم هنوز
مادرمرا به زوزه‌ی گرگان شب سپرد
مادرمرا به دشنه‌ی فقرش شهید کرد
مادر:
مگر قداست اشکت شکوفه داد؟!
من نغض بان کوچه‌ی گسد ارهجرتم
من سیبل حسرتم
عصیان بدنگاه زمان مست ،بی فروغ
چون تیر بر ستاره روحم نشانه رفت
برگرده‌ی تلاطم گرداب شب تبار
مقهور بازوان تبالود شهوتم
دندان بی براق هوس ، اشتهای کور
چون اژدهای در دبه جانم زبانه رفت
من بی تپش بریده زبان تدر فطرتم
می گفت :
[می گریست]
آنجا مگر که عطر طربناک زندگی
درموجهای شیهه‌ی احساس مرده بود؟
آنجا مگر شماتت تقدیرکین مدار
درترش خونی چهره وآژنگ روزگار
پیوسته زنده بود؟
گفتم :
[گریستم]
من چشم شعله بارترا چون نگین شعر
تادامن صلابت خورشید می کشم
من اشک بی قرارترا چون شرار ابر
تامزرع طراوت امید می کشم
چشمان نیم بازتو ای دختر چموش !
درانفجار سرخ سحر باز می شوند
برروح چون قناری پرکنده ات
شبی
فریادهای قدسی ای آواز می شوند
چونان کبوتران
زسر تاق واژه ها
تاعرش خونچکان دلت درتب امید
دمساز می شوند
پرواز می شوند

من معمولاً روزنامه ها را مطالعه نمی‌کنم و به اخبار نیز گاهگاهی گوش میدهم. بجای آن از طریق رابطه گرفتن با سازمان حقوق‌بشر و سازمان‌هایی مانند «راوا» «کـار درسـتی» انـجام مـیدهم، راهـی کـه می‌کوشم کمک ناچیزی انجام دهم نه اینکه فقط تماشاگر باقی بمانم.

هرزمانی که پیام‌های صفحه اینترنت شما را میخوانم به کـودکانم میگویم که شما چه زنان با شهامت فوق‌العـاده و مـدافـعان بـاارزش حقوق‌بشر و حقوق زنان هستید و من چطور شما را تحسین می‌کنم! اگر کاری بیشتر از این مثل باز هم نوشتن نامه به روزنامه‌ها یا هر چیز دیگر، لطفاً برایم بگویید.

* * *

فتانه ـ امریکا،

من بیوه‌ای افغانی هستم کـه در ایـالات مـتحده زنـدگی دارم. از صفحه شما بروی اینترنت دیدن کردم و بـعد از آن بـرای سـاعت هـا گریستم و هنوز هم می‌گیریم. گریه‌های من به تناسب آنچه مردم عزیزم در افغانستان تجربه مـی‌کنند، اهـمیتی نـدارد. بـه هـرصورت کـاش میتوانستم سازمان شما را هرچه بیشتر کمک کنم اما آنـچه مـیتوانـم پیشنهاد کنم اینست که اگر ضرورت داشته باشید قادرم مقالات تان را به انگلیسی تر جمه کنم. لسان‌های پشتو و دری را نیز بلدم. کاش بتوانم این خدمت کوچک را برای شما انجام دهم، برای تـان دعـا نـموده و امیدوارم به تمامی اهداف خویش نایل شوید.

* * *

فیلیز آیله Filiz Ayla ـ ترکیه،

من عضو یک گروه نشریه زنان میباشم. ما مجله‌ای دربـاره زنـان خانه بیرون می‌دهیم. خواهان برقراری ارتباط بـا شـما مـیباشیم. مـا میخواهیم گزارش کار و فعالیت‌های تان را در دسترس خوانندگان خود قرار دهیم و حالا فقط همین را میتوانیم انجام دهیم. قلب ما بـا شـما است!

* * *

پرویز،

رفقای گرامی سلام!

چندی پیش صفحه شما را در اینترنت دیدم و خـیلی خـوشحال شدم که زنان کشور دوست و برادر ما افغانستان با چه شـهامتی عـلیه رژیم قرون وسطایی طالبان مبارزه میکنند.

ظلم و ستمی که از سوی رژیم هـای قـرون وسـطایی جـمهوری اسلامی ایران و طالبان علیه زنان این دو کشور اعمال میشود در طـول تاریخ بی سابقه است.

وجود این دو رژیم خون آشام و متحجر در حـقیقت مـحصول و ثمره طراحان سیاسی امریکایی جهت کشیدن کـمربند سبز بـه دور اتحاد شوروی بود که پیش از آنکه سیاستهای شوم امپریالیستها را بـر آورده کند، فقر، جنگ، بیسوادی، دربدری و هزاران بلا و مـصیبت را نصیب ملتهای این دو کشور دوست و برادر نمود.

برای ما ایرانیان، مبارزه علیه رژیم ولایت فقیه آخـوندها جـدا از مبارزه علیه هم قطاران جنایتکار آنان یعنی طالبان در افغانستان نیست. طبیعتاً هر تغییر در جهت آزادی، دمکراسی و عدالت در ایران نتیجه مستقیم خود را علیه طالبان خواهد داشت.

تحولات اخیر در ایران که حرکت وسیع ملت آزادیخواه را به دنبال داشته، خشم و غضب انحصار طلبان رژیم ولایت فقیه را بر انگیخته و هر روز جسد یکی از فعالان سیاسی و یا فرهنگی کشور در کوچه ها پیدا می شود.

مبارزه تان در راه آزادی، دموکراسی و عدالت مستحکم باد!

با گرمترین سلام‌ها.

* * *

کریستاین کومارنیکی Kristyn Komarniki،

من برای مجله PRISM کار میکنم. ما میخواهیم در شماره آینده درباره وضع زنان افغان گزارش دهیم. مگر من می‌خواهم به سـران و دیپلمات‌های طالبان در کشورهای مختلف داد خواستی بنویسم تا به بد رفتاری با زنان خاتمه دهند. خوانندگان ما مایل به کمک اند اما ما نمیدانیم که در آن کشورها برای کی بنویسیم، آیا شما میتوانـید کـمک کنید؟

شما کار بزرگی جهت آگاه ساختن جهان در باره این مسایل انجام میدهید. ما میخواهیم شما را کمک کنیم!

* * *

لویس وان تایل Louis Van Tuyl ـ هالند،

من زنی از هالند هستم و از گرفتاری‌های زنان افغان شدیداً متاثرم. آنچه زنان امروز در افغانستان متحمل میشوند تجربه‌ای وحشتناک و نقض کامل تمام آن چیزهایی است که در اعلامیه حـقوق بشـر آمـده است.

لطفاً به نبرد تان برای آزادی و مقام زنان افغان ادامه دهید.

من اهداف تان را در سـازمانم کـه بـزرگترین سـازمان در کشـور ماست، ترویج خواهم داد.

منع زنان از حق تحصیل بنظر من زشت‌ترین جنایت است.

آرزوهایم با شماست.

* * *

کریستین مری Cristine Murray ـ امریکا،

من کوشش های شما را جهت آگاه ساختن جـهانیان از وضـعیت رقت انگیزی که با آن روبرو اید، تقدیر میکنم.

* * *

کلاودیا سندووال Claudia Sandoval ـ کلمبیا،

مـن خـبرنگار EL TIEMPO هستم. ایـن روزنـامه مـهمی در کلمبیاست. فعلاً من بر مقاله‌ای در مورد تبعیض بر زنان در افغانستان کار میکنم و میخواهم با کسی در این زمینه صحبت کنم که مستقیماً تجربیاتی داشته باشد. منظورم اینست که آن شخص در داخل مملکت

بوده و بتواند وضعیت زنان را در رژیم طالبان بیان دارد.
تماس با فرد مذکور ذریعه تلفن صورت خواهد گرفت و به شکل یک مصاحبه خواهد بود. از همکاری شما سپاسگزارم.

***

مارک لیوس Mark Lewis،

من یک ستون خبری هفته‌ای برای روزنامه کالج ما بنام The Antioch Record مینویسم. برای چهارشنبه آینده گزارشی در مورد زد و خوردهای جاری در جهان آماده میکنم. بسیار خرسند خواهم شد اگر اجازه شما را جهت استفاده از یک یا دو قطعه عکس از روی صفحه‌ی اینترنت تان حاصل کنم.

***

تریسی بیرگرسون Terese Birgerson ـ سویدن،

من دختر ۱۶ ساله‌ای از سویدن هستم. علاقمند کسب معلومات در مورد افغانستان و رفتار طالبان با زنان هستم. فکر میکنم بسیار وحشتناک است. در مکتب انشایی دارم در مورد اینکه زنان در رابطه با طالبان چه فکر میکنند. بسیار خرسند خواهم شد اگر نظر خود را در مورد بنویسید.
ممنون خواهم شد اگر دختری همسن من رابشناسید تا برایم بنویسد.

***

ربیکا پیتس Rebecca Pates ـ کانادا،

اتحادیه‌ی محلی ما تصمیم گرفت تا مقداری از سرمایه اتحادیه خود را به «راوا» بفرستیم؛ گر چه مبلغ هنگفتی نیست اما امیدوارم اندکی شما را کمک کند.

***

میری گلن Marry Glenn ـ امریکا،

من شما را کمک خواهم کرد. تشکر از پیام تان. من آنرا را با نامه‌ی خودم به سناتور ایالات متحده که با او آشنا هستم فرستادم. همچنان آنرا به مردان و زنان اعضای کنگره امریکا که با آنان آشنایی دارم خواهم فرستاد. سخنان تان بسیار پیشتر از آنچه شما فکر کرده اید شنیده خواهد شد. من با شما بوده و برای تان کمک فراهم خواهم کرد.

***

سوسن بریسون Susan Bryson ـ امریکا،

نخست می‌خواهم برای تان بگویم که شما فراموشم نشده و استقامت و اندیشه های من با شماست. با مطالعه گزارش هایی در مورد بیرحمی هایی که بر زنان در افغانستان مرتکب می‌شوند شدیداً عصبانی شدم و همچنان از عدم توجه و مداخله‌ی جهان نسبت به شما شدیداً متاثرم.
من مدیر مرکز زنان در پوهنتون نیوآرلینس لویزسیانا، ایالات متحده امریکا هستم. امیدواریم در سال درسی آینده سلسله سخنرانی هایی در مورد وضع ناگوار فیمینیزم بین‌المللی داشته باشیم. در صورتی که کمک مالی به این منظور بدست آید، بسیار خوشحال خواهم شد که فردی بخاطر ایراد سخنرانی در مورد وضعیت زنان در افغانستان به اینجابیاید. مشخصاً علاقمند زنان تحصیل‌کرده و نویسنده‌ای از افغانستان هستیم که قادر باشند وضع زنان افغانستان را در پرتو یک قالب جهانی و فیمینیستی توضیح دهد. این جا در ایالات متحده امریکا ما یک گفته داریم که تا تمام زنان در امن نباشند هیچ زن در امن نیست. می‌خواهیم به جمع خود چلنج دهیم که درباره این مفهوم، در سطح جهانی فکر کنند.
از هر مشورت و نظر شما صمیمانه استقبال می‌کنیم.

***

پاتریسیا فیسک Patricia Fiske ـ امریکا،

من از رفتار طالبان با زنان سخت متنفرم. به مثابه یک زن ۷۲ ساله، از این که میبینم حکومت ما بسیار کار ناچیزی میکند و رسانه های امریکایی در مورد این موضوع اندک مینویسند خشمگینم. شعری را که در اعتراض به این موضوع سروده ام برایتان خواهم فرستاد. کوشش میکنم آن را به منابع دیگر هم بدهم تا بدین وسیله کار کوچکی در راه عدالت انجام داده باشم. شعرم تحت عنوان «فریادهای خفته از حجاب» است.

***

گوستاوو پریز رمرز Gustavo Perez Ramirz ـ اکوادور،

با تحسین از مبارزه‌ی شما برای خاتمه فاجعه حقوق بشر در افغانستان می‌خواهم طرفدار شما باشم.
می‌خواهم یکی از تصاویر صفحه شما را برای مصور ساختن مقاله بعدی‌ام که به زنان اختصاص دارد و در آن به مبارزه شما نیز اشاره شده است استفاده کنم.

***

کارول Carol،

من از بی عدالتی بر زنان سخت متاسفم. آیا شما کدام آرم دارید که من در صفحه‌ام جا داده آنرا به سایت شما ارتباط (Link) دهم تا مردم از وضعیت این زنان آگاه شوند. صفحه شما بسیار عالی و دلچسپ است و من دیدن آن را به دیگران توصیه خواهم کرد.

***

جنیفر پویز Jennifer Powis ـ امریکا،

در صفحه اینترنت تان شما تقاضای کمک کرده اید. به مثابه عضو رهبری اتحاد اکثریت فمینیست در پوهنتون A&M تکزاس، میخواهم هدایای کوچکی را برای سازمان تان تامین کنم. مبارزه و مقاومت را ادامه دهید. میخواستم بهترین راه کمک به شما را بدانم.

***

جنیفر کولب Jennifer Kolb ـ امریکا،

اولتر از همه، میخواهم بدانید که قلب من با شما و با مبارزه‌ی تان برای آزادی و برابری است. علاقمندم تا اطرافیانم را در این منطقه از

گرفتاری های شما آگاه سازم. من در حال نوشتن مقاله‌ای در بـاره‌ی سازمان شما در یک روزنامه‌ی زیرزمینی محلی هستم. میخواهم برایم مشوره دهید که چطور میتوانم خوبتر کمک تان کنم.

* * *

مصطفی ـ دنمارک،

من ۱۵ سال دارم و میخواهم شما خواهرانـم را کـمک کـنم. مـن «راوا» را دوست دارم و به آن احترام قایلم. مـن از افـغانستان از کـابل هستم و از طالبان نفرت دارم.

* * *

ارم بخاری Eram Bukhari ـ لاهور،

من بعضی از نوشته‌های اطلاعاتی شما را دیدم و بـه عـنوان یک فمینیست بلافاصله به آن علاقه گرفتم. می‌خواهم در مـورد سـازمان شما زیادتر بدانم و مشخصاً داستان زندگی مینا و چگونگی بـه قـتل رسیدنش را. مایلم عضو سازمان شما شوم و حتی‌الامکـان بـا شـما همکاری نمایم. من حاضرم شما را در تـرجـمه اردو بـه انگـلیسی و برعکس کمک کنم.

برای تلاشهای آینده‌ی تان موفقیت آرزو می‌کنم.

* * *

کارمن جنتایل Carmen Gentile،

مــن کـارمند و نـویسنده مـیدل ایست تـایمز Middle East Times هفته نامه‌ای در خارج از قاهره هستم.

من صفحه اینترنت شما را دیده و علاقمندم در مورد سازمان و کار های تان بنویسم. آیا ما میتوانیم قرار یک مصاحبه تلفنی بگذاریم؟

* * *

هوپ دادسن Hope Dodson،

می‌خواهم حمایتم را به جنبش شما معطوف دارم. آیا مـیتوانـید اسامی و آدرس های افراد و نمایندگی هایی راکه برایشان بـنویسم در اختیارم قرار دهید؟

در ضمن میخواهم پول بفرستم، مگر میخواستم متیقن شوم کـه می‌توانید چک دالر امریکایی را به پول نقد تبدیل کنید.

* * *

کشیش ارین سمرل Father Ernie Sumrall کلیسای سـت. جونس اپیسکاپل کلیر واتر فلوریدا ـ امریکا،

من در باره تـلاش‌های شـما در نشـریه «مـجله یـاهو» Yahoo Magazine خواندم و با تعهدی که برای کار جهت صلح و عـدالت دارید تحت تاثیر قرار گرفتم. من برای همه‌ی شما دعا نموده و آنچه را که شما برایش تلاش دارید انعکاس خواهم داد.

* * *

سندرا شمد Sandra Schmidt،

وقتی واضح است که شما بالای سـازمان مـلل، ایـالات مـتحده امریکا یا دیگر خارجی ها نمیتوانید حساب کـنید، چـرا مـیانه روان افغانستان اسلحه بدست نگرفته و در مقابل بـنیادگرایـان بـه مـبارزه نمی‌پردازند؟ روشن است کـه خـوکان طـالبی بـی حـد شگـفت‌زده خواهند شد اگر زمانی به زنی که سر تا پایش پوشیده است نزدیک شده و بخواهند به آزار و اذیت وی بپردازند و آن زن با ماشیندار بر آنان نشانه رود. یا از آن هم بهتر، اگر زنان خود شان اینان را در خواب اخته کنند.

* * *

زوزانا چایتکوا Zuzana Chytkova،

من حالا بعضی از مواد صفحه‌ی اینترنت شما را برای گذاشتن در صفحه‌ی فیمینستی چکی (چکوسلواکی سـابق) تـرجـمه مـی‌کنم. میخواهم بدانم که آیا چیزی دیگری هم است که بخواهید مـا اضـافه کنیم؟

پی نوشت: من واقعاً آنچه راکه شما انجام میدهید تحسین میکنم.

* * *

دبورا Deborah ـ امریکا،

من متعلم علوم اجتماعی و مـطالعات زنـان در ایـالات مـتحده میباشم و در جریان گرفتن کورسی در مورد اسـلام قـرن ۲۰ در آسـیا هستم. من موافقم که اسلام توسط طالبان بر ضد زنان مورد اسـتفاده قرار گرفته است. شقاوتی که اینان بر زنان اعمال کرده اند اثری منفی شدیدی بر من بجا گذاشته است. امیدوارم اوضاع اجتماعی و سیاسی شما بزودی بهبود یابد. موجودیت صفحه‌ی اینترنت شمابسیار مـهم است. صفحه شما اطلاعاتی بوده و رنج‌های مردمی راکه در غـیر آن نادیده گرفته می‌شد، عیان می‌سازد. ما را آگاه سازید، این یگانه راهی است که توجه را به بحران شما جـلب مـی‌کند و شـاید یک راه حـل پذیرفتنی‌ای را مهیا سازد. شما در اندیشه‌ی من هستید.

* * *

چارلس لپتان Charles Lipton،

طالبان جرائیمی خطرناک اند، تمام آنان بـاید تـباه شـوند. خـدا طالبان را خوار بسازد.

زنده باد انسان سکیولر. مرگ بر طالبان!

* * *

شاهرخ تیموری ـ ترکیه،

اولتـر از هـمه احـترامـات قـلبی‌ام را خـدمت تـان مـیفرستم. خوشحالم از این که واقعیت را فهمیدم. (بیشتر از طرف مردمی که از پاکستان آمده بودند شنیده بودم کـه شـما از جـانب ربـانی حـمایت می‌شوید) اگر شما را ناراحت ساخته باشم مرا ببخشید. مـیخواهـم کمک کنم، مگر من متعلم هستم و خانواده‌ام در افغانستان بسر میبرد.

اگر شما بخواهید می‌توانم آدرس اینترنت تان را به تمام گروه ها و سازمان‌های مستقل ترکیه بفرستم. یا اینکه پیام و اعلامیه‌های تـان را برایم بفرستید تا آن ها را ترجمه و منتشر سازم.

من شما را کمک خواهم کرد چراکه مادرم مـعلم بـود ولی حـالا بیرون رفته نمی‌تواند. من شما را کمک خواهم کرد زیرا خـواهـرانـم

توسط باند های بنیادگرا مورد تجاوز قرار گرفته و بعد به قتل رسیدند.

مرگ بر ربانی، دوستم، مسعود، طالبان، خلیلی و دیگر گروه های بنیادگرا!

* * *

س.روس S.Ross ـ امریکا،

من یک زن یهود هستم که برای مبارزه‌ی دلیرانه‌ی شما به خاطر زندگی دعا میکنم. خدا همه‌ی شما را در امان خود داشته باشد.

* * *

داکتر برنارد لیمان Dr Bernard Leeman ـ آسترالیا،

من پیغام شما را امروز بر روی اینترنت خواندم و میخواهم بدانم که چگونه می‌توانم شما را کمک کنم. من باور دارم تا زمانی که تراژیدی زنان افغان حل نشده، برای آینده هم امید زیادی وجود نخواهد داشت.

من کرسی پروفیسری‌ام را در پوهنتون ترک نمودم و میخواهم خود را وقف اهداف زنان نمایم. من سخنران مجرب بوده و در گذشته هزارها دالر برای گروه های سیاسی تبعید شده‌ی افریقایی با اهداف بسیار کم اهمیت تر از آنچه شما دارید بدست آورده‌ام. کار من برای زنان رویهمرفته عبارت بوده است از: کمک مالی برای دختران افریقایی و آسیایی در مکاتب متوسطه، کورس‌های کمپیوتر، نرسنگ، توریزم و راه انداختن تجارت های کوچک. در کار سیاسی و نظامی‌ام به این آگاهی دست یافتم که مردان چطور منابع را اتلاف و زنان را استثمار می‌کنند.

من ترتیب فرستادن یک تایپ و ماشین گستتنر را داده‌ام. هر دو جهت چاپ مواد انگلیسی برای مکاتب بدرد خواهند خورد.

امیدوارم شما در تأسیس پوهنتون خود تان موافق باشید. من قبلاً پیام‌های همبستگی از پوهنځی مطالعات شرقی و افریقایی در لندن گرفته‌ام. شما به کدام یک از کورس‌ها اولویت قایلید، طب؟ و لسان اصلی آن برای کامپیوتر و... چه خواهد بود؟ دری، پشتو و یا انگلیسی؟ آیا فارسی ایرانی می‌تواند به جای دری قابل استفاده باشد؟ آیا این دو لسان به اندازه انگلیسی امریکایی و بریتانوی مشابه اند؟

من فقط هدف شما را در ذهن دارم ـ از من برای تدریس در یک یونیورستی امریکا دعوت شده است ولی می‌خواهم برای هدف شما نیز کار کنم.

* * *

دنی او دیل Danny O'Dell ـ امریکا،

حقوق زنان در سراسر جهان پایمال شده اما هیچ جا به افغانستان نمی‌رسد. در امریکا رئیس جمهور سیگارکش ما از زنان برای اهداف خاص خویش استفاده می‌کند. در عرصه سیاسی جهان، زنان فاقد قدرت حاکمه اند. سازمان ملل (مرجعی که بر اصل بز در غم جان کندن قصاب در غم چربو می‌چرخد،) از حقوق‌بشر و حقوق زنان چشم‌پوشی می‌کنند. من طرفدار دموکراسی هستم، اما نه به آن شکلی که ما داریم ـ که در اول و در آخرش پول مطرح است. دموکراسی واقعی در جایی است که حقوق بشر صرفنظر از جنسیت در آن رعایت گردد. من از جنبش شما حمایت میکنم ـ این مسئله زندگی و آزادیست.

چیزی که گفته اید، درست است. میدانم که زنان افغانستان تلاش‌های شان را تا بدست آوردن رهایی از قید ستم ادامه خواهند داد و بالاخره حقوق بشر در کشور شان تأمین خواهد شد.

متأسفانه یگانه چیزی که سازمان ملل می‌تواند انجام دهد، خلق جنگ است.

این جهان کاملاً فاقد رهبریست. رهبرانی که ما داریم خودخواه و حقیر اند. فقط آنانی واقعاً در آزادی بسر می‌برند که پول دارند.

و هر کشوری که در این عصر و زمان، زنان خودش علیه آن باشند، واقعاً یک مملکت بازنده است.

زنده باد راوا! زنده باد حقوق بشر! زنده باد حقوق زنان!

من کاملاً از زنان افغانستان پشتیبانی می‌کنم.

* * *

ویکتور امانویل Victor Emmanuel ـ مکسیکو،

من یک زن مکسیکویی هستم و با بدرفتاری ها نسبت به زنان افغان مخالفم. لطفاً مرا با خود حساب کنید. می خواهم از مبارزه‌ی شما علیه خشونت نسبت به زنان افغانستان پشتیبانی کنم.

* * *

انتونیو روبلس مورالس Antonio Robles Morales ـ امریکا،

من واقعاً تحت تاثیر تصاویری قرار گرفتم که غیر قابل وصفترین وحشت را در تمام جهان نشان میدهند. برای من خیلی وحشتناک است که در قرن ۲۱ نیز همچو چیزهایی اتفاق میافتد. من از مکسیکو هستم، مگر حالا برای ماستریم در ایالات متحده کار می‌کنم. برایم بگویید که چطور می توانم کمک تان کنم.

* * *

میایلی Miaili،

من علاقمندم تا جهان را در باره‌ی شما آگاه سازم. در آخر این هفته فرصت آن را خواهم داشت تا با میلیونها نفر رابطه برقرار کنم و ورقه‌ای معلوماتی درباره‌ی سازمان شما و جریانی که در ۲۸ اپریل پیشرو است برای آنان ارائه دهم. امیدوارم این موجب جلب حمایت برای شما گردد.

اگر کمک دیگری از من ساخته باشد برایم بگویید. هرگز از راهی که در پیش گرفته‌اید برنگردید!

* * *

ری‌نی هودگکینس Renae Hodgkins ـ امریکا،

من از اینکه کشورم ایالات متحده در مورد بحران افغانستان هیچ چیز انتشار نداده شرمنده هستم. هیچ نمی‌دانم که این بنیادگرایی چرا و چگونه و چه وقت شروع شد. اگر شما می توانید به شکلی مرا کمک

نماید، علاقمندم تا برای مدتی توجه‌ام را از کوسوو به مسایلی مهمتر از آن معطوف سازم.

***

جان هامر John Hammar

به هر شکل ممکن، از مبارزه‌ی شما حمایت می‌کنم. از فرستادن ای میل به طرفداری از شما خرسند خواهم بود. فقط آدرس ها و نکات اساسی مورد نظر و پیام‌ها را برایم بگویید.

ناتو: وسیله‌ی جدید ملت های غربی برای تسلط بر جهان و اتمام سازمان ملل. ما باید این ماشین جنگی را مانع شویم! ما باید مانع حمایت حکومت خود از آن شویم.

***

با اظهار سپاس فراوان از مراجع فرستنده، از دریافت کتب ذیل اطمینان می‌دهیم:

ایدئولوژی آلمانی - کارل مارکس، فریدریش انگلس، ترجمه از تیردادنیکی

درباره انتقاد از فلسفه حقوق هگل - کارل مارکس، ترجمه از تیردادنیکی

خانواده مقدس - کارل مارکس، فریدریش انگلس، ترجمه از تیردادنیکی

ماهیت مسیحیت - لودویگ آندرئاس فویرباخ، ترجمه از تیردادنیکی

فراسوی سرمایه - اثر ایستوان مزاروش، ترجمه از مرتضی محیط، بخش سوم، جلد دوم، از انتشارات سنبله، اگست ۱۹۹۸

نیمی از آسمان - درباره رهایی زنان در چین، از کلودی بوروایل، مترجم منیرامیری

دیدگاه سوسیالیزم انقلابی - گاهنامه بحث و مطالعات سوسیالیست‌های انقلابی، شماره ۴ زمستان ۱۹۹۸

مادرم زیبا نشد - چاپ دوم، مجموعه شعر رضافرمند

شب‌های سفید - مجموعه‌ی شعرهای اِرُتیک (۹۸-۹۱) از رضافرمند، چاپ اول ۱۹۹۹

قطرے سے گہرہونے تک - انتشارات شرکت گاه

Sister Safety Pin - A Novel by Lorrie Sprecher

A World to Win - No. 1-4 (1985), 7-9 (1986-1987),10-21 (1988-1995)

The Black Book of Many Colours - By Chris King

تصحیح و پوزش

در شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» از فروغ‌فرخزاد (شماره ۵۰ «پیام زن» صفحه ۱۵) در سطر دوم بجای «مست»، «پشت» آمده و در شعر «بودن» از احمدشاملو در صفحه ۶۷ سطر «بر بلند کاج خشک کوچه‌ی بن‌بست» از چاپ افتاده که بدینوسیله با پوزش و شرمندگی با آوردن مجدد هر دو شعر، آن‌ها را تصحیح می‌کنیم.

فروغ‌فرخزاد

او مست می‌کند
و مشت می‌زند به در و دیوار
و سعی می‌کند که بگوید
بسیار دردمند و خسته و مأیوس است
او ناامیدیش را هم
مثل شناسنامه و تقویم و دستمال و فندک و خودکارش
همراه خود به کوچه و بازار می‌برد
و ناامیدیش
آنقدر کوچک است که هر شب
در ازدحام میکده گم می‌شود

احمدشاملو

گر بدینسان زیست باید پست
من چه بی‌شرمم اگر فانوس عمرم را به رسوایی نیاویزم
بر بلند کاج خشک کوچه‌ی بن بست
گر بدینسان زیست باید پاک
من چه ناپاکم اگر ننشانم از ایمان خود چون کوه
یادگاری جاودانه بر تراز بی‌بقای خاک

در شماره‌های آینده

داکتر اکرم عثمان، اجنت یا اجنتِ اجنت؟ قسمت آخر

گفتاران در «خانه عقاب»
گزارشی بر اساسی فلمی از مجلس منصور نادری (سیدکیان)
با شرکت ظهور رزمجو، لطیف پدرام و دیگر خاینان خادی - جهادی

... و حریر پوشان شیاد و ژولیده فکر
اشاره‌ای به کتاب «کرباس پوشان برهنه پا» از داکتر حسن‌شرق

«حرفی در دفاع از حقیقت» یا تلاشی بی‌شرمانه در توجیه خیانت به ملت؟
اشاره‌ای به مقاله‌ی داکتر محمدعثمان‌روستار تره کی در «افغان ملت» شماره ۷۴ و ۷۵

نامه‌ی گلنور بهمن مدیر مسئول نشریه «سپیده» و **پاسخ ما به آن**

با تشکر از مراجع فرستنده

نشریات رسیده

آذرخش ـ نشریه‌ی مستقل، ملی و دموکراتیک، شماره ۲۸، سنبله ۱۳۷۷
آرش ـ نشریه‌ای فرهنگی و اجتماعی، شماره‌های ۶۸ و ۶۹، ۱۳۷۷
آزادی - وابسته به جبههٔ دموکراتیک ملی ایران، شماره‌های ۱۴الی ۱۶، تابستان ۱۳۷۷
آفتاب ـ نشریه‌ای فرهنگی، ادبی و اجتماعی، شماره‌های ۳۴-۳۳ اسفند ۱۳۷۷
آوای زن ـ نشریه زنان ایرانی، شماره‌های ۳۴الی ۳۶، خزان، زمستان ۱۳۷۷ وبهار ۱۳۷۸
آوریل ـ ارگان جنبش مردمی ارامنه، شماره ۳۴، ۱۹۹۸
آئینه افغانستان ـ ماهنامه مستقل، غیرحزبی، ملی و اسلامی، شماره‌های مسلسل ۷۱ الی ۷۳، سرطان - میزان ۱۳۷۷
اتحاد کار ـ ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره‌های ۵۵ الی ۶۰، ۱۳۷۷
اخبار ـ (نشریه اردو)، این‌جی‌او ریسورس سینتر، جنوری ـ مارچ ۱۹۹۹
افغانستان ـ دافغان اطلاعاتی مرکز خپرونه، د ۱۳۷۷کال د مرغومی ۱۷ او ۱۸ گنهی
افغان ملت ـ په اروپاکی د افغان تولنپال ولسواک گوند خپرونه، د ۱۳۷۷کال د مرغومی ۸۰ـ ۸۳ گنهی
البدر ـ ارگان نشراتی انستیتوت تحقیقات وبازسازی افغانستان، شماره‌های ۶۸الی ۷۰، ۱۳۷۷
انقلاب اسلامی در هجرت ـ شماره های ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۵الی ۴۵۹، ۴۶۱، ۱۳۷۸
بلوچی (ماهنامه‌ای به زبان بلوچی) ـ شماره‌های ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۹۹۸
بولتن خبری ۸ مارس ـ از جمعیت مبارزه برای آزادی زنان ایران، مارچ ۱۹۹۹
بولتن شورای ملی مقاومت ایران ـ شماره‌های ۶ الی ۹، ۱۳۷۷
بولتن نظرات ـ ازانتشارات حزب رنجبران ایران، شماره‌های ۱۳ و ۱۴، ۱۳۷۷
پیام فدایی ـ ارگان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره ۲۱، آبان و آذر ۱۳۷۷
پَر ـ از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره‌های ۱۵۵ الی ۱۵۹، ۱۳۷۷
پشمک ـ نشریه‌ی فکاهی، اجتماعی، سیاسی، دماغی وانگولکی، شماره‌های ۱الی ۹، ۱۳۷۷
پلوشه ـ دکراچی نه پښتو میاشتنی ادبی خپرونه، د۱۹۹۸کال ۹۹او ۱۰۰ گنهی
پیمان ـ شماره‌های ۶۸ و ۶۹، ۱۳۷۷
پیوند ـ نشریه کانون سیاسی ـ فرهنگی پیوند، شماره‌های ۱۵، ۱۷ و ویژه‌نامه‌ی شماره ۴، دی ۱۳۷۷
تعاون ـ نشریه مرکز تعاون افغانستان، شماره‌های ۴ و ۵، ۱۳۷۷
توفان ـ ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران، شماره های ۴۹الی ۵۴، ۱۳۷۷
جفاکش (نشریه‌اردو) ـ انسانی حقوق اور مزدوروں کا ترجمان، شماره‌های ۱الی ۶، ۱۹۹۹
جهانی برای فتح ـ نشریه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، شماره ۲۴، ۱۹۹۸
چیستا ـ سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی، هنری، شماره مسلسل ۱۵۴ و ۱۵۵، ۱۳۷۷
خبرنامه ـ (نشریه‌اردو) ـ سنگی دویلپمنت فاؤندیشن، شماره‌های نوامبرالی اکتبر ۱۹۹۸
خبرنامه ـ (نشریه‌اردو) ـ شرکت‌گاه، شماره‌های ۳ـ۲، ۱۹۹۸، ۴ و ۵، ۱۹۹۹
خپلواکی شماره ۳۶، جنوری ۱۹۹۹
دستک ـ (نشریه اردو) شماره‌های ۸ الی ۱۱، ۱۹۹۸
دعوت ـ ملی، اسلامی، سیاسی او فرهنگی خپلواکه خپرونه، د ۱۳۷۷ کال پرله‌پسی ۹۱ـ۹۵ گنهی
راه آینده ـ در دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم، شماره ۴۸، ۱۳۷۷
راه کارگر ـ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شماره‌های ۱۷۵، مهر و آبان، ۱۵۸، آذر و دی ۱۳۷۷
راهنما ـ نشریه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی واجتماعی، شماره اختصاصی ۱۶ و شماره‌های ۱۳ و ۱۸، ۱۳۷۷

روزگارنو ـ نشریه‌ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران، شماره‌های ۲۰۰الی ۲۰۵، ۱۳۷۷
شبخند ـ نشریه‌ی مستقل ویژه طنز و کارتون، شماره‌های ۱ و ۲، ۱۳۷۷
صدای پناهجو ـ نشریه پناهجویان ایرانی در هلند، (ویژه‌نامه)، اگست ۱۹۹۸
صدف ـ فصلنامه ویژه زنان، شماره‌های ۳ الی ۵، ۱۳۷۷
فردا ـ نشریه کلوب قلم افغانها در استهکلم، شماره‌های ۸ و ۹، ۱۳۷۷
کار ـ نشریه سازمان فدائیان (اقلیت)، شماره‌های ۳۱۹الی ۳۲۲ و ۳۲۴، ۱۳۷۷
کارگرسوسیالیست ـ اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران، شماره‌های ۵۹الی ۶۳، ۱۹۹۹
کانون ـ نشریه کانون ایرانیان لندن، شماره‌های ۱۴ و ۱۸، ۱۹۹۸
کمون ـ ارگان سیاسی ـ تئوریک شورای کار، شماره ۱۶، حمل ۱۳۷۸
گزارش ـ نشریه شورای دفاع ازمبارزات خلق‌های ایران ـ وین، شماره ۱۴، بهمن ۱۳۷۷
مجاهدولس ـ آزاده ملی اسلامی جریده، د۱۳۷۷ دسنبلی او تلی میاشتی پرله‌پسی ۲۵۳ گنهه
مزدور جد و جهد (نشریه‌اردو) ـ تریدیونین اور سوشلست تحریک کی آواز، شماره‌های ۴۵الی ۵۰، ۱۹۹۸، ۵ الی ۱۷، ۱۹۹۹
مساوات ـ د مترقی دیموکرات افکارو خپروونکی، د ۱۳۷۷ کال ۶ گنهه
مصلحت ـ دافغانستان د ملیتونو او قومونو دپیوستون اسلامی شورادافکارو خپروونکی، د ۱۳۷۷ کال دکب میاشتی ۱۶ گنهه
مقاومت ـ د مترقی دمکرات افکارو خپروونکی، د مارچ میاشتی ۱۰ او ۱۱ گنهی
مهجور ـ ماهنامه اردو، شماره ۱۲، دسامبر ۱۹۹۸
ملی وحدت ـ ارگان نشراتی شورای مصالحه و وحدت ملی افغانستان، شماره‌های ۱۱ و ۱۲، دسامبر ۱۹۹۸، شماره ۱، ۱۹۹۹
نبرد خلق ـ ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره‌های ۱۶۲ و ۱۶۴ الی ۱۶۷، ۱۹۹۸
نوائی انسان ـ انسانی حقوق کی تعلیم کا خبرنامه، شماره‌های ۹الی ۱۲، ۱۹۹۸
وائس آف فریدم ـ از جموو کشمیر لبریشن فرنت، شماره‌های ۸الی ۱۰، ۱۹۹۹
هماهنگ ـ در راه سازمان‌یابی فمینستی، شماره ۶، ۱۹۹۸
همبستگی ـ نشریه فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی، شماره‌های ۸۰ و ۸۱، ۱۹۹۸

آذرخش غربت ـ مجموعه شعر از عبدالرزاق «شجاع»، حمل ۱۳۷۷
افغانستان و ریشه‌های درد ما ـ ۱۳۷۷
گنگ سخنگو ـ مجموعه کارتون ها، گردآورنده شهرت ننگیال، ۱۳۷۷
مکتب‌ها و سبک‌های ادبی در قلمرو ادبیات دری و اروپایی ـ نوشته عبدالرزاق شجاع، ثور ۱۳۷۶

About Iran... - *Iran: The killing field of dissidents, writers and intellectuals! Dec. 98*
About Iran... - *Urgent Action, International Compaign on 8 March 99*
About Iran... _ *Urgent Action, Assassination Attempt on the Life of Mr. Abbas Amir Entezam, Iran's Longest Serving Political Prisoner and Call for the presence of International Observers at his Trail, Feb. 1999*
Afghanen in Berlin - *von Saboor Zamani Dec.1998*
Amnesty International : *Afghanistan - detention and killing of political personalities, Mar.1999*
Amnesty International : *People's Republic of China, Jan. 99*
Amnesty International : *India- Religious violence reaches unacceptable levels, Jan99*
CCA Newsletter - *Department of human rights, No.5 and 6,1998 & No.1,Jan.1999*
Communalism Combat - *Hate hurts, Harmony Works, No.48 Nov. 1998*
Cross the lines - *Newsletter of the IFOR Women's Peacemakers programm, Feb.1999 1999*
Exchange - *OCSA's Newsletter, No. 1, winter 1998*
Feminist Majority - *No. 1, Spring 1999*
Harvard - *International Review, Spring 1999*

International Women's Day for Peace and Disarmament - *May 24, 1998*
In The Firing Line - *(Amnesty International) War and Children's Rights, Jan. 1999*
Iran Bulletin - *A political quarterly in defence of secularism, democracy and socialism, No.19-20, 1999*
Iran ECHO - *RAT, Sondermer 3*
New Moon - *The Magazine for girls and thier dreams, Mar.,Apr. 1999*
News and Views - *Women's envoironment and Development Organization, No.3,98 & 1999*
Moving Pictures - *No. 27, Dec. 1999*
PUCL Bulletin - *People's Union for Civil Liberties, No.12,Dec.1998 and 1-11 1999*
Refugees - *UNHCR, No.113, 114, 1998*
Renaissance - *A monthly Islamic Journal, Sep. - Dec.1998, Feb. - May 1999*
Shirkat Gah - *Newsheet, No. 4, Dec. 1998 & Jan.1999*
SPARC - *Issue No.18, Mar. 1999, & Discourse, (Newsletter), Dec. 1998*
STAC Alumni Newsletter - *No. 1, Jan. - Mar. 1999*
Socialist Standard - *Official Journal of the Socialist Party, No. 1027,Jan.1994*
The Voice of Innocence - *Newsletter of Help the Afghan Children, Inc., No. 2, Apr. 1999*
Women Envision - *Isis International, No.61-66, 1999*
Women For Women in Afghanistan - *On Women's Human Rights in Afghanistan*
Women in Action - *Isis International, No. 1999*
Women Situation in Afghanistan - *women living under Islamic laws, Aug.98*

سایر اسناد

در باره ایران... - موقعیت بهایی‌ها در ایران از انقلاب تا ژوئیه، ۱۹۹۸
ما چه می‌خواهیم و برای چه مبارزه می‌کنیم - برنامه عمل سازمان فدائیان (اقلیت) سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری حکومت شورایی
پیش‌بسوی شکوفایی وگستردگی بیشتر مبارزات زنان - کمیته ۸مارچ
اعلامیه کمیته مرکزی راه کارگر به مناسبت بیستمین سالگرد انقلاب بهمن - فبروری ۱۹۹۹
افسانه های عامیانه برای اطفال ترتیب دهنده خدیجه بابری
دانشگاه آمریکایی گلوبال - دانشکده زبان و ادب فارسی و ایران شناسی
بروشوری از پوهنتون «برنارد» در نیویارک (بخش مطالعات زنان)
اوراق آگهی از کانون ایرانیان در لندن

غلط‌های عمده چاپی شماره ۵۰ «پیام‌زن»

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۲	۱	۱۷	گرد و باد	گردباد
۴	۱	۲	به هنگام	هنگام
۵	۱	۳۸	شمالی	شمالی‌وال
۶	۱	۲۶	فامیل	فامیل‌های
۱۱	۱	۶	می‌کوشد	می‌کوشند
۱۱	۲	۱	شعرهای	شعرهایی
۱۱	۲	۱	به ضد	ضد
۱۲	۱	۲	بنماید.	کند.
۱۳	۱	۱۶	شاعر	شاعری
۱۹	۱	۲۱	از شان	از سر شان
۱۹	۱	۲۸	اسلحه‌ای	اسلحه‌ی
۱۹	۲	۱۰	راه	و راه
۲۴	۱	۲	سخنرانی که	که در یک سخنرانی
۲۶	۲	۳۶	غزبلات	خزعبلات
۲۶	۲	۱۱	امنیت و جدی	امنیت جدی
۲۷	۱	۱	می‌دارد	می‌دارند
۲۷	۱	۲	می‌خواهد	می‌خواهند
۲۷	۱	۶	می‌سازد	می‌سازند
۲۷	۱	۷	نمی‌کند	نمی‌کنند
۲۷	۲	۲۳	دیگر	دیگری
۲۸	۱	۳۴	نسبت	نیست
۳۴	۱	۱۷	چون	خون
۴۵	۱	۲۸	ختی	ثخنی
۴۷	۱	۲۵	آوراگان	آوارگان
۴۹	۲	۳۳	آرروممندم	آرزومندم
۵۰	۱	۳۲	خوشحالم هستم	خوشحالم
۵۰	۱	۲۸	کنند	کنید
۵۲	۱	۲۷	شماره	شمار
۵۵	۲	۳۸	ادبیاب	ادبیات
۶۹	۲	۶	بلافاضله	بلافاصله
۶۹	۱	۵	کسان دیگر	کسان دیگری
۶۹	۱	۳۱	قرارگرفت	قرارمی‌گرفت
۷۱	۱	۱۵	ته منفجر	تن منفجر
۷۱	۲	۲۸	اخوانی	اخوانی را
۷۲	۱	۳	آزادیخوهان	آزادیخواهان
۷۳	۲	۱	خبری	خبر
۷۵	۲	۷	پشتبانی	پشتیبانی

قتل سه محصل توسط طالبان

پشاور ـ فیر یکسره‌ی (آتش کور) طالبان سه نفر افغان را در شهر جلال‌آباد به قتل رساند. قوماندان طالبان مولوی ایوب مسئول قطعه‌ی منتظره‌ی شهر، بر سر محصلین پوهنځی طب جلال آباد آتش گشوده و سه نفر آنان را به قتل رساند. یکی از آنان بنام نسیم شناخته شد.

یکی از شاگردان زخمی شده بنام داوود روز سه شنبه بعد از ظهر جهت تداوی به پشاور انتقال داده شد.

محصلین درباره این که سرمایه‌ی شفاخانه بوسیله‌ی مولوی یوسف مدیر پوهنځی طب جلال آباد، مورد اختلاس قرار گرفته اعتراض می‌نمودند، بعد از اطلاع از اعتراض محصلین، مولوی یوسف برادرش مولوی ایوب را درجریان گذاشت، که مولوی ایوب نزد محصلین آمده وکوشش نمود تا آنان را از اعتراض مانع شود. اما بعد از ناکامی در قانع ساختن محصلین خشمگین، مولوی ایوب بر محصلین تظاهرکننده آتش گشود. ■

«فرنتیر پست»، ۲ دسامبر ۱۹۹۸

طالبان و فلم و موسیقی و فساد

رادیو شریعت روز چهارشنبه اعلام نمود که در سخت‌گیری تازه‌ای توسط پلیس مذهبی به اهالی افغانستان جنگ‌زده دستور صادر شده تا تلویزیون ها، ویدیوها و آنتن‌های بشقابی شان را دور بیاندازند.

در اعلامیه ملیشه‌ها گفته می‌شود که «فیلم و موسیقی فساد اخلاقی بارمی‌آورد.» رادیو شریعت یادآور شدکه مردم فقط دو هفته وقت دارند تا دستور را اجرا نموده و اشیای غیراسلامی را از خود دور سازند. ■

«خبرگزاری فرانسه»، ۸ جولای ۱۹۹۸

روسیه به احمدشاه مسعود ۳ هلیکوپتر داد

فدراسیون روسیه به قصد جلوگیری از پیشرفت‌های طالبان مقابل ائتلاف شمال که در حال عقب‌نشینی بودند، بعد از میتینگی که ده روز قبل در تاشکند صورت گرفت، ۳ هلیکوپتر باربری M-35 روسی به احمدشاه‌مسعود داد. قرارگزارش شرکت کنندگان جلسه شامل رئیس جمهوری ازبکستان اسلام کریموف، معاون صدراعظم فدراسیون روسیه و لوی‌درستیز روسیه بود. این جلسه‌ی مهم در پی جلسه‌ای دیگر در میدان هوایی کولاب در تاجیکستان صورت گرفت. در جلسه مذکور درکنار مقامات روسی نمایندگان جمهوری های آسیای میانه، داکترعبدالرحمن دستیار مسعود و محمدیونس قانونی وزیرداخله دولت ربانی نیز شرکت داشتند. ■

«فرنتیرپست»، ۱۱۷گست ۱۹۹۸

محاکمه و مجازات رهبران طالبان و رهبران رژیم ایران

«علاوالدین بروجردی مسئول امور مزدوران جهادی رژیم ایران خواستار محاکمه رهبران طالبان در محکمه‌ای بین‌المللی شد.» («نیوز»، ۱۵سپتامبر ۱۹۹۸)

این درست ولی اگر آن محاکمه بین‌المللی رهبران طالبان و نیز جهادی را به مرگ محکوم کند، آقای علاوالدین بروجردی و تمامی رهبران رژیمش را صرفنظر از دیگر جنایات، تنها به خاطر تجاوز شان به دختران باکره‌ی زندانی قبل از اعدام، باید سزاوار چندین بار تیرباران شدن بداند.

طالبان او د ښځو تجارت

ملاحسن داسی گواښیږی: «دا چی مونږ د اسلام د بنسټیزه قوانینو په اړوند څه فیصلی کوو، زمونږ خپله دینی مسئله ده.»

په هغو سیمو کی چی د طالبانو د کنترول لاندی دی، ټولی ښځی دی ته اړ شوی دی چی څادری په سر کړی. د څادری په سرکول په دی معنی دی چی باید د ښځی ټول بدن په کی په بشپړه توگه پټ شی او یواځی سترگی‌یی کولای شی د وړو وړو سورو څخه د بهر دنیا ووینی. هغوی نشی کولای رسمی ندی ولری. نجونی نشی کولای ښوونځی ته لاړی شی، پوهنتون خو لا لری خبری ده.

خو د ملایانو تجارت خوښیږی - که څه هم ښځی آزادی نه لری، خو د هغوی په سر تجارت کول تر یوه حده پوری دوی ته گټه رسوی.

معاذ محمد یو تاجر دی چی د پاکستان‌د چمن په سیمه کی د راډیوگانو او یخچالونو تجارت کوی. کله چی نور خلک د دوکان څخه ووتل، هغه حاضر شو چی په آرامی سره خبری وکړی.

هغه وویل: «هلته په کابل کی ډیری زیاتی ښځی شته. پاکستانیان دلته راځی او د هری ښځی په بدل کی ۹۰۰۰۰ کلداری (۱۸۰۰ ډالری) ورکوی. دغه ښځی فکر کوی چی گوا کی‌هغوی خاوندان پیدا کړی، خو پاکستانیان‌د خپلی ساعت‌تیری په خاطر یواځی د څو میاشتو د پاره هغوی ساتی او بیایی خوشی کوی.» ■

«فرانکفورتر روندشاو»، د ۱۹۹۹کال د جنوری ۷

داکتر اکرم عثمان، اجنت...

پویای جاسوس وکثافات دیگر را بیآزمایید که آیا با شما سر می جنبانند یا نه، تا با اطلاع به کی جی بی و «رئیس جمهور»، کار شان را یکسره کنید.

همچنان این هنرمندان غرب اغلب آنقدر در مسایل خود غرق اند که فکر نمی‌کنیم مثلاً خاد را بشناسند، حتی از جنایات نجیب آگاه باشند یا به آسانی دریابند که تا کاسه زیر نیم‌کاسه نباشد ممکن نیست دیپلماتی وابسته به کی جی بی و آدم خاص «رئیس جمهور»ی دست‌نشانده، آن حرفها را به زبان براند و بعد هم رؤسایش بر پشتش تپ تپ کنند! بناءً شهامت و عدم شهامت پلاچیدو مطرح نیست. **اما در مورد «شهامت» داشتن عبدالبشیرخان و احمدشاه‌خان‌پویا کمی شکسته‌نفسی می‌فرمایید؛ خادیان و بی‌شهامتی؟ آنان چیزهایی بالاتر از «شهامت» دارند؛ آنان مراتب شکنجه گری و بی‌شرافتی را چنان دقیق و سریع پیمودند که مثل شما واجد صلاحیت اجرای ماموریت در خارج شدند. پس لزومی ندارد «شهامت» وغیره صفات نیک شیرمردان خادی تان را علم نمایید.**

برای اثبات دروغ نبودن حرفهای تان هم خود را زیاد تکلیف ندهید. گیریم خادی ها و کی جی بی «مایه گذاری» شما را درآن شب تصدیق کنند، این اصل مسئله راکه شما یکی از مهمترین مزدوران «فرهنگی» و «سیاسی» روس ها و میهنفروشان بودید چقدر تغییر می‌دهد؟ **هر وقت مردم به میهنفروش بودن تره کی تا نجیب و باندهای شان دچار تردید شدند، نسبت به ماهیت ضد ملی و ضد مردمی شما نیز شک خواهند کرد. آیا یک شب «مایه گذاری» وطندوستانه، می‌تواند مساوی ۱۵ سال «مایه گذاری» میهنفروشانه باشد؟**

باز هم برخورد سگان خادی با خودی‌ها

در رد اینکه به خرج دولتش برای تداوی به هند فرستاده شد می‌نویسد:

> کور شوم اگر هبه و دینارش را دیده باشم. قسم به خط و خال و چشم و ابروی آن نازنین راقم دغاپیشه که خانهٔ میراثی را به نرخ کاه ماش فروختم و صرف دوا و درمان در هندوستان کردم. در صورتیکه نازدانه‌های حزب و دولت نه تنها در دوشنبه و تاشکند حتی در شفاخانه‌های مسکو تداوی شدند.
>
> هنوز رجال آن دوره در قید حیات اند و اگر خلاف می‌گویم سند بیاورند و رسوایم کنند.

مایه گذار محترم، اینقدر خود را به جهالت نزنید. شما هم خوب می‌دانید که با خرج دولت رفتن به همان اندازه که بر تیرگی سرشت شما نمی‌تواند چیز زیادی بیفزاید، دلیلی بر «نازدانه» نبودن شما نیز شده نمی‌تواند. گاهی پدر هم بر «نازدانه»‌ترین فرزندش برافروخته می‌شود ولی این بهیچوجه به معنی «اندر» شدن وی نمی‌باشد. آن روزها شاید رفقای پرچمی در سگ‌جنگی با رفقای خلقی تان در ردیف دوم قرار گرفته و چندان دسترسی به خزانه نداشتند ولی این هرگز به معنی کنده بودن ناف شما از ناف رفقا و مسکو نبود. **شما برای پوشالیان و کی‌جی‌بی در سطحی عزیز و مورداعتماد بودید که در رأس هیئت ها و برای امضای پروتکل ها به مسکو می‌رفتید، پس تنها تداوی آنهم در هند چیست که از کاندید شان برای ریاست جبهه‌پدر وطن و وزارت اطلاعات و کلتور دریغ ورزند؟ فرضاً، ما این ادعا راکه شما با خرج دولت تداوی شدید تصحیح کنیم، آیا این، لکه‌ی همدلی شما با روسها و پوشالیان را بر پیشانی تان کمرنگ می‌سازد؟**

پیشتر نویسنده شوخ طبع ما «برای رفع شبهه»، روسها و خادی های «باشهامت» را منحیث شاهد پیشنهاد می‌کرد و حالا «برای رفع شبهه» در مورد چگونگی تداوی‌اش، کلیه میهنفروشان را «رجال» نامیده و به شهادت می‌طلبد! آقای اکرم عثمان، نسبت به آن «رجال»، بهتر بود خانم و فرزندان تان را شاهد می‌آوردید که مسخرگیش کمتر می‌شد! آیا میهنفروشان علیه یک عضو قدیمی جرگه‌ی خود، علیه یک محرم خانوادگی «رئیس جمهور» و علیه رهبر «فرهنگیان» شان، شهادت می‌دهند؟ آیا یک فرد آزادیخواه و ضدمیهنفروشان که مشکل عقلی و عصبی نداشته باشد، به خود اجازه می‌دهد که به منظور تثبیت صحت و سقم مسئله‌ای آنهم مسئله‌ی مربوط به مینهفروشان، خود آن مینهفروشان را به گواهی بطلبد؟

ضمناً یادک تان باشد که همانطوری که شما «رجال» شرفباخته را معزز دانسته رسوا نمی‌سازید، مطمئن باشید که آنان هم تاریخچه جاسوسی شمابرای کی جی بی و عوامل بومیش را برملا نخواهند کرد.

نویسنده‌ی جسور همانند شرح مفصل داستان ملاقاتش با «رئیس جمهور در حضور خانم و فرزندانش»، از دلاوریهای هیجان‌انگیز و اعجاب آورش در ارتباط به سفر هند، می‌گوید:

> از همه عجیبتر اینکه برغم امکانات وسیع پناهندگی در هند و خارج از آن کشور، همینکه شفا یافتم دوباره به وطن برگشتم.

آیا رهبران شما ببرک، نجیب، اناهیتا، وکیل وغیره مدتی «درد» دوری از «وطن» را نکشیدند؟ پس اگر فرمان و تضمین کی‌جی‌بی و سگانش وجود نمی‌داشت، مگر مغز الاغ خورده بودید که بر می‌گشتید؟ اگر «عشق» خدمت به وطن آنقدر شما را مجنون ساخته بود، چرا به دنبال سقوط «رئیس جمهور» محبوب تان، فرار را بر قرار

ترجیح دادید و در داخل نماندید تا «برادران» را از «برادرکشی» باز دارید؟؟ از اینرو عجیب نه بلکه بکلی طبیعی است که بایستی برمی‌گشتید تا در چوکی‌های مهم همدست با رفقا جریان خیانت به مردم و وطن را از سر گیرید آنهم با جای گلوله‌هایی در تن که طبعاً نورچشمی‌تر شدن تان پیش روسها و دست‌نشاندگان را دو چندان می‌کرد.

اسداله کشتمند «بدمعاش» و اکرم عثمان «بچه»!

از طفلک تان هم که بپرسید به شما خواهد گفت که اگر شخصی با کوچکترین نشانی از مخالفت علیه اشغالگران و دست نشاندگان به افغانستان برمی‌گشت چه سرنوشتی در انتظارش بود ولی شما همچون «بچه»فلم، کشتمند جلاد را «دستپاچه» می‌سازید و او نیز مجبور می‌شود بسان «بدمعاش»ی اصولی یکی از جمبوره‌هایش را «سرزنش» کند!

اما «دیپلمات» ما چنان مست استدلال هایش است که ملتفت نمی‌شود نقل گفتگو های طولانی راست و دروغ با همکاران خادیش که صحنه های فلم های هندی را به یاد انسان می‌آورد، جز اینکه بیشتر مچش را باز و از موقعیت ممتازش نزد مسکو حکایت کند، کار دیگری از پیش نمی‌برد:

هنوز خوب دمم راست نشده بود که روزی از بخش روابط بین‌المللی حزب به من دستور رسید که پیشینِ فردا، به ملاقات آقای اسدکشتمند برسم. دلم گواهی بد میداد. به هر حال در ساعت مقرر همانجا رفتم. سربازی مرا در اتاقکی رهنمایی کرد. در آن اتاق حبیبه‌عسکر هنرمند معروف تیاتر هم نشسته بود. با هم سلام‌علیک کردیم و پرسیدمش: قضیه از چه قرار است؟ ما را چرا احضار کرده اند؟ - با نگرانی جواب داد: شنیده‌ام که در محضر روزنامه‌نگاران خارجی و داخلی با من و شما و سه نفر از اعضای حزب گلبدین مصاحبهٔ تلویزیون انجام می‌دهند.

گفتم: چه ترکیب نامتجانسی. من و شما که اعضای حزب گلبدین نیستیم.

گفت: درست است اما ادعا دارند که بعد از فرار بی‌نتیجه، سرافگنده بازگشته‌ایم.

هر زمانی هم که شما و شرکاء رندیها و وقاحتهای شناخته شده را یکسو گذارده، گذشته‌ی خود را «از جان جان» تیرباران کرده و از ادامه وظیفه‌ی خیانت‌آمیز «تئوریسن» بنیادگرایان بودن استعفاء دهید، برای ما منحیث «اهل پژوهش و تحقیق»، واجد «طهارت» راه انداختن مباحث مختلف و دعوت ما و امثال ما در آن هاخواهید بود. در غیر آن ما خواهیم بود و محکم گرفتن دُم وابستگی و بندگی شما به کی‌جی‌بی، پوشالیان و بنیادگرایان و مالکان شان.

سرانجام ما را به اتاق آقای اسداله کشتمند معاون روابط بین‌المللی حزب بردند. در آنروز آقایان حشمت‌اورنگ، غیاثی و اسداله‌روغ نیز حاضر بودند. بعد از مصافحه با همگان، پرسیدم: آقای کشتمند، اینک در خدمت هستم. امری، فرمایشی؟

جواب داد: مسالهٔ مهمی نیست. خوشحال شدیم که به وطن عودت کردید. میخواستیم در یک مصاحبهٔ تلویزیونی انگیزه‌های رفت و برگشت تانرا بدانیم و بپرسیم که در خارج بر شما چگونه گذشت و حال و احوال افغانهای دور از وطن چگونه بود؟

با لبخند گفتم: آقای کشتمند فراز و فرود زندگی به من آموخته است که دقیقاً منظور تانرا بفهمم. خوب حالا اگر اجازه بدهید پرسشی دارم.

گفت: بفرمائید، بفرمائید!

پرسیدم: شما باکدام مجوز حقوقی و قانونی کسانی را که با پاسپورت میروند و برمیگردند به تماشا میگذارید؟ دست و پاچه شد و عتاب‌آمیز به یکی از همکارانش گفت: «چرا به من گزارش نادرست دادید؟ آقای عثمان ادعا دارد که پاسپورت داشته است.» پنداشته بود که با چوبهای زیربغل از راه خامه فرارکرده ام!

افزودم: اگر بار دیگر چنین فرمایشی بود، ترجیح میدهم مصاحبه در زندان پلچرخی با من انجام شود. و چنین بود سلوک بلندپایگان حزب و دولت باکسی که آورده‌اید به خرچ «مقامات!» در هند تداوی شده است. این یک شوخی شرین است. روی مفتری و دروغگو سیاه!

چه بگوییم «کاندیداکادیمسین»؟ حتماً «نمی‌دانید» که اگر به جای شما فردی باکینه‌ای از اشغالگران و سگان شان در دل، با میهنفروش شش‌قاته‌ای چون اسداله کشتمند روبرو می‌شد، «سلوک» او چگونه بود مخصوصاً که فرد مذکور با او «زبان‌بازی» می‌کرد. حتماً «نمی‌دانید» که آن خاین فقط یاد داشت با فحاشی، رذالت و سبعیتی در خور هر سرخادی و شاگرد نجیب‌اله به جانش افتاده و سپس او را به پولیگون یا زندان پلچرخی می‌فرستاد. ولی شما نام خدا به زور

کی‌جی‌بی، با آن دژخیم، دعوای حقوقی راه انداخته به او طعنه زده و حتی او را «دستپاچه» می‌سازید! اگر این مسخرگی‌های تان بازهم کریدت بخشیدن غیرمستقیم به یاران خادی نباشد که چگونه ضمن تعهد کامل به «حقوق» و «قانون» مثل بچه آدم و یکپارچه ادب و انسانیت حاضر بودند حرف بشنوند و مقابل استدلالی منطقی حتی «دستپاچه» شوند، پس چیزی غیراز یاوه‌های شخصی به شمار نمی‌روند که با احساس نخستین ضربات افشاگری در عمر بی‌افتخارش، چملک شده، به هذیان‌گویی افتاده و عنان ارائه دلیل راکاملاً از دست داده است. حق هم دارید چراکه در سرزمینی فقیر با درصدی ناچیز باسواد، به داکتری رسیدید؛ به برکت پیوستن به کی‌جی‌بی و حزب عواملش در کشور، رئیس «فرهنگیان» پوشالی و نامزد وزارت و سفارت شده؛ کتابهای تان پیهم انتشار یافتند؛ از طرف هنرمندی معتبر «بازگوکننده‌ی حقیقت» نامیده شده و حالا هم **بعد از بی‌پدر شدن در ۸ ثور، مقالات تان با لقب پسندیده‌ی کلیه نمک‌خوران روس - «کاندیداکادیمسین» - در نشریات خاینان جهادی چاپ می‌گردند؛ و در کمال خونسردی و آرامش به بوییدن و لیسیدن سر و ریش جنایتکاران جهادی مشغول بوده و آنان را به آشتی و اتحاد جهت مقابله با قیام ملت دعوت می‌کنید...** و در همین اثناء، در همین اثناء است که ناگهان در آنطرف دنیا توسط مجله‌ای مربوط به تشکلی زنانه، سیمای واقعی تان به مثابه عامل قدیمی کی‌جی‌بی و نوکران افغانیش و فعلاً «فرهنگی»ای جهادی، بی‌نقاب شده و جایگاه تان خود بخود درکنار ببرک‌ها، نجیب‌ها، سلیمان لایق‌ها، اسداله‌حبیب‌ها، گلاب‌زوی ها، لطیف‌پدرام‌ها، نرشیرها، دستگیرپنجشیری‌ها، ظاهرطنین‌ها و... محرز می‌گردد. **عین صاعقه‌زدگی را رهنوردزریاب‌ها، واصف باختری‌ها، فاروق‌فارانی‌ها، داکترعسکرموسوی‌ها و سایر تسلیم‌طلبان سازشکار، حس می‌کنند. لیکن زعمای «فرهنگی» مزبور، با آنکه از درون می‌سوزند دم بر نمی‌آورند زیرا نسبت به شما هشیار اند و می‌دانند که تبر «پیام‌زن» بر چنان درزهایی در شخصیت و موضع سیاسی شان زده نشده که بتوانند با بکار گرفتن حربه‌ی «شعر» و «ادب» و توسل به اندام تناسلی شان به شیوه نگارگر و لطیف پدرام، خود را از سه کنجی برهانند.**

اما یک سوال:

آیا «سلوک بلندپایگان حزب و دولت» از زبان اسداله کشتمند، تا آخر همانطور «وحشتناک»، «اوباشانه» و «خانمان برانداز» باقی ماند یا اینکه اندکی فرق کرد و جایش را به دیدار با «رئیس جمهور در حضور خانم و فرزندانش» و اعطای کرسی وزارت و سفارت و... سپرد؟ اگر «سلوک» همرزم تان کشتمند را حمل به «روسفید»بودن تان در آن ایام نزد مردم می‌کنید، آیا «سلوک» بعدی اربابان کشتمند را با خودکه تا حد ملاقات هایی آنچنانی و ماموریت های خارجی تکامل یافت، دوران «روسیاه» بودن کامل تان نزد مردم می‌دانید؟ هر طوری که خود بفرمایید قبول است «نویسندهٔ چیره‌دست وطن»!

تف انداختن به خون داوود و دفاع از داوود!

و اما تعلق خاطر من به رئیس جمهور فقید و شهید افغانستان محمدداود.

این کاملاً درست است که من حنجره و قلمم را در دفاع از او گذاشته بودم. اگر زنده میبود بازهم همین کار را میکردم. از دید من مهمترین دلیل دوام جنگ و بحران در وطن ما، خلای نبود یک شخصیت با اعتبار سیاسی و محوری است. اگر محمدداود زنده میبود و یاکسی به ظاهرشاه مجال فعالیت و میانجی‌گری میداد این خلا پر میشد و برادرکشی پایان می‌پذیرفت.

دریک تماس انسانی و عاری از بی‌عفتی‌کلام، شما را در این باره به مباحثهٔ مطبوعاتی دعوت میکنم: تا سیاه روی شود هرکه دراوغش باشد!

در ذکر میهن‌پرستی آن بزرگمرد همین بس که با مشت کوبنده‌ای دهن برژنف را بست و در روز کودتای بنگله‌دیش که مجیب‌الرحمن و خانواده‌اش قتل عام شدند و خبر به مجلس وزرا رسید، محمدداود خطاب به اعضای کابینه اش گفت: «خوشا به حال مردیکه خود و خانواده‌اش را قربان وطنش بکند!» و همین کار راکرد.

لیکن از رابطهٔ خرابش با اکستریم های چپ و راست خبر دارم. آیا امکان ندارد که با زبان یک آدم مدنی، تربیت یافته و متعهد به فرهنگ و فضیلت انسانی انتقادات تانرا عنوان نمائید تا مردم بدانند که بر شما چه رفته است.

«کاندیداکادیمسین»، هرکسی که این قسمت نامه را بخواند، شما را شایسته تف بارانی هلاکت‌بار می‌داند وبس. چراکه پس از قتل قهرمان تان، نه تنها «راهش» را ادامه ندادید بلکه آنقدر بی‌پرنسیپ، نمک‌حرام، بزدل و فرصت‌طلب بودید که به مجرد کشته شدنش خود را زیرپای قاتلان میهنفروشش انداختید.

از یک جانب بسان یک «کوچکمرد» یا یک «نامرد»ی نمونه به «بزرگمرد» خود، به شکل فاحشی خیانت می‌ورزید و از جانب دیگر در مقام دفاع از او، ما را به «مباحثه مطبوعاتی» دعوت می‌کنید!

لاف نزنید، شما منحیث آدم کی‌جی‌بی و رژیم‌پوشالی و شخص داکترنجیب، قادر و حاضر به «مباحثه مطبوعاتی» با ما نیستید. **«مباحثه مطبوعاتی» با کسانی شما را مزه می‌دهد که ماسک شما را پاره نکرده و نکنند. از نظر ما حتی خیانت به خون**

«بزرگمرد میهنپرست» را هم که محکم بگیریم، شما تنها «بی‌عفت‌کلام» نه به مثابه مردی بی‌عفت نیز تثبیت می‌شوید. فرض بفرمایید ما هم با شما موافقیم که داوود یا ظاهرشاه «خلأپرکن» بودند و قادر به خاتمه بخشیدن «برادرکشی». حالا بازهم لگد به روی شما می‌خورد که خود را به قاتلان اولی و مخالفان دومی فروختید. درینمورد با ما جای «بحث» وجود ندارد؛ خود را به دار بزنید، خاک عالم بسر کنید و با خود «بحث» فرمایید که چرا با قبول مزدوری روسها و سگ های شان، به «بزرگمرد شهید» و ظاهرشاه با بی‌شرمی غریبی پشت کردید؟ آیا هنوز هم نمی‌توانید دریابید که «غش» در کی و «سیاه‌رویی» سزاوار کیست؟ زندگی و شخصیت شما مملو از افتخارات و سرخروییها است، افتخار و سرخرویی جور آمدن با اشغالگران، افتخار و سرخرویی وکیل و وزیر و رئیس انقلاب برگشت‌ناپذیر هفت ثور شدن، افتخار و سرخرویی نماینده فرهنگی و سیاسی دولت انقلابی هفت ثور درکشورهای خارج بودن و از همه‌ی آنها مهمتر اکنون هم افتخار و سرخرویی خدمتگزاری برای امیر برهان الدین ربانی را داشتن. پس در اعجوبه‌ای چنین مشبوع از افتخارات و سرخروییهای تاریخی کجا می‌توان خدا نکرده سیه‌رویی و غش سراغ کرد؟

راجع به «انتقادات» ما بر «بزرگمرد» باید متذکر شد که چند ماهی پیش از سقوطش، «راوا» بصورت غیرعلنی تأسیس گردید و در نتیجه در آن فاصله زمانی کوتاه، ما از دم و دستگاه فرسوده‌اش آسیب چندانی ندیدیم. **ما از مردم خود حرف می‌زنیم. «رابطه خرابش» با ما و این که بر ما چه رفت و چه نرفت مهم نیست، مهم اینست که شما روشن بسازید که اگر جاسوسی، سازشکاری و خیانت در ذات شما موجب نشد پس «برشما چه رفت» که خاطره‌ی «بزرگمرد میهنپرست» را با استفراغ تان بیامیزید؟** ما به آن فرزند خلف امیرعبدالرحمن و سردار هاشم خان و استخبارات مخوفش وکشتن هر گونه صدای آزادی و بعد سلطه‌ی داردوسته کودن و فاسد کودتاچی‌اش و دوری گزیدنش از مسکو به بهای زدوبند عمیق و گسترده با محمدرضاشاه و... چه «انتقاد» داشته باشیم چه نداشته باشیم، در هردو حالت حدود روسیاهی شماکاهش نمی‌یابد. ودر برابر عکس‌العمل او بعد از شنیدن خبر قتل مجیب‌الرحمن، اگر اثری از غیرت در شما وجود می‌داشت باید می‌گفتید: «بدا و نفرینا به حال منِ کاندیداکادیمسین که خود و خانواده‌ام را در راه خیانت به وطن، به اشغالگران و سگ های بومی آنان فروختم!»

همانقدر که حق و صلاحیت دفاع از نجیب و سایر جاسوسان کی‌جی‌بی برای شما محفوظ است، «طهارت» و حق دفاع از «بزرگمرد» راکسی داردکه به نوکری قاتلانش تن نمی‌سپرد.

قضیه مثل آفتاب روشن است آقای «دیپلمات». داوود «میهن‌پرستی» بود که با «مشت کوبنده‌ای دهن برژنف را بست» ولی شما روشنفکر میهنفروشی بودید که مشت کوبنده برژنف بر مردم افغانستان را بوسیدید بناءً شما سیه روی هستید. دیگر چه جای غالمغال است؟ در این زمینه «مباحثه مطبوعاتی» با ما، چقدر از زردرویی و حقارت شما خواهد کاست؟ این دست و پا زدنهای ناکام، بیشتر شما را در لجنی فرو می‌برد که از ثور ۱۳۵۷ در آن غوطه زدید.

قضیه مثل آفتاب روشن است آقای «دیپلمات». داوود «میهن‌پرستی» بود که با «مشت کوبنده‌ای دهن برژنف را بست» ولی شما روشنفکر میهنفروشی بودید که مشت کوبنده برژنف بر مردم افغانستان را بوسیدید بناءً شما سیه روی هستید. دیگر چه جای غالمغال است؟ در این زمینه «مباحثه مطبوعاتی» با ما، چقدر از زردرویی و حقارت شما خواهد کاست؟ این دست و پا زدنهای ناکام، بیشتر شما را در لجنی فرو می‌برد که از ثور ۱۳۵۷ در آن غوطه زدید.

لیکن مدعی ما همانطور که «رئیس جمهور» نجیب وکارنامه‌اش را یکسره «خوب» ندیده بلکه خواستار به «ترازوکشیدن» کارهای احیاناً «بد» او هم است، در مورد داوود نیز از این اصل دور نمی‌افتد:

> من اعتقاد ندارم که مرحوم محمدداود یک چهرهٔ آرمانی بود و دوران کارش خالی از عیب و نقص. دیگر لزومی ندارد که ازکیش شخصیت دفاع کنیم و از او تندیس بسازیم. حتی به این باور رسیده‌ام که کودتای ۲۶ سرطان بی‌لزوم بود و قبل از وقت. چه نهاد سلطنت بخصوص شاهان بی‌آزار و بالنسبه عادل در سنت اندیشهٔ سیاسی ما به نیکویی پذیرفته شده اند و تجربه نشان داده که جمهوری های کودتازاد، بدون پشتوانهٔ دموکراسی و پیش زمینهٔ عنعنهٔ آزادی های سیاسی به دیکتاتوری های نوع آسیایی می‌انجامد و چه بهتر که ما نه تنها در دورهٔ انتقالی حتی بیش از آن، برای استقرار یک مشروطهٔ پارلمانی برزمیم و شاه غیر دخیل در مسایل سیاسی را به عنوان یک سمبول وحدت ملی تائید نمائیم.

پس کمی بخود بیایید که نه تنها به داوود و ظاهرشاه بلکه به باور های خود نیز بیرحمانه خاین بوده‌اید. اگر چیزی به نام وجدان در شما بیدار می‌بود باید اعتراف می‌کردید که در جاسوس پیشگی، سست‌عنصری و فرصت‌طلبی جوره ندارید. زیرا با آنکه به «نهاد سلطنت و شاهان بی‌آزار» علاقمند بودید و با آنکه «جمهوری‌های کودتازاده» را منشأ «دیکتاتوری های نوع آسیایی» می‌دانستید، ولی وقتی کودتای ۷ثور از روی خون داوود و عده‌ای از اعضای خانواده سلطنتی ـ مجبوب تان گذشت و به زودی به اشغال کشور هم انجامید،

شمای همت و عزت باخته، بجای مبارزه با «جمهوری دموکراتیک» کودتازاده و روس‌زاده و اراذل‌زاده که در ستمکاری روی استبداد آسیایی را هم سفید کرد، به آن تسلیم شدید و در مقام مهره مهم «فرهنگی» و «دیپلماتیک» آن در لگدمال کردن مردم و مکیدن خون آنان، با روس‌ها و میهنفروشان دست یکی کردید.

حتی اکنون نیز آن طبیعت بی‌مسلکی و نوکر صفتی و پله‌بینی بر شما چیره است که بجای مبارزه برای «استقرار یک مشروطهٔ پارلمانی»، برای امیر برهان‌الدین‌خان ربانی می‌رزمید که از دهانش خون مردم می‌چکد.

اما گاندی‌جی وطنی، به جای شاه چرا «امیرالمؤمنین»، «امیربرهان‌الدین ربانی»، «امیریونس خالص»، «امیراسمعیل‌خان» و امیران نستوه و نازنین دیگر «تائید» نشوند که آسانتر است و نان‌آورتر و انشاأله به مدد قلم معامله گر شما و سایر «فرهنگیان» خادی - جهادی، در مدت کوتاهی، «سمبول وحدت‌ملی» چه که «سمبول وحدت» دنیا و آخرت شدنِ هر یک آنان هم کار دشواری نخواهد بود؟ این «امارت اسلامی مشروطه پارلمانی» به یقین خواست قلبی‌تان است که خجالت می‌کشید صریحاً آن را اعلام دارید.

نویسنده‌ی «چیره‌دست» در اولین اقدام برای جبران خیانتهایش به داوود، بر هرگونه شرم و ننگ و حیا با تهور شگفت‌انگیزی پانهاده، غول‌آسا چرخی زده و ناگهان درسهای تئوریک در باره داوود شناسی و داوود دوستی ارائه می‌دهد:

> و اما چرا محمد داود سزاوار پشتیبانی است؟ او در اصل از اعتبار عنعنی یک دودمان قدیمی سلطنتی برخوردار بود و اگر با خدعهٔ کودتاچی‌ها ساقط نمیشد احتمال داشت که مثل کمال‌اتاتورک، کشور را از دروازهٔ قرون وسطی باگذری بالنسبه آرام عبور دهد و زمینه را برای برپایی نظام پارلمانی چند حزبی آماده سازد. گفتنی است که دموکراسی بدون تربیت آدمهای واقعاً دموکرات ناممکن است و اگر نمی‌رنجید باید این آموزش را از شما شروع کرد.

خیلی خوب نویسنده‌ی خاین، نارفیق و ناصادق به پیشوای تان، باید برای چندمین بار موهای تان را بکنید، فرق تان را به دیوار بکوبید و خود را غرغره کنید که چرا به صاحب قدیمی تان به «بزرگمرد» و به «کمال‌اتاتورک» افغانستانی تان آنچنان ناجوانمردانه خیانت ورزیدید. زننده‌ترانیست که از یکسو ظرفیت‌های «اتاتورکی» و سایر صفات داوود را برمی‌شمارید و از سوی دیگر به همدستی با حزب میهنفروشی که او را کشت، می‌نازید! این از هیچ کسی ساخته نیست مگر اینکه به وسعتِ به نرخ روز نان خوردنش، وقیح باشد. راستی، کسی که از ذکر آنگونه خاطراتش از نجیب شرم نکند چرا باید از اینگونه صحبت درباره انسانی که به وی خیانت ورزیده، احساس سرافکندگی نماید؟

صحیح است داکتر صاحب، در گذشته‌های تلایی تان با تکیه بر اشغالگران و خاد و پولیگون و پلچرخی، آموزش «دولت خلقی» را خواستید از مردم ما شروع کنید و حال مشتاقید تا سوار بر ساطور خیانتکاران بنیادگرا و قلاده‌داران شان، «دموکراسی» را برای ما آموزش دهید! فقط کاش مرحمت نموده واضح می‌ساختید که شما در ماموریت تازه‌ی تان، کدام نوع دموکراسی را درس خواهید داد، دموکراسی «دولت خلقی»، دموکراسی داوودی زیر نظارت «رسول جان» ضبط احوالاتی، دموکراسی تاجدار یا دموکراسی «دگرجنرال امیراسمعیل‌خان امیر حوزه...»، دموکراسی «استاد»، دموکراسی «ناپلئون» یا همان فصل دموکراسی در کتاب «نظم‌نوین‌جهانی» را؟ ضمناً آیا اسداله حبیب، محمودفارانی، شهنوازتنی، رهنوردزریاب، اسداله کشتمند، سمندرغوریانی، سلیمان لایق، اسداله‌سروری، قومندان لطیف‌پدرام و دیگر «رجال» زنده در امر ترینگ دموکراسی دستیار شما خواهند بود؟

آیا داکتراکرم‌عثمان می‌تواند لچکتر از نرشیر نگارگر و لطیف‌پدرام شود؟

نویسنده باز هم شاخهای سرشانه‌اش را نادیده گرفته و می‌آورد:

> اگر آن عزیز یا عزیزان، مشتاق یک تبادل نظر (تاریخی - تیوریک) هستند متمنی است آن مباحث را به ترازو بکشند (البته با مراعات دقیق ادبِ تعاطی افکار) و الا در برابر آن فحش ها و افترااتِ غلیظ، صلاح نمی‌بینم که زبان به یاوه بکشایم، کماآینکه این دوستدار در کوچه‌های خوابگاه، چوک و چهارچته بزرگ شده و زبان کاغذپران‌بازها، کبوتربازها، مرغ‌بازها، و بودنه‌بازها را خوب بلد است.

«کاندیداکادیمسین» جان، لطفاً اینبار خوب بفهمید که عجالتاً از نظر ما مبارزه علیه خاینان بنیادگرا و روشنفکران و سروران شان، بنیادی‌ترین مسئله است. **مردم ما جهت منفجر ساختن ضحاک های جهادی و طالبی و «امارت»های استوار برکله‌منارهای شان، پیکار سختی در چند سنگر پیشرو دارندکه افشای با نام و بی‌ملاحظه‌ی روشنفکرانِ با سابقه خادی یا همکاری با روسها و رژیم دست نشانده و فعلاً «منور» و جهادی و طالبی شده، یکی از آن سنگرهاست که متأسفانه در حال حاضر چندان در خروش نیست و تنها «پیام زن» است که نمی‌گذارد این سنگر به دست دشمن افتد. پس چه پسند تان باشد یا نباشد،** چنانکه در جریان نبردمسلحانه‌ی مردم ما علیه میهنفروشان پرچمی و خلقی نباید و نمی‌توانستیم با آنان «بحث» و «تعاطی افکار» داشته باشیم و چنانکه امروز «تعاطی افکار» با مشتی میهنفروش بنیادگرا را مردود و

سی آی‌ای خریدار
اجنت های یتیم‌شده‌ی کی‌جی‌بی

خبرگزاری فرانسه در ۷ اپریل ۱۹۹۸ بر اساس هفته‌نامه «Focus» گزارش داد که «اجنت های آلمان شرقی سابق، اکنون در استخدام «سیا» درآمده اند و وزارت خارجه آلمان نسبت به این امر به وزارت خارجه امریکا اعتراض نموده و همچنین مراتب نارضایتی بن را در مورد امتناع «سیا» از معاینه و بررسی اسناد پلیس مخفی آلمان شرق (استاسی) که در ۱۹۹۰ در برلین به دست عوامل امریکایی افتاد، ابراز داشته است. متخصصان ضد جاسوسی آلمان معتقدند که «سیا» از آن آرشیف ها جهت ردیابی عمال «استاسی» که در آلمان غرب فعال بودند استفاده می‌کند تا آنان را به عنوان جاسوس به خدمت گیرد.»

CIA uses former East German agents to spy

BONN (AFP) — The Bonn government suspects that former East German secret agents which spied on it are still operat... day, for the ... Intelligence A... the latest edit... Focus...

THE NEWS April 7, 1998

«کاندیدا اکادیمسین»، فکر نمی‌کنیم با ما موافق نباشید که وقتی «سیا» به گماشتن اجنت‌های اقمار کی‌جی‌بی اینقدر علاقمند باشد، برای استخدام اجنت‌های خود کی‌جی‌بی ـ که پس از انفجار شوروی عموماً سرسبیل مانده اند ـ مطمئناً بهای بیشتری قایل بوده و است. البته روشنفکران «منور» شده نظیر نرشیرنگارگر و سایر مؤیدان و واعظان ارزان قیمت «نظم‌نوین جهانی» نیز از التفات و محبت خاص «سیا» بی‌نصیب نیستند اما بهر حال «کارمند شایسته»ی کی‌جی‌بی در زمینه «فرهنگ» جای خود را دارد، اینطور نیست «نویسنده توانا»؟

جهادی و طالبی باشند؟، ما این نکته را «به ترازو می‌کشیم» که شما هر قدر هم قیافه گاندی به خود بگیرید، موفق نخواهید شد برق طوق غلامبارگی و همدستی با کی‌جی‌بی و رژیم پوشالیش را در گردن تان پنهان دارید. با اینحال **اگر شما درز کلان کار با کی‌جی‌بی و رژیم پوشالی و همدلی با جنایتکاران بنیادگرا و مطبوعات بویناک شان را در پشت و پهلوی تان نمی‌داشتید، ما از اولین کسانی می‌بودیم که از آموزش شما استقبال می‌کردیم. مخصوصاً با اشتیاق به «بحث» در باره داستانهای تان می‌پرداختیم و سعی می‌کردیم شما را وادرایم تا خون و رنج و مقاومت مردم ما در زمان اشغالگران روسی و سگ های زنجیری آنان و در زمان لاشخوران بنیادگرا و روشنفکران اجیر آنان و پیروزی محتوم نبرد بر ضد این جنایتکاران مذهبی بیگانه پرست را، در داستانهایی جذاب و پرمایه بیان نمایید.** و وعده است که هر زمانی هم که شما و شرکاء رندیها و وقاحتهای شناخته شده را یکسو گذارده، گذشته‌ی خود را «از جان جان» تیرباران کرده و از ادامه وظیفه‌ی خیانت‌آمیز «تئوریسن» بنیادگرایان بودن استعفاء دهید، برای ما منحیث «اهل پژوهش و تحقیق»، واجد «طهارت» راه انداختن مباحث مختلف و دعوت ما و امثال ما در آن هاخواهید بود. در غیر آن ما خواهیم بود و محکم گرفتن دُم وابستگی و بندگی شما به کی‌جی‌بی، پوشالیان و بنیادگرایان و مالکان شان.

ولی آنجایی که ما را از بلد بودن تان با زبان کوچه های کابل می‌ترسانید، بنظر می‌رسد باز به کاهدان زده‌اید! کاغذپران‌بازها و کبوتربازهاومرغ‌باز و بودنه‌بازهاممکن‌است زبان «اهل پژوهش و تحقیق» را بلد نباشندامااغلب «مرد» هستند و سخت ضد بیگانه‌پرستی و بکارگرفتن زبان هرزه در برابر زنان. درست نیست که شما زبان هتاک خودرابه حساب آنان بگذارید. **در این زمینه شما خودکفا هستید «کاندید اکادیمیسین»، زبان شما بیست سال زبان خاد بود و اکنون هم زبان «برادران» جهادی را تمرین می‌کنید. اگر مایلید کسی را از بدزبانی خود بترسانید بهتر است به همین سرمایه خادی ـ جهادی تان اتکاء نمایید که از دور بوی خون و ترور و بی‌ناموسی می‌دهد و می‌تواند افرادی را به وحشت اندازد. پس نه برما منت گذارید و نه با**

خاینانه می‌دانیم، به «مباحث تئوریک ـ تاریخی» شما نیز که از گورستان عوامل کی‌جی‌بی و پوشالیان نشئت گرفته و در خدمت آرایش چهره‌ی جانیان بنیادگراست، نمی‌توان ارزشی قایل شد. ما تا هر مدتی که ایجاب کند، شخصیت وگذشته وکارنامه شما وامثال شما را «به ترازو می‌کشیم» ولی آن «مباحث» تان را سمندرخان غوریانی، نرشیرنگارگر، داکترهاشم خان صاعد، داکتر رسول‌رحیم، داکترحسن‌کاکر، داکتر روان‌فرهادی، داکتروروستارتره کی ها و «برادران» دیگر، «به ترازو می‌کشند» که هم شما را مزه می‌دهد و هم آنان را چراکه علی‌الرغم «اختلاف»های لطیف دانشمندانه، گل یک باغ هستید و پاسدار «اکادمیک» فاشیست‌های دینی و در عینحال دشمن هار «راوا» و «پیام‌زن». علاوه بر این گفتیم که شما این مصاف‌طلبی‌ها را برای بازارگرمی تان عنوان می‌نمایید و به مثابه یک خاین به داوود، یک نوکر کی‌جی‌بی و یک دلال فرهنگی جنایتکاران جهادی، جرأت ندارید به «مباحثه» با ما و سایر نیروهای آزادیخواه بپردازید. ما مجدانه این مسئله را «به ترازو می‌کشیم» که نویسندگان، شاعران، «اهل پژوهش و تحقیق»، بروکرات ها و «دیپلمات»هایی که دیروز خود را به روسها و پوشالیان عرضه داشتند و امروز دعای سر خاینان بنیادگرا را می‌کنند، چگونه می‌توانند منجی مردم در تنور

ترک عادت، خودآزاری کنید. از «فتح» و «میثاق خون» و «مجاهد» و «شهادت» و «اتحاداسلامی» و... نوردیده‌ی تان لطیف‌پدرام و نرشیر «دانشور» تان پس نمائید که چنانچه آورده اید، واقعاً بینی تان از بریدن خواهد بود. افشاگری های ماکه آنها را «فحش و افترآت غلیظ» می‌خوانید علیه شما و شرکاء ادامه خواهد یافت، ازینرو بفرمایید، ببینیم آیا بالاتر از آن نشریات و دو فرد بی‌عفت خادی ـ جهادی، چیزی در انبان دهن‌پارگی و فحاشی ضد زن تان دارید که نه علیه جنایتکاران اخوانی بلکه علیه ما باد کنید؟ آیا می‌توانید ثابت نمایید که لچکتر و زبان‌دریده‌تر از نرشیرنگارگر و لطیف‌پدرام هستید؟

> ما تا هر مدتی که ایجاب کند، شخصیت وگذشته وکارنامه شما و امثال شما را «به ترازو می‌کشیم» ولی آن «مباحث» تان را سمندرخان غوریانی، نرشیرنگارگر، داکترهاشم‌خان صاعد، داکتررسول‌رحیم، داکترحسن‌کاکر، داکتر روان‌فرهادی، داکترروستار تره کی ها و «برادران» دیگر، «به ترازو می‌کشند» که هم شما را مزه می‌دهد و هم آنان را چراکه علی‌الرغم «اختلاف»های لطیف دانشمندانه، گل یک باغ هستید و پاسدار «اکادمیک» فاشیست‌های دینی و در عینحال دشمن هار «راوا» و «پیام‌زن».

استاد «نرشیر» و «کاندیداکادیمسین» دو روح در یک بدن

استاد «نرشیر» به خاطر «حلال» کردنش مقابل بنیادگرایان «معراج مؤمن»اش را هر طرف غرید و اکنون همسنگر برکتی شده‌ترش به شیوه و در سطح «ساواک محمدرضاشاه» و «ساواک جمهوری اسلامی ایران» و «خاد برادران قیادی» جان می‌کند تا درست مثل او با کنایه‌زدن های کودکانه به رهبران قدیم چین و روسیه و... ولجن‌پاشی بر تاریخ ملل معین، خود را هرچه بیشتر کار آمد و فدایی جنایتکاران بنیادگرا و اربابان جهانی آنان رکلام کرده، به دلخواه خودش نسبت‌هایی به ما داده و سپس جهادی‌وار از ما مؤاخذه کند:

> و اما چه شد که شما محتاج سلطنت شدید؟ ـ مگر چند سال قبل با تولا به رهبر کبیرماؤتسی‌تونگ نمی‌گفتید که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ خارج می‌شود!»!

کی و درکجا «محتاج سلطنت» شده ایم؟ ما درکنار اعلام ضدیت خود با سلطنت و سلطنت‌طلبان، به منظور نمایاندن میزان کین و نفرت مردم به رهبران پوشالی و بنیادگرای شما گفته ایم که حتی سگ ظاهرشاه هم بر تمامی آن تبهکاران شرف دارد. ما کی و درکجا آن حرف مائو را آورده‌ایم؟ مگر دروغگویی و تحریف به سبک خادی و جهادی شاخ و دم دارد آقای اکرم عثمان؟ البته **تاریخ به صحت آن حکم گواهی داده است. چه دلک فعلاً گاندی شده‌ی شما بخواهد یا نخواهد. این تقدیس قهر و خشونت نیست. ما می‌خواهیم قهر و خشونت یکبار و برای همیشه از جامعه رخت ببندد. اما این امری عینی است که آرزوهای خوش ما متأسفانه آن را تغییری داده نمی‌تواند. تاریخ ثابت کرده است که بخصوص در کشورهای استبدادزده و فاقد دموکراسی، «قدرت از میله‌ی تفنگ خارج می‌شود»، به تاریخ فقط سه دهه اخیر کشور خود بنگریم. آیا قدرت را «داوود بزرگمرد» با میله‌ی تفنگ تصاحب کرد یا «به لبخند نشستن شگوفه های بادام و سیب و آلو زیر گرمای ملایم بهاری»؟☆ یادتان هست که همقطاران میهنفروش پرچمی و خلقی شما قدرت را چطور غصب کردند با میله‌ی تفنگ یا با «مباحث تئوریک ـ تاریخی»؟ بالاخره از ۸ ثور به اینسو وضع چگونه است، آیاگرگان بنیادگرا با تکیه به میله‌ی تفنگ به «امارت» رسیده و آن را با میله‌ی تفنگ مثل مردمک چشم حفظ می‌کنند یا با ذکر در مسجد ها و با «معراج مؤمن» و نوشته های شما در «امید» و «آفتاب»؟** شما و سایر «فرهنگیان» که با بنیادگرایان در زدوبند اید اگر هزاران بار بیشتر از این از «مدرنیته» و «دموکراسی» در پرتو «نظم‌نوین جهانی» گپ زده و مردم را به تمکین در برابر «امیران» فرابخوانید، فایده نخواهد داشت. **مردم می‌بینند که این خاینان که حتی به قول لخدربراهیمی نماینده ملل‌متحد، تعداد مجموعی شان به ۵۰ هزارنفر نمی‌رسد، تنها و تنها به اتکای کشورهای دیگر و زرادخانه‌ای سنگین است که به ستمگری و بی‌ناموسی علیه توده‌ها سرگرم بوده و زبانی جز زبان گلوله نمی‌شناسند. سلاح مایه حیات این جنایتکاران است و به همین علت تا آخر سینه از آن برنمی‌گیرند. و قیام مردم برای آزادی و دموکراسی فقط روزی به پیروزی واقعی نایل خواهد شد که خاینان بنیادگرا از «مایه حیات» شان محروم گردیده و چون سرسختی می‌کنند، باید راکت در دهان شان جا داد که بعد هم لطیف‌پدرام و نرشیر و رهنوردزریاب و شما وغیره «فرهنگیان» در رثای آنان خون اشک تان را در قالب آخرین شعر ها و داستانها و نوشته‌های «پژوهشی و تحقیقی» جاری سازید!**

☆- از کلمات نغز داکتراکرم‌عثمان در نوشته «جنگ یا صلح؟ کدام یک؟» «آفتاب»، شماره ۱۷

جواز آزادی و دموکراسی در دست اجنت کی جی بی!

«دیپلمات» نان و نمک شده با کی جی بی بنابر ضرورت اجرای اکت گاندی، تطهیر «رئیس جمهور» و کسب مقام اول در مسابقه تحریف و دروغ، می پرسد:

حالا چه شد که سرلوحهٔ مجلهٔ تان با مقولاتی چون آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی زیب و زینت یافته است؟ چنین کذبی، خاطرهٔ حفیظ اله امین را در دو ماه آخر زمامداری‌اش تداعی می‌کند که شبهنگام نوراحمداعتمادی، محمداسمعیل مبلغ، مجیدرشید، زرغون، طاهربدخشی و دیگران را در پولیگون پلچرخی به چوبه‌ای اعدام می‌بست و فردا دم از آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی میزد. آیا این وجه مشابهت را قبول دارید؟ - شاید بگوئید که: ماکجا به حکومت رسیدیم که به قتل این و آن دست میزدیم؟ این درست. اما در جهانبینی و منظر دور و نزدیک مقاصد تان، تصاحب قدرت از راه قتل عام یا به تعبیر دیگر انقلاب قهرآمیز، نهفته بود و اگر به غصب قدرت سیاسی نایل می‌شدید شکی ندارم که سگها و گربه‌ها را نیز چپه نعل میکردید. مگر شما و «خمرهای سرخ» از آبشخور ایدیولوژیک و اعتقادی واحدی سیراب نمی‌شوید؟ مائوایزم جزاین چه می‌تواند تعبیر شود؟ - حالاکه چین «تین سیائوپینگ و جیانگ‌زیمین» به درک تازه‌ای از حقایق جهانی رسیده است بزعم شما شده است سوسیال‌امپریالیست! اما شماکماکان در پی غلط خوانی تاریخ هستید و از هیچ تحولی عبرت نمی‌گیرید.

اگر آن «مقولات» در سرلوحه‌ی نشریه‌ای از رفقای خادی تان قرارگیرند زیباست ولی از ما «کذب»؟ چرا؟ به خاطر آنکه به زعم شما ما «مائوئیست» هستیم و «مائوئیست»ها هم شعاری جز «قدرت از لوله‌ی تفنگ خارج می‌شود» نمی‌شناسند؟

گویا سطح آگاهی سیاسی شما هم قابل تعریف نیست. به معلومات تان که مائو هم در نهایت راهی که برای انقلاب چین ترسیم می‌کرد غیراز آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی را نمی‌دید (نقطه تلاقی ما با افکار مائو! ثبتش کنید به برادران جهادی و طالبی و صاحبان شان راپور بدهید!). قانون اساسی ظاهرشاه نیز از آنها عاری نبود و رهبران شما از تره کی تا نجیب هم از آنها دم می‌زدند. لیکن برداشت هر یک از آن مفهوم‌ها کاملاً متفاوت بوده وهست. همانطوری که شما و شرکاء زیرنام «فرهنگ» می‌خواهید خاینانه‌ترین سیاستها را آب کنید، سؤاستفاده از مقولات سه گانه نیز برای تان دشوار نیست.

مثلاً تا آنجایی که ما دیده‌ایم «معراج مؤمن» و نامه نرشیر به «پیام‌زن»، «شمعی در شبستان» رهنورد زریاب، مصاحبه متعفن واصف باختری در بزم فاروق‌فارانی، مقاله «عاصی، شعر و جامعه» داکترعسکرموسوی، نامه حاضر شما وغیره در حقیقت مانیفست بیعت تسلیم و همکاری بدون قید و شرط به بنیادگرایان به شمار می‌روند که در آنها ضمن مطرح ساختن بوغمه‌ای «مائوئیزم» و تاختن جهادی برآن،* سه مقوله را در قباله خود و رفقا می پندارید.

البته شما حق دارید چاشنی ضد مائو و ضد شعله را بی‌ربط و خنده‌آور در «معراج مؤمن» نامه‌های نثری خود بگنجانید تا هر چه بیشتر در برابر بنیادگرایان و ولی‌نعمتان شان دلربایی نمایید. و در خدمت همین دلربایی است که به «پیام‌زن» اجازه نمی‌فرمایید آن شعارها بر سرلوحه‌اش بدرخشند و اگر چنین دیدید «پای» تعجب به دندان می‌گیرید و به یاد یار مقتول و لته‌پاک‌شده‌ی شان حفیظ اله امین می‌افتید!

حق این است که وقتی ملاحظه گردد عامل قدیمی کی جی بی، نماینده خاص داکترنجیب‌الله و ایدئولوگ امروزی بنیادگرایان خود را متولی آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی می‌داند، دل آدم بد می‌شد و به خاطر اینچنین آلوده شدن سه مفهوم، به کار ببرد آن ها را کنار می‌گذاشت. اما چه میتوان کرد که آن سه مفهوم بزرگ گناهی ندارند و خباثت در برخی از آدمیان است. ■

بقیه در شماره آینده

---

* - رد گفته‌های دیگر «کاندیداکادیمسین» در مورد مائو و نظراتش... که در قاموس خاینان بنیادگرای وطنی هم اینقدر ابلهانه و مبتذل معنی نشده - نه می‌ارزند و نه کار ماست. فقط می‌خواهیم به او و هم‌مسلکانش یاد دهانی کنیم که خادی‌ها و بنیادگرایان و شیردهندگان آنان را مانده و پاچه «مائوئیزم» را گرفتن آنهم به سبک و لحن و در سطح «علمای‌کرام» جهادی و طالبی، برعکس شهوت داکتراکرم عثمان و سایر اراکین خادی بنیادگرایان، به جاذبه «مائوئیزم» و هر «ایزم» دیگر ضدبنیادگرایی در کشور ما خواهد افزود.

«ادبیات کودکان» و کودکان •••

وضع واقعی افغانستان را به خود نمی‌دادید و می توانستید بفهمید که **امروزه علت «دلمرده‌گی و دلزده‌گی» نودونه‌درصد کودکان محروم و ناشاد و نامراد وطن تان را نه آن «نقطه متضاد» بلکه رنج بی‌پدر و بی‌مادر و بی‌سرپرست شدن و گرسنگی و عریانی و بی‌پناهی و بیکاری و سرنوشت تار و وحشتناک آنان تشکیل می‌دهد. دیروز خاینان جهادی پدر و برادر و هست وبود شان را از آنان گرفتند و امروز خاینان طالبی مادران شان را در اسارت نگهداشته و چنان توهین‌هایی به آنان روا داشته و شلاق‌کش شان می‌کنند که کابوس دوران دژخیمان جهادی در آنان زنده می‌شود. دیگر در رویاهای کودکان ما کتاب و قلم و مکتب نه بلکه یک وقت نان شکم سیر و یکدست لباس و چند افغانی در ازای یک روز جان‌کنی و امثال آنها راه دارند. یاد قاتلان پدران یا برادران و یا مورد تجاوز قرار گرفتن مادران و خواهران معصوم شان توسط «قهرمانان اسلامی»، خواب از چشم آنان می‌رباید. آنان صرفنظر از دوران پوشالیان، طی ۶ سال اخیر داغها و ضرباتی خورده اند که در دنیا نظیر ندارد.**

پس اگر مطلب را خلاصه کرده باشیم، هرگونه ادبیاتی و نوشتن برای کودکان ما بی‌ارزش، گمراه کننده و خیانت‌آمیز خواهد بود اگر کودکان ما را با زبانی مناسب، به وضع واقعی در کشور و به بیزاری از و نفرین به جلادان جهادی و طالبی رهنمون نباشد و آنان را برای ساختن افغانستانی دموکراتیک و رها از لاشخواران بنیادگرا مصمم نسازد. طبعاً این مسئله برای ادبیات غیرکودکان نیز مطرح است ولی بدبختانه از آنجایی که تقریباً کلیه نویسندگان سر در آبشخور پوشالیان یا جنایتکاران بنیادگرا دارند، نوشته‌های آنان هم تنها می توانند خلاء«ادبی» پوشالی مشربان و بنیادگرازدگان را پر کنند. و اگر همین نویسندگان خودفروخته، ناگهان رو به سوی کودکان کرده و برای آنان به قلمفرسایی بپردازند، در واقع زنجیرهای سیاه دیگری بر ذهن کودکان ما لنگر خواهد انداخت و آنان را جز به تمجید از افکار و اعمال پلیدترین خیانتکاران این سرزمین، به سوی ارزش‌های آزادی، دموکراسی، عدالت، پیکار و مبارزان جانباخته‌ی این ارزش‌ها، نخواهد کشاند. عدم وجود یکچنین ادبیاتی جهادی یا طالبی یا پوشالی بوی، هزار بار به از وجود آن است. بُعد مصیبت را زمانی می‌توان حدس زد که فرضاً عنصر حقیر و سازشکاری چون رهنوردزریاب که از لقب «کارمندشایسته فرهنگ»ش خجالت نمی‌کشد یا داکتر اکرم‌عثمان که از تفاخر به دیدارش با نجیب «در حضور خانم و فرزندانش» عار نمی‌کند یا حسین‌فخری که داغ میهنفروشی را علناً در پیشانی دارد، رخ به نوشتن برای کودکان نمایند! اگر ستمکاران خاین بنیادگرا با گلوله و خنجر مغز کودکان ما را نشانه رفتند، این دلالان قلمدار جلادان مذکور، با قلم بر مغز پاک آنان هجوم خواهند برد. این شیر پوشالیان خوردگان جهادی در بهترین حالت طوری خواهند نوشت که دستورالعملش را آقای معروف ارائه می‌کند:

> ستم بزرگی را که یک کودک یتیم و فرزند فقر در این محیط تحمل میکند دردی است که حتی با بیان آن زبان میسوزد ولی با همه این مشکلات باید ادبیات کودکان از جنگ سوا گردد البته این وظیفه نویسنده‌گان و ادیبان ماست که درد و اندوه جاری را چگونه در آثار شان ثبت تاریخ کنند.

آقای معروف کاش واقعاً وجدان‌تان نمی‌خوابید و از بیداد بی‌مانند جانیان بنیادگرا بر بزرگسالان و خردسالان این وطن داغدیده، نه تنها زبان تان می‌سوخت که دست تان هم فلج می‌شد و استعداد تان خشک و آن مجله‌های «سحر» و «مرجان» را برای جهادیان و خانواده‌های نامحترم آنان انتشار نمی‌دادید تا دکان دیگری هر چند کم‌عمر، برای چند «فرهنگی» پرچمی یا خادی - جهادی برای آب کردن آنهمه نوشته‌های سوپر مبتذل شان باز نمی‌شد.



نوشتن درباره کودکان و برای کودکان بدون شناخت و بهره گیری اصلی از تفکر و اسلوب کار صمدبهرنگی، فاقد ارزش خواهد بود.

و حالا شما بدون درسگیری از آن دوره‌ی بی‌افتخار - دوره‌ی بی‌افتخارتر وشرم‌آگین‌تراز زمان معاونیت مجله سباوون، بازهم زبان‌تان را می‌گیرید و نمی‌گویید که آن درد کودکان برباد رفته‌ی ما که حتی بیانش «زبان را می‌سوزد» چگونه باید بیان شود. چراکه شما کار مفید و ارزنده‌ای انجام داده اید اگر به همین قدر شعور و شهامت هم دست یافته و بگویید «درد زبان سوز» مذکور دردی نیست که آن قلم‌بدستان بی‌دل و بی‌کینه و بی‌زبان مقابل جنایتکاران بنیادگرا را صلاحیت و یارای بیانش در قالب داستانها و شعر های ارجمند باشد. زیرا آن نویسندگان و شاعرانی که نخست با پوشالیان و خاصه با بنیادگرایان به طرزی روشن، قاطع و از موضعی دموکراسی خواهانه خط وبرید نکرده باشند، هرگز قادر نخواهند بود با آثار شان منشأ شور و آگاهی و امید برای کودکان محروم ما گردند. قبل از هر گونه بحث و



آخ،
از عمق کثافت،
لقمه‌نانی
میوه‌ای گندیده
کاغذی تر نشده
کاش سربدر کند،
سهم هر روزه‌ی من.
تا به کی
لقمه‌ای نان
میوه‌ی بی‌عیبی
یا که بوجی پر از کاغذ
خواب و رؤیای من است؟!

ف. سینجر

اظهارنظر روی ادبیات برای کودکان و یا ادبیات بطور کلی، باید براین نکته - طرد بنیادگرایان - تأکید صورت گیرد، نکته‌ای که عوامل خادی - جهادی و نمایندگان جریان تسلیم‌طلبی و سازشکاری به شدت از آن ترسیده و با تمام نیرو می‌کوشند مکتوم و مدفون باقی مانده و هیچگاه مطرح نشود.

باز هم بر مبنای همان شیوه تفکر «مرجانی» و «سحری» است که نویسنده فتوا می‌دهد:

ادبیات کودکان باید براساس مصالحت و مفاهمه و آرامش و همزیستی بنیاد گذاشته شود.

چرا؟ چرا باید به کودکان ما که قلب پدران و برادران شان را گلوله آدمکشان خادی یا بنیادگرا شکافته و بر عفت مادران و خواهرکهای شان دست برده و آنان را بی‌پناه و بی‌چیز و آواره‌ی کوچه‌ها و دوست زباله‌دانها ساخته اند، گفت که باز هم راه صبر پیش گرفته و با آن خاینان جنایت‌پیشه زندگی‌ای «براساس مصالحت و مفاهمه» اختیار کنند؟ چرا کودکان نباید بدانند که کی‌ها به آنان این همه خیانت و جفا روا داشته اند و چرا نباید طوری بار آیند که وقتی بزرگ می‌شوند، این طاعونی را که شناخته اند، اجازه ندهند بار دیگر عودکرده و مردم و میهن شان را با خون و خیانت و رذالت بیآلاید؟ چرا نباید طوری بار آیند که به خاطر پاکی و شکوفایی میهن شان روی مجازات تمامی جنایتکاران پافشاری ورزیده و فقط پس از تحقق این امر، به «مصالحت و مفاهمه» با بقایای آن باندهای خاین و شریر که دست شان به خون و خیانت و بی‌ناموسی آلوده نباشد، بیاندیشند؟ همین مقدار دروغ و ریا و فریب خاینانه که بنام دین و شریعت به خورد کودکان داده شده تا به «رهبران جهادی» سلام کنند، کافی نیست که باز هم برآنان چشم کشیده و از گوش شان بگیریم که مبادا نسبت به خاینان به وطن و مردم سخت گیرند و از راه «مصالحت و مفاهمه» دور بیفتند؟

کودکان ما آنقدر زجر و دهشت و تیره‌بختی دیده اند که موعظه‌های میان‌تهی و غیرواقعی از قبیل «مصالحت و مفاهمه» با جنایتکاران را خریدار نخواهند بود زیرا در درستی، صداقت و مفیدیت آنها شک خواهند کرد. آنان وقتی کودکان فلسطینی را می‌بینند که بیهراس از گلوله و زندان، هیچ که نشد با غولک و پراندن سنگ بر دشمن می‌تازند، هزار بار روشنتر و صریحتر راه نیل به رهایی و مبارزه با دشمن بومی میلیونها بار کثیفتر و خون آشامتر از دشمن فلسطینیان را می‌آموزند. قهرمانان آنان «کودکان سنگ» فلسطینی است و نه فرزندان جنایت‌پیشگان بنیادگرا که در مدارس غرب زیر نظر صاحبان پدران شان، برای تسلط بر افغانستان و تقدیم آن به این و آن کشور معین غربی در چپه گرمکی دیگر و فصلی دیگر تعلیم می‌بینند. شما بیهوده می‌کوشید کودکان محروم ما را با کودکان خلف بنیادگرایان آشتی دهید.

بهرحال، **شما آقای آصف‌معروف با جمعی از دوستان خادی - جهادی و سیاست سازشکارانه‌ی تان مقابل بنیادگرایان چه در عرصه ادبیات کودکان و چه سایر عرصه‌ها، یک طرف ایستاده اید و ما با سیاست پیکار قاطع و تا به آخر علیه بنیادگرایان در هر عرصه، در طرف دیگر. روزگار به همین منوال نخواهد ماند. زمانی که حباب کر و فر دم و دستگاه خون و خیانت بنیادگرایان جهادی و طالبی بترکد، شما احساس تنهایی و واماندگی خواهید کرد. تنهایی و واماندگی کشنده‌تر و ذلتبار از هنگام سقوط رهبرتان داکتر نجیب.**

به دیگر بخش های مقاله لازم نیست پرداخته شود چون بسیار شبیه نوشته های شاگردان مکاتب «مقاله درباره بهار» و «وظایف جوانان در اجتماع» اند.

مطلب را با آوردن نقل قولی از صمدبهرنگی به پایان می‌بریم نویسنده‌ای که بدون سرمشق قرار دادن زندگی و کارش، نتیجه‌نهایی نوشتن درباره ادبیات کودکان و مسایل مربوط به آن، فقط به تمرین انشای کودکان «ادبی» مانند خواهد بود و نه بیش. البته **آصف‌معروف‌ها بدانند که صرفاً باگنجاندن نقل قول از صمد، نوشته‌های شان اعتباری دروغین و ظاهری خواهند یافت مگر اینکه قبل از همه به طرد و دفع ریشه‌ای شیوه‌ی تفکر پوشالی و خادی ـ جهادی از خود نایل آمده باشند.**

صمد بهرنگی با اشاره به ادبیات کودکان می‌نویسد:

«دیگر وقت آن گذشته است که ادبیات کودکان را محدود کنیم به تبلیغ و تلقین نصایح خشک و بی‌بروبرگرد. نظافت دست و پا و بدن، اطاعت از پدر ومادر، حرف‌شنوی از بزرگان، سروصدا نکردن در حضور مهمان، سحر خیز باش تا کامروا باشی، بخند تا دنیا برویت بخندد، دستگیری از بینوایان به سبک و سیاق بنگاههای خیریه و مسایلی از این قبیل که نتیجه کلی و نهایی همه‌ی اینها بیخبر ماندن کودکان از مسایل بزرگ و حاد و حیاتی محیط زندگی است.

آیا نباید به کودک بگوییم که در مملکت تو هستند بچه‌هایی که رنگ گوشت وحتی پنیر را ماه به ماه و سال به سال نمی‌بینند؟ چراکه عده‌ی قلیلی دلشان می‌خواهد همیشه "قاز سرخ شده در شراب" سر سفره شان باشد. آیا نباید به کودک بگوییم که بیشتر از نصف مردم جهان گرسنه اند و چراگرسنه شده اند و راه برانداختن گرسنگی چیست؟

آیا اطاعت از آموزگار و پدر و مادری ناباب و نفس‌پرست که هدفشان فقط راحت زیستن و هر چه بیشتر بی‌دردسر روزگارگذراندن و هر چه بیشتر پول درآوردن است، کار پسندیده‌ای است؟

چرا دستگیری از بینوایان را تبلیغ می‌کنیم و هرگز نمی‌گوییم که چگونه آن یکی "بینوا" شده و این یکی "توانگر"؟

ادبیات کودکان نباید فقط مبلغ "محبت و نوعدوستی و قناعت و تواضع" از نوع اخلاق مسیحیت باشد. باید به بچه گفت که به هر آنچه و هر که ضد بشری و ضد انسانی و سدراه تکامل تاریخی جامعه است کینه ورزد و این کینه باید در ادبیات کودکان راه بازکند.» ■

رابطه جنایتکاران جهادی با اسرائیل

ما همیشه گفته ایم که وقتی برای بنیادگرایان پای منافع نظامی و اقتصادی شان پیش بیاید از زدوبند با هیچ دولت و دستگاه جاسوسی روگردان نخواهند بود. اگر کسانی می‌پنداشتند که شاید این خاینان به یگانه دولتی که متوسل نشوند، اسرائیل خواهد بود، اشتباه می‌کردند. اسرائیل هر مخالفت با صهیونیزم و فاشیزم را ضد یهودیت می‌نامد و خاینان جهادی نیز هر مخالفت با تروریزم و بیشرافتیهای شان را ضد اسلام عزیز و شریعت‌محمدی! راستی چرا این دو طرف تاکنون از هم دور مانده بودند؟

در ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۷ روزنامه‌های پاکستان خبر زیر را در صفحات اول خود آوردند:

«براساس نوشته روزنامه اسرائیلی Ua-Aretz منتشره تل اویو، سفارت افغانستان در مسکو که هنوز در دست افراد وفادار به "ائتلاف شمال افغانستان" است، اخیراً طی دعوتنامه‌ای از سفارت اسرائیل خواهش کرده بود تا نماینده‌اش را جهت ابراز تسلیت رسمی به مناسبت مرگ غفورزی صدراعظم "ائتلاف" به افغانستان بفرستد.»

روزنامه علاوه می‌کند که دعوت از اسرائیل انکشاف مهمی به شمار رفته و مبین آرزوی شدید "ائتلاف" برای برقراری رابطه دیپلماتیک با اسرائیل می‌باشد.

به دنبال آن دولت اسرائیل به سفارتش در مسکو هدایت داد تا دعوت را بپذیرد. حال باید منتظر بود و دید که طالبان چگونه در تماسگیری با اسرائیل از برادران جهادی پیشی خواهند جست. البته مشروط برآنکه یاسرعرفات پیشدستی نکند و چنانکه معرف گلبدین درین و آن مجمع عربها بود، اکنون به تأیید و تکریم طالبان همت نگمارد. ■

اسرائیل در ازای میدان هوایی بگرام از مسعود پشتیبانی می‌کند

داکتر جاسم تقی از نویسندگان طرفدار بنیادگرایان، در روزنامه «فرنتیرپست»(مارچ ۱۹۹۵) طی مقاله‌ای با عنوان بالا از قول یکی از رهبران طالبان نوشت: «اسرائیل به مسعود وعده کرده که در ازای سپردن میدان هوایی بگرام به او کمک خواهد کرد تا حاکمیت ملیشاهای طالب را درکابل ساقط سازد. اسرائیل در نظر دارد تا از میدان هوایی مذکور به منظور منهدم کردن فابریکه راکت‌سازی هستوی پاکستان در خوشاب و نیز حملات پیشگیرانه علیه تاسیسات هستوی و راکتی ایران استفاده کند... روسها نیز در همدستی با اسرائیل می‌خواهند قدرت فزاینده‌ی طالبان و «خطرهستوی» از سوی اسلام‌آباد را مهارکنند.»

در مقاله اضافه می‌شود: «گوریلاهای اسلامی که در سالهای ۸۰ علیه اردوی شوروی جنگیدند از طرف سی.آی.ای. حمایت می‌شدند. احمدشاه مسعودکه یکی از چهره‌های بسیار موثر مجاهدین در برنامه سری سی.آی.ای. به شمار می‌رفت، اکنون دنباله رو سیاست مسکو است.» ■

گزارش‌هایی از سرزمین...

گفتم: «هر چه است اما امنیت وجود دارد.»

با خنده‌ای که از آن تمسخر، درد و رنج می‌بارید ادامه داد: «برادر اگر امنیت باشد زنان مردم توسط افراد نامحرم در سرک لت وکوب نمی‌شوند، نصف شب بدون اجازه به بهانه ویدیو و تلویزیون داخل خانه‌های مردم نمی‌شوند، مردم را بخاطر اینکه سلاح دارید لت وکوب نمی‌کردند و بعداً هم قیمت آن را نمی‌گرفتند، خانه‌های مردم را این قدر نمی‌دزدیدند...»

شریف

طالبان د مړی کفن هم خیروی

د ۱۳۷۷ کال د وری د میاشتی په ۲۸ نیټه دوه داتسنه طالبان چی تول په ثقیله وسلو باندی مسلح وو، کارته پروان ته د استاد محمدنذیرحبیبی چی د چنگاښ د میاشتی په ۲۲ نیټه د طالبانو له خوا د سهار په اتو بجو باندی اختطاف شو او وروسته له یوی هفتی یی مړی په لال پوره کی لاس ته راغی، کور ته ورغلل.

کله‌چی یی د هغه د ښځی او زامنو پوښتنه وکړه نو هغوی په کور کی‌نه‌وو (پیښورته د یو لړ کارونو په خاطر تللی وو) بیا د کور نوری ښځی تولی په یو تشناب کی بندوی او د کور تول مالونه له ځان سره وړی. دومره څه ورته نه‌پریږدی چی د سهار ناری پری وکړی.

داوود

طالبانو د ډاکتر انارگل لور وتښتوله

د ۷۷ کال د کب د میاشتی په نهمه نیټه د ډا کترانارگل د کابل د تهیه مسکن اوسیدونکی لور د ملاشفق په مشری د خو طالبانو له خوا له وتښتول شوه او بیا محمدنادر ته وسپارل شوه. محمدنادر، ملاشفق ته لس لکه افغانی ورکوی او نجلی د لغمان قرغه‌یی ولسوالی ته وړی.

ډا کترانارگل د ځلورو ورځو گرځیدو او پوښتنو څخه وروسته لغمان ته ځی. ملا شفق د هغه څخه لس لکه افغانی اخلی اوبیا ورته د هغه دلور ځای ورښیی. کله چی دخپلی لور خوا ته ورځی، هغه د کوما په حالت کی وینی.

سمندر

د راحلی مقاومت

د ۷۷ کال د وری د میاشتی په وروستیو ورځو کی یو طالب په کارته‌سخی‌کی د سخی‌زیارت ترشا د راحلی کور ته ننوځی او غواړی چی په هغی باندی تیری وکړی. خو راحله مقاومت کوی.

وروسته طالب په هغی باندی د چاقو گذارونه کوی او له هغه ځایه تښتی. خلک ورپسی ځی چی ویی نیسی. خو هغه د لاسی بم او توپک څخه کار اخلی. وروسته بیا دا طالب د امنیتی پوستی له خوا نیول کیږی‌او د تحقیق په دوران کی څرگندیږی چی دا طالب عبدالحمید د عبدالمجید زوی او د کندهار اوسیدونکی او د ملا بورجان پلی پوری تړلی دی.

هرات

ح. ر.

در «امارت» امنیت کامل برقرار است!

به تاریخ ۲۰ دلو ساعت ۲ شب غلام‌نبی در خانه خوابیده بود که صدای پای غیرعادی‌ای او را بیدار می‌کند. در صحن حویلی روشنایی به نظرش می‌خورد و فکر می‌کند مثل همیشه مادرش بیرون رفته است. به مادرش صدا می‌کند ولی او جواب می‌دهد که بیرون نرفته است. از جا جسته و دروازه را باز می‌نماید و می‌بیند که سه نفر داخل حویلی شده اند. بلادرنگ از طریق دیوار خود را بیرون انداخته و به دروازه‌های همسایه‌ها می‌کوبد و خواهان کمک می‌شود.

به درب خانه من نیز تک تک شد و با شنیدن کلماتی که «من غلام‌نبی هستم، مرا کمک کنید که دزدان در خانه‌ام آمده اند» بیرون شدم. غلام‌نبی را به حالت بسیار وحشت‌زده و سراسیمه، بدون کفش و گل‌آلود دیدم. همسایه‌ها با اریکین‌ها بیرون شده بودند. ساعت ۲:۱۵ دقیقه بود. درین وقت صدای سه فیر از محل واقعه شنیده شد و من به طرف آن محل رفتم. وقتی که به درب خانه غلام‌نبی رسیدیم، مادر بیچاره‌اش دروازه را باز کرد و گفت فرزندانم نیایید که دزدان پشت بام اند. ولی دزدان آن سه فیر را بخاطر نجات خود و جلوگیری از آمدن همسایه‌ها در محل نموده بودند و راه دیگری جز فرار نداشتند. از دزدان چراغ و یک شاجور پر از مرمی کلاشنکوف، یک تخته پتو که در

سر پیچانده بودند و یک عدد کلاه سیمی زرد در خانه مانده بود.
• ساعت ۲:۳۰ از اجتماع همسایه‌ها سه نفر به جانب حوزه مربوط رفتند تا از آنان یاری بخواهند. اما در جواب شنیدند که شب است کجا به پشت دزدان برویم.

صبح پوکه‌های فیر شده را از محل پیدا کردیم و رد پای دزدان به طرف آب‌سلطان می‌رفت. از سر ترس از تعقیب آنان خودداری نمودیم. وسایل باقیمانده دزدان را همراه پوکه‌های مرمی ضمیمه گزارش حادثه به حوزه دادیم. افراد حوزه مربوط ساعت ۱۰ روز چهارشنبه در محل واقعه آمدند و با اظهار این که ما قدرت نداریم دزدان را بگیریم ولی بخاطر مردم در محل واقعه آمده‌ایم و بهتر است خود شما امنیت را بگیرید، بطرف حوزه برگشتند.

ح. م.

طالبان چند بار می‌کشند؟

ساعت ۹ صبح بود که صدای وحشت‌زای لودسپیکر «عبدالمعروف‌های بی‌نیکر» در شهرنو هرات طنین افگند که می‌گفت: «به اطلاع تمام شهروندان ولایت باستانی هرات رسانیده می‌شود که امروز ساعت ۳ بعد از ظهر جهت دیدن صحنه اعدام دو سارق به ستدیوم ورزشی هرات تشریف بیآورند.»

بعد از ظهر با چند تن به سوی ستدیوم رفتیم. وقتی داخل ستدیوم شدیم، خواستیم در یک قسمت سایه بنشینیم که طالبی دوان دوان آمد و هر کدام ما را دو سه چوب زد و گفت: «هلته کبنینی، به گپ نمی‌پامی، چرا دل از مره تنگ می‌کنی». طالب‌بچه‌ها بدون توجه به آنکه با انسانها طرف اند و نه حیوانات، چوب‌های شان را وار می‌کردند و جمعیت انبوهی را مثل گوسفندها به این سو و آن سو می‌راندند.

در وسط چمن دو جرثقیل بخاطر اعدام متهمان آورده شده بود. یکی از ملاها روی ستیژ برآمده و در حالیکه دری هم خوب حرف زده نمی‌توانست، گفت: «هموطنان عزیز، امروز جای خوشی است که در خاک ما، شریعت محمدی پیاده می‌شود. امروز از طرف محکمه عالی امارت اسلامی به کسانی جزای اعمال شان داده می‌شود که می‌خواستند علیه طالبان بجنگند، اینان رهزنان اند و...» به تعقیب آن ملای دیگری که رئیس امور جنایی هرات بود، جرم دو تن را شرح داد. بعد موتر فلاینگ‌کوچ صحت عامه داخل ستدیوم شد و به دنبال آن تویوتایی از طالبان. دیدیم که از موتر صحت عامه جسدی را پایین انداختند. بعد حلقه دار را به گردن آن بستند و ماشین جرثقیل او را از زمین بلند نمود. معلوم بود که متهم در راه زیر لت و کوب طالبان در گذشته بود و حالا جسد وی را بخاطر به نمایش گذاشتن شریعت شان به دار می‌کشیدند. جسد از همان اول به دار زدن هیچ حرکتی نکرد، پاها، دست‌ها و تمام بدنش مانند چوب خشک شده بود، نیمی از بدنش را خون خشکیده پوشانده بود.

ما زنان با هر چه متشکل شدن خود لگد محکمی بر دهان خاینان بنیادگرا کوبیده می‌توانیم!

بعد مجرم دیگر را از موتر تویوتا پایین کرده و در حالیکه با قنداق، چوب و لگد او را می‌زدند، حلقه‌ی دار را به گردنش انداختند. او را هم جرثقیل از زمین بلند کرد و در هوا معلق نگهداشت تا جان داد. بعد آخندی روی ستیژ بالا شد و سکوت ۴ الی ۵ دقیقه‌ای را شکست ولی هنوز دقیقه‌ای از صحبتش نگذشته بود که همه مردم از جا برخاسته و شروع به حرکت به سوی در خروجی ستدیوم نمودند. طالبان به خشم آمده و آخند هم از مردم خواست تا چند لحظه صبر کنند و وعظ وی را بشنوند. سپس طالبان با چوب و تفنگ از رفتن مردم جلوگیری کردند ولی مردم دوباره به جاهای خود ننشستند و زمانیکه جسدها را از ستدیوم بردند، مردم نیز از آنجا خارج شدند.

دهقانتبار

بچه‌بازی طالبی

نوجوانان شهر هرات اکثر شهر را به قصد ایران ترک گفته اند، زیرا یا مگر تسلیم بچه‌بازی طالبی می‌شدند و یا هر روز در چنگال یکی می‌افتادند. نمونه‌ای از چشم‌دید من:

به تاریخ ۱۵ سنبله ۷۷ ساعت ۵:۳۰ عصر از چوک‌گلها شهر هرات جانب غند (۱۱) و پل خیمه‌دوزان سوار موتر شدم. چوکی‌های موتر پر شده بود. نوجوانی در چوکی اخیر موتر نشسته بود. طالبی با لونگی سفید و بروت‌های کلان که معلوم می‌شد قومندان است به موتر بالا شد و به تعقیب او چند طالب دیگر که افرادش بودند. شاگرد موتران گفت که چوکی‌های آخر خالی است. قومندان صاحب به آخر موتر رفت، نوجوان از جا برخاسته و گفت: «ملاصاحب بفرمایید» طالب نیشخندی زد و به جای نوجوان نشست. و نوجوان را هم پهلوی خود نشاند و دستش را به دست خود گرفت. چند دقیقه بعد جوانی که در عقب موتر ایستاده بود شانه‌ام را فشار داد و گفت: «ببین، از یک شرم از خدا و یک شرم از مخلوق خدا، اما این بی‌ناموسان از هیچ کدام شرم ندارند.»

وقتی به عقب نگاه کردم، دیدم که یک دست نوجوان محکم در دست «قومندان صاحب» و دست دیگر وی به قسمت ران و اطراف ران نوجوان حرکت می‌کند. نوجوان عرق کرده و سرخ شده بود. قومندان با لبخند به نوجوان گفت: «نن شپه یا زما میلمه شه، یا ما میلمه که»، «کور دی چیری دی»، بالاخره نوجوان متوجه شد که اکثر راکبین موتر متوجه این بی‌شرمی «قومندان صاحب» اند، لذا به زور از جای برخاست و در حالیکه مقصدش پل خیمه‌دوزان بود به ایستگاه بلندآب پایین شد و قومندان تا آخر او را تعقیب نمود. همه راکبین موتر بر ذات این طالب بی‌شرم لعنت می‌فرستادند.

هنرفروشی و کاسبی طالبان

طالبان تمام هنرها و اکثر کسب‌ها را حرام گفته اند. حالا از صدها نمونه جنایت روزانه در شهر هرات یکی دیگری راکه چشم‌دید منست می‌خوانید.

به تاریخ ۲ سنبله ۷۷ نوجوانی بنام فیروزاحمد از منطقه براهان شهر هرات بعد از اینکه اجناس عروسی خود را خریداری و می‌خواست جانب خانه‌اش حرکت کند، ناگهان چند نفر طالب با بروت‌ها و موهای دراز اطرافش راگرفته و او را به گوشه سرک می‌برند. یکی رویش را دست می‌کشید و می‌گفت: «ژیره دی لنده ده» و دومی می‌گفت: «پیکی یی وگوره». در حالیکه جمعاً قهقهه سر می‌دادند، موهای پیشروی نوجوان را گرفته و می‌خواستند قیچی کنند. نوجوان داد می‌زد که «از برای خدا امشب عروسی من است فقط برای یک شب موهایم را قیچی نکنید.» اما «طلبه کرام» قهقهه سر داده و می‌گفتند: «اگر موهای سرت نباشد ترا خانم امشب پیش خود نمی‌گذارد؟» و نوجوان التماس می‌کرد که او را رها کنند. بالاخره جوان گفت: «موهای سرم را از شما می‌خرم.» یکی از طالبان گفت: «به چند؟» نوجوان گفت: «به یکصدهزار افغانی.» طالب گفت: «نه کم است.» نوجوان گفت: «چند بدهم.» طالب گفت: «پنج‌لک افغانی.» نوجوان قسم خورد که فقط سه لک افغانی دیگر برای خرید اجناس عروسی دارد و بالاخره تا دیه سه لک افغانی برای طالبان خود را از چنگ شان رها کرد.

قاصد

لت و کوب کارگران سالخورده

روز پنجشنبه ۱۱ جدی سال ۷۷ ساعت ۱۲:۳۵ دو تن از افراد امربالمعروف وارد جاده لیلامی شهر هرات می‌شوند که بعد از لت و کوب عده‌ای از دکانداران و خرده‌فروشان، بالاخره در قسمت حصه گولایی دشت دو نفر کارگر سالخورده به نام‌های عبداللطیف و عبدالهادی راکه مشغول پاک‌کاری چاه اکتشافی بدرفت شهر بودند و تمام وجود شان کاملاً سیاه شده بود، مورد لت و کوب قرار می‌دهند که چرا به نماز نرفته اید. مردم با نفرت می‌دیدند که چگونه چلی‌ای ۱۶ - ۱۷ ساله یک کارگر ریش‌سفید ۷۰ ساله را مورد ضرب و شتم قرار داده و به وی توهین روا می‌دارد.

امنیت در هرات!

● به تاریخ ۲۰ قوس در مسیر راه امام ششنور - هرات، سه نفر طالب مسلح راه را بسته یک اراده موترسیکل هندا را از شخصی به نام سخی از قریه سفیدراوان گرفته و آن را داخل موتر «سراچه» که با خود داشتند، انداختند. صاحب موترسیکل دختر خوردسالش راکه همراه داشت به پشت گرفته و ناوقت شب به خانه رسید. این است آنچه طالبان به نام امنیت در افغانستان پیاده می‌کنند.

● به تاریخ ۲ جدی ۷۷ چهار نفر دزد مسلح به کلاشنکوف که دو اراده موترسیکل داشتند مسیر راه امام‌ششنور - هرات را در فاصله ۱۰ کیلومتری شهر هرات می‌بندند. در این روز که روز بازار است مردم زیادی از شهر و دهات اطراف در این منطقه به سودا و معامله می‌پردازند و چندین اراده موتر جیپ نیز مردم شهر را به این منطقه می‌آورد. ساعت ۱۰ صبح یکی از این جیپ‌ها را دزدان مسلح متوقف کرده و از سواری‌ها می‌خواهند که هر چه پول نقد دارند بگذارند. موتران که با آنان سر و صدا می‌کند توسط برچه کلاشنکوف از ناحیه سینه سخت مجروح می‌شود که فعلاً در شفاخانه بستری می‌باشد. دزدان مبلغ هفتصد لک افغانی را از نزد راکبین موتر به سرقت برده در روشنایی روز به طرف شهر فرار می‌کنند. طالبان که مدعی آوردن امنیت می‌باشند، بر این وقایع که روزانه فراوان در هرات اتفاق می‌افتد، چشم و گوش شان را می‌بندند.

عبدالله

● عصر ۲۱ جدی ۷۷ فلاینگ‌کوچ سرور از بندر اسلام‌قلعه به مقصد شهر هرات مسافرت می‌کرد. شام به هوتل سپید می‌رسد و با یک تویوتای دو سیته دیگر به رانندگی استادنظر به حرکت ادامه می‌دهند. نارسیده به قوای چهارزرهدار دزدان مسلح موتران و مسافران را پس از لت و کوب مفصل چور می‌کنند و پاسپورت، پول، و اشیای قیمتی هر دو موتر را با خود می‌برند. نیروهای قوای چهارزرهدار مسافران بیچاره را زندانی می‌نمایند که چرا و چطور از نزد شما بی‌غیرت‌ها پول و جنس را بردند!

همه می‌دانند که سارقین غیر از افراد پوسته‌های چهار زرهدار و یا گماشته‌های شان نیستند.

شمسی

فراتر از مرگ

به تاریخ ۱۹ جدی ۷۷ مصادف با شب سوم عروسی پسر عظیم علف‌فروش که گادی‌رانی نیز می‌کند و در نزدیکی سه پلک جنوب شهر هرات زندگی دارد طبق رسم و رواج هرات دو نامزد جوان می‌خواهند «شب دزدی» بروند، چند متری به کوچه بیش نرفته اند که داماد جهت گرفتن چیزی که فراموش کرده بود، به خانه برگشته و عروس تنها و منتظر به سر کوچه معطل می‌ماند. داماد هنوز در خانه می‌باشد که صدای فریاد را می‌شنود. همراه با اعضای خانه طرف کوچه می‌دود. ولی آخرین چیغ و فریاد نامزد حنابدست در صدای پر گاز تویوتا محو می‌شود. زن جوان اختطاف می‌گردد و تلاش هر دو فامیل برای یافتنش به نتیجه نرسیده و «مقامات امنیتی» علاقه‌ای به پیگیری قضیه نشان نداده و خانواده‌ها هنوز در اندوه‌کشنده‌ای غرق اند.

بی‌شرافتی ملا غلام‌محمد

به تاریخ ۲۶ قوس ملا غلام‌محمد محتسب طالبان (حدود ۲۵ ساله) در قریه سرآسیا مربوط ولسوالی انجیل هرات وارد مجلس عروسی‌ای می‌شود که یکی از امامان مسجد قریه که شخص مسن می‌باشد در آنجا حضور دارد. زمانیکه جوانان حاضر در مجلس محتسب را می‌بینند به عجله تیپ را پنهان می‌نمایند. محتسب با خشونت و دیوانه‌وار به جستجوی تیپ پرداخت ولی موفق به پیدا کردن آن نشد. از صاحب مجلس خواست تیپ را حاضر کند تا آن را بشکند. ولی افراد مجلس التماس نمودند که از این کار منصرف شود. بالاخره می‌خواهد کاست‌ها را بیآورند. صاحب مجلس کاست‌ها را آورد و محتسب هم تمام آنها را شکسته، به امام مسجد دشنام می‌دهد و بعد می‌خواهد امام را نزد امربالمعروف ببرد که تمام حاضران از آن جلوگیری می‌کنند.

روز دیگر روی قضیه بین مردم تبصره می‌شود. چند نفر ملا از قریه‌های اطراف نیز جمع شده و طی عریضه‌ای به امربالمعروف نارضایتی خود را اعلام و خواهان برکناری محتسب می‌شوند. شایان یادآوریست که محتسب مذکور در زمان امارت امیر اسماعیل خان، آمر سیاسی غند ۲۸ فرقه ۱۷ هرات یکی از مبلغان او بوده و بارها در زمان لشکرکشی‌های «امیر» در مجالس و گردهمایی‌ها، طالبان را مزدور پاکستان و امریکا خوانده و فتوای جهاد علیه آنان را صادر کرده بود.

همچنین چندی قبل وی برای «تعمیل شریعت غرای محمدی» به قریه سرحسن‌خواجه مربوط ولسوالی انجیل هرات سفر کرده بود که صدای موسیقی را از دکانی می‌شنود، وارد دکان شده و تیپی راکه سی لک افغانی قیمت داشت تکه تکه کرده و «فاتحانه» خارج می‌شود.

فروغ

فاشیزم مذهبی طالبان

به تاریخ ۱۵ دلو ۷۷ در ریاست پوهنځی طب هرات جلسه استادان تشکیل شد و از جمله مسایل مورد بحث این بود که باید چانس امتحان سوم از بین برود، چون اغلب به امر فوق‌العاده والی فقط به کسانیکه از مربوطین شان باشد چانس امتحان سوم داده می‌شود.

یکی دیگر از مسایل جنجالی این بود که چند نفر از صنوف مختلف مربوط طالبان که ساکن وردک اند، در امتحان ناکام شده اند، ولی به امر رئیس خواستار این شدند که باید کامیاب شوند و دلیل شان این بود که راه شان دور و از جمله افراد تحریک اند.

اما از همه اساسی‌تر سخنرانی رئیس صحت عامه هرات بود که گفت: «ما و شما مسلمان بوده و مسلمان‌زاده‌ایم، نیاکان ما نیز مسلمان بوده اند. وظیفه فعلی وجدی ما و شما این بوده تا این کافران را مسلمان سازیم بخصوص این شیعه گان را.» ناگفته نماند که داکتر حسن‌فرید معاون علمی پوهنځی طب و متخصص معروف ولادی و نسایی، داکتر ارصاد و نیز چند داکتر شیعه دیگر در جلسه حضور داشتند. رئیس مذکور کورس‌های سه ماهه طبی را در پشاور خوانده است.

سیدمیر

دو طالب را کی کشت؟

به تاریخ ۲ دلو ۷۷ شب جمعه پنجم عید رمضان در کوچه‌ی غرب مسجد خرقه‌شریف شهر هرات در پوسته‌ی تخنیک ۶ـ۱۳ دو نفر طالب قندهاری و هلمندی بشکل مرموزی سر بریده شده، سلاح، اثاثه و موتر شان برده می‌شود.

نیروهای دولتی تا ختم نماز جمعه مسئله را ظاهراً با سکوت برگزار کردند. همین که نماز پایان یافت سخنگوی طالبان با خشم به بیش از

۱۰۰۰ نمازگزار اخطار نمود که مسجد محاصره است و اگر یک تن از جایش تکان بخورد فیر خواهند نمود. تلاشی و جستجو شروع شده، دستان هر دو دو نفر را با لنگی محکم بسته، پس از دریافت چند قبضه تفنگچه از نزد مردم، آنان را توسط لاری‌ها و بس‌ها به قل اردو می‌برند. آنجا چند موتر چوب تر، شلاق و تعداد چشمگیر طالب اضطراب و وحشتزا بر مردم مستولی می‌گردد.

مبلغ مسجد جامع هرات به تبلیغ پرداخته، تعدادی از جوانان را با هلی‌کوپتر سمت قندهار برده و متباقی را رها می‌کنند.

این امر موجب نگرانی رو به تزاید همه حلقه‌های طالبی به ویژه قندهاری‌ها مقابل غیرقندهاری‌ها شده و در پوسته‌ها بر هرکس گمان بی‌اعتمادی، خیانت داخلی و فروختن پوسته می‌رود و حتی برخی این قتل‌ها را نشانه اختلاف رهبری بین طالبان می‌دانند.

کریمه

جنایت «فرشته‌های صلح»

● به تاریخ ۶ قوس ۷۷ ساعت ۳ شب چهار نفر مسلح با شکستن دروازه حویلی محمداسحق ولد محمود کارگر روز مزد ۵۵ ساله از ملیت هزاره، وارد خانه می‌شوند. محمداسحق با شنیدن صدا از خانه می‌برآید تا ببیند صدای چیست. افراد مسلح او را با تهدید داخل خانه کرده از وی و خانمش و دو فرزند جوان آنان می‌خواهند هر چه پولی که دارند بدهند. آنان می‌گویند فقط ۳ لک افغانی که مزد ۶ روزه اسحق است دارند، ولی دزدان مسلح به این طمع که چون یک فرزند محمداسحق برای کار به ایران رفته و بناءً پول بیشتری دارند، با قنداق تفنگ به فرق محمداسحق زده و می‌گویند پول‌ها کجاست. خانم اسحق که می‌بیند شوهرش به خون می‌تپد قرآن بدست خود را روی شوهرش می‌اندازد و التماس می‌کند که شوهرش را نکشند. اما رهزنان مذهبی با قنداق تفنگ به فرق خانم اسحق کوبیده و او را بی‌هوش می‌سازند و اسحق را تهدید می‌کنند که اگر پول را ندهد او را می‌کشند و اینبار ضربه قوی‌تری به سر وی حواله می‌کنند که محمداسحق به حالت کوما می‌رود. افراد مسلح که از یافتن پول بیشتر ناامید می‌شوند به تلاشی خانه شروع می‌کنند. چون در خانه آن فقیر چیزی دیگری نبود بناءً یک ترموز خرد، چند تخته پتو و ۳ لک افغانی را با خود می‌برند. پسران محمداسحق به کمک همسایه‌ها پدر و مادر زخمی خود را به شفاخانه انتقال می‌دهند، زخم سر زن را می‌دوزند ولی محمداسحق تا ساعت ۴ صبح در راه شفاخانه جان می‌دهد. مردم رد پای جنایتکاران طالبی را تا نزدیکی پوسته باباجی تعقیب نموده اند.

فرزند محمداسحق که برای کار به ایران رفته بود در اولین روزهای رسیدن به ایران بدون اینکه بتواند کاری پیدا کند توسط رژیم ایران دستگیر و روانه اردوگاه می‌گردد و بعد از چند ماه به افغانستان رد مرز می‌شود. او علاوه بر اینکه پولی بدست نمی‌آورد، کرایه‌اش را از مرز تا هرات، پدرش از پول روز مزدی خود پرداخته بود.

● به تاریخ ۵ میزان ۷۷ ساعت یک شب چند نفر مسلح که باید مربوط پوسته امنیتی محله باباجی مربوط مرکز ولایت هرات بوده باشند، از دیوار خانه سیدعلی‌محمد فرزند سیدمرزا علی از ملیت هزاره داخل خانه می‌شوند. صاحب خانه از صدای پای آنان بیدار شده و با دیدن دزدان می‌خواهد با فریاد از همسایه‌ها کمک بخواهد ولی یکی از جنایتکاران او را به رگبار کلاشنکوف می‌بندد. همسایه‌ها با شنیدن صدای فیر به محل حادثه می‌آیند و سیدعلی‌محمد را کشته می‌یابند. طالبان جنایتکار از ترس مردم فرار می‌کنند اما مردم قریه رد پای آنان را تا نزدیکی پوسته امنیتی می‌برند. چون تعقیب این جریان به افشای جنایتکاران می‌انجامید بناءً «مقامات امنیتی» با وجود مراجعه مکرر وارثین سیدعلی، تا امروز هیچ اقدامی به عمل نمی‌آرند.

مردم این محله اکثراً از ملیت هزاره می‌باشند. با آنکه از طرف شب پهره و گزمه دارند ولی هر چند شب بعد در یکی از خانه‌ها دزدی صورت می‌گیرد. مردم می‌دانند که تقریباً تمامی دزدی‌ها توسط افراد مسلح طالبان صورت می‌گیرد ولی از ترس نمی‌توانند علناً آن را ابراز دارند.

عزیزالرحمان رؤف

فرار داکتران

در سال ۷۷ بنابر سیاست وحشیانه و جاهلانه‌ی طالبان داکتران معروف زیر مجبور به ترک وطن شده اند:

۱ـ داکتر عبدالعزیز سرپرست بخش جراحی که ستون‌فقرات شفاخانه نیز شمرده می‌شد.
۲ـ داکتر داخله عبداله پویا
۳ـ داکتر جراحی عتیق‌شهیر
۴ـ داکتر جراحی غلام‌رضاریاض
۵ـ داکتر جراحی شفیع‌رحمانی
۶ـ داکتر داخله محمدسلیم (کریمی)
۷ـ داکتر جراحی سیدناصرعالمی
۸ـ داکتر جراحی ناصرنورزائی
۹ـ داکتر اطفال عبداله
۱۰ـ داکتر دندان ناصربرادران

همچنان پسر داکتر فریدون‌اشک، پسر داکتر ارصاد و جاوید پسر داکترعزیز نیز در ارتباط با تحصیل طب خود بالاجبار روانه دیار غربت شده اند.

نظیفه صبا

از فساد و بداخلاقی ملایان داکتر شده

● ملا داکتر شمس الدین عرب زاده از محله عرب های مرکز هرات مدیر انستیتیوت متوسطه طب شفاخانه حوزوی هرات که نسبت به دیگر ملایان شفاخانه در چشم چرانی و حرکات بی ناموسانه معروفتر است، ۶ ماه از ازدواجش نگذشته که خود را عاشق بی قرار فریحه نرس نشان داد. بعد از اینکه آوازه بداخلاقی اش آفتابی تر شد، ناگزیر تن به ازدواج می دهد. هنوز چند ماهی از عروسی دومش تیر نشده که خانم دومش پی می برد که او با دختر دیگری ارتباط برقرار کرده است. هنوز نهایت کار این ملا داکتر فاسد معلوم نیست.

داکتر ع.

● ملا داکتر ناصر آخند سرپرست شفاخانه حوزوی، جمیله نرس یا به قول همه کارمندان دسکوترین دختر شفاخانه را بر اثر فشار برادران خادیش در میزان ۷۷ مجبور به سومین ازدواج با خود کرده است.

● ملا داکتر عبیداله آخند قندهاری ۴۵ ساله رئیس شفاخانه حوزوی، فوزیه بارکزی داکتر ولادی و نسایی را در بدل پرداخت پول هنگفتی در ثور ۷۷ به سومین عقدش در می آورد.

به تاریخ ۲۶ دلو ۷۷ نامبرده پس از برگشت از جاپان سمیعه نرس ۱۷ ساله دختر عزیزباتور را به عنوان چهارمین زن انتخاب می کند.

پ. پامیر

● داکتر ملا احمدنوری از ساغر غور مدیر شفاخانه حوزوی هرات در قوس ۷۷ دختر دریور شفاخانه را پس از بی عفت کردن به عقد نکاح خود در می آورد.

● سیمینارهای اداری و مسلکی که از طرف W.H.O در شفاخانه آغاخان کراچی پاکستان دایر می گردد، به اشتراک کنندگان روزانه ۱۰۰ تا ۱۵۰ دالر علاوه بر سایر امتیازها حقوق قایل می شود. داکتر ملاناصر سرپرست شفاخانه بخاطر قاپیدن پول بجای افراد مسلکی و فنی و مستحق، خود رفته و یا گماشتگان میمنه گی خود را به آنجا اعزام می دارد.

● از جمله ۱۲هزار لیتر دیزل که در ۱۵ قوس ۷۷ برای مصرف مرکزگرمی ها و جنراتورهای شفاخانه از انحصارات مواد نفتی خریداری شده بود، فقط ۴هزار لیتر آن مصرف و متباقی ۸هزار لیتر به مصرف عیش و عشرت داکتر ملاناصر میمنه گی و سایران رسیده است.

عزیزالرحمان روف

قیمت اجناس در هرات

۱۳۷۸

روغن	فی کیلو	۵۰۰۰۰ افغانی
شکر و دشلمه	فی رر	۲۰۰۰۰ رر
نخود خام	فی رر	۲۰۰۰۰ رر
گوشت گوسفند	فی رر	۶۰۰۰۰
گوشت گاو	فی رر	۴۰۰۰۰ رر
خرما	فی رر	۳۰۰۰۰ رر
آرد	۱۰۰ رر	۱۱ لک رر
برنج سیله	۴ رر	۸۰۰۰۰ رر
شیر و ماست	فی لیتر	۱۰۰۰۰ رر
تخم	فی عدد	۳۰۰۰ رر
زغال بلوط	۴ کیلو	۲۰۰۰۰ رر
پودر رختشویی	نیم رر	۱۴۰۰۰ رر
گاز	فی بالون	۱۵۰۰۰۰ رر
برق	فی کیلووات	۷۵۰۰ رر
سمنت	فی کیسه	۱۵۰۰۰۰ رر
خشت پخته	هزار عدد	۷۰۰۰۰۰ رر
دیزل و نفت	۲۰ لیتر	۱۶۰۰۰۰ رر
پترول	۲۰ لیتر	۳۲۰۰۰۰ رر
حمام عمومی	فی نفر	۴۰۰۰ رر
قالینچه متوسط		۱۳ لک
برقع متوسط فی دانه		۴ رر
فیس داکتر		۲۰۰۰۰ افغانی
نرخ یک کلدار		۸۸۰ رر
مزد کارگر عادی روزانه		۵۰۰۰۰ رر
معاش معلم مرد رتبه ۲ ماهانه		۳۵۰۰۰۰ رر
تلفن از هرات تا کابل فی دقیقه		۱۵۰۰۰ رر
تلفن از هرات تا پاکستان فی دقیقه		۳۵۰۰۰ رر
کرایه فی مسافر از هرات تا قندهار		۶ رر
کرایه ۷ کیلو بار از هرات تا مزار		۳۰۰۰۰ رر
کرایه یک حویلی متوسط ۴ اتاقه ماهانه		۱۲ لک
کرایه ۷ کیلو بار از هرات تا کابل		۲۳۰۰۰ افغانی

ق.ژ.

د لنگی او پتو په سر شخړه

د ۱۳۷۷ کال د مرغومی د میاشتی په حلورمی نیتی د یکشنبی په ورځ، د طالبانو په دوه پوستو کی د یو مشر طالب له خوا لنگی او پتوگان ورکول کیدل، په دی وخت کی د دغه پوستو یو طالب ته لنگی ونه‌رسیده او دا یی د قهر او غضب سبب وگرځیده. مشر طالب ته یی په سکنځاو پیل وکر. حو شیبی وروسته خبره په یو بل باندی دزو کولوته ورسیده او په نتیجه کی یی یو طالب دیر کلک زخمی شو.

فراه

ع.م.

روش‌های طالبان جهت دوشیدن مردم

بعد از سقوط «امارت» اسماعیل‌خان که ولایت فراه جزء آن بود طالبان درین ولایت هم مسلط شدند. در ابتدا مردم از طالبان که تبلیغات کاذبی در مورد «امنیت» و «عدالت» آنان صورت می‌گرفت، استقبال نمودند زیرا ازگرگان وحشی جمعیتی رهایی می‌یافتند. اما در اولین ماه‌های استقرار این گروه جاهل مردم دریافتند که روزگار سیاه‌تری از قبل را پیشرو دارند.

بسته شدن مکاتب دخترانه و پسرانه، برخورد غیرانسانی نسبت به زن، ریش و کلاه اجباری جوانان، بشلاق بستن مردم، دست و پا قطع کردن، اعدام‌های خودسرانه و دهها بدبختی دیگر ارمغان این بدنامان تاریخ بود. آنان زیر نام شریعت و دین به شیوه‌های مختلفی به دوشیدن مردمی شروع کردند که بچنگ آوردن نان شبانه بر شانه‌های شان سنگینی می‌کرد و می‌کند. فقر، گدایی، تورم سرسام‌آور، قحطی، امراض گوناگون و صدها مشکل دیگر طی این سالیان دامنگیر مردم سیاه‌بخت ما می‌باشد.

بچه طالب‌هاییکه بر آخرین مدل موترهای جاپانی سوارند، دیگر نمی‌توانند با نان و دوغ بسازند. آنان با این زندگی جدید بفکر غذاهای عالی، لباس‌های مفشن، خانه‌های پخته کاری، سرمایه گذاری، ازدواج‌های متعدد و... می‌باشند و جهت رسیدن به این اهداف مجبورند با توسل به شیوه‌های گوناگون پول‌اندوزی کنند. هر ارگان طالبی برای خود راهی درست کرده و بر قامت آن عبای شریعتی بریده است. بصورت اجمال این راه‌ها عبارتنداز:

۱ـ مالیه زمین: در اوضاع کنونی که دهقانان وکوچک مالکان (که اکثریت صاحبان زمین در فراه را می‌سازند) در بدترین شرایط اقتصادی قرار دارند. طالبان فی جریب پنجاه‌هزار افغانی (۵۰۰۰۰) مالیه وضع کرده و بزور سرنیزه تحصیل می‌کنند. آنان مجبورند زمین‌های خود را رها کرده به ایران فراری شوند و یا با پرداخت این مالیات به ورشکستگی بیشتری تن در دهند. طالبان در حالی این پول گزاف را می‌گیرند که کوچکترین مددی در طول مدت حاکمیت شان برای زارعان فراه انجام نداده اند و فکر خدمتی هم هرگز در خاطر شان خطور نمی‌کند.

۲ـ مالیه دکان: طالبان که می‌خواهند بهر شیوه پول بگیرند، اخیراً تمام دکان‌های شهر فراه را درجه‌بندی کرده و تا یکصدوچندلک برای دکان‌های درجه اول مالیه وضع کرده اند. در درجه‌بندی مالک دکان هیچ نقشی نداشته هیئت طالبی فقط ظواهر دکان را دیده و بدلخواه خود درجه آن را ثبت می‌کردند. تحصیل این پول که تا چند روز دیگر آغاز می‌شود خود بارکمرشکنی است که بر گرده خرده‌مالکان شهری فراه سخت سنگینی می‌کند.

۳ـ از سالیان دور به این طرف که تراکم نفوس در قرا و قصبات فراه زیاد شده عده‌ای از خانواده‌های روستایی در مجاورت زمین‌های شان در دهات به آباد کردن زمین‌های لم‌یزرع پرداخته اند و بدینصورت طی این بیست سال بخصوص بعد از سقوط دولت پوشالی قصبه‌های کوچکی در جوار بعضی از قرأ بوجود آمده است که با حفر چاه و نصب واترپمپ و حفر کاریز به کشت و زراعت می‌پردازند. طالبان به جای اینکه این افراد را تشویق وکمک کنند زمین‌های شان را غصب کرده به افراد خود تحویل داده اند و یا اینکه پول گزافی به عنوان حسب‌العمل بر آنان تحمیل کرده اند. آنان زیر نام دولت و آنهم دولتی که بر هست و بود مردم چنگ می‌اندازند، در ولسوالی‌های بکواه و بالابلوک و همچنان مناطقی از خسپاس، خیرآباد، چاه‌چوری و خرمالق چنین زمین‌هایی را مورد تجاوز قرار داده اند.

۴ـ ثمر: قبل از تسلط طالبان سالانه مقدار معینی گندم توسط زمینداران ده به ملاامامان مساجد پرداخت می‌شد و دهقانان از این امر مستثنی بودند. حال دفتر عشر و ذکات طالبی نه تنها از زمینداران بلکه از دهقانان هم $\frac{1}{10}$ محصول شان را بنام عشر می‌گیرند. آنان نیم این عشر را به ملاامامان داده و نیم دیگر را به جیب خود می‌زنند و از این طریق خروارها غله بدست می‌آورند. اخذ این غله از دهقانان فشار طاقت‌فرسایست که بر زندگی لرزان آنان وارد می‌شود. ملاامام‌هاییکه وابستگی طالبی ندارند وعشر مکمل را نمی‌گیرند بشدت از حکومت طالبی متنفر اند ولی ملاامام‌های طالبی تمام عشر را به جیب خود می‌زنند. برادر مولوی حبیب‌اله‌جان رئیس شورای علمای طالبان فراه که ملاامام قریه گجگین خان‌ها می‌باشد سالانه عشر مکمل راگرفته که حال صاحب موتر و دواخانه در قریه کوبشه شده است.

۵ـ ذکات: دفتر عشر و ذکات سالانه تمام روستاها و دکان‌های شهر

راگشت می‌زند. بروی باغ، زمین، حیوان، دکان و... ذکات وضع کرده و $\frac{1}{40}$ محصول را یکبار دیگر بنام ذکات به جیب می‌زنند. این ذکات هم از طبقه وسیع دهقانان فقیر اخذ می‌گردد. از دکان‌ها و اهل کسبه شهری هم این ذکات بزور اخذ می‌شود.

۶ـ اعزام نفر به جبهات شمال: از شیوه‌های دیگر طالبی جهت جمعآوری پول این است که به هر قریه سهمیه نفر بخاطر اعزام به جبهه جنگ تعیین می‌کنند. چون مردم حاضر به روان کردن نفر نیستند قومندانی خارندوی چند تن از ریش‌سفیدان ده را زندانی کرده و بعد می‌گوید «شما فی نفر اعزامی (۳۰۰لک) افغانی بپردازید من نفر روان می‌کنم.» وبدین ترتیب پول‌های کلانی را می‌گیرند. بطور نمونه از قریه گهنکان ۶۰۰لک افغانی، از کهدانک ۶۰۰لک افغانی، از ریگی ۹۰۰لک افغانی، از ناحیه اول شهر فراه ۱۲۰۰لک افغانی بشکل انداز جمعآوری کرده اند.

۷ـ پول عوض تفنگ: ارگان‌های مختلف طالبی افرادی را بنام اینکه تفنگ یا تفنگچه دارند جلب می‌کنند و بعد شب‌ها او را تهدید و عواقب بد لت وکوب را برایش تشریح و صحنه‌های تصنعی ایجاد می‌کنند تا فرد مذکور بکلی روحیه خود را ببازد بعد در بدل هر تفنگ ۱۰ـ۲۰لک افغانی اخذ کرده او را رها می‌سازند.

۸ـ سرسایه: در پهلوی عشر، ذکات، مالیه... هر خانواده باید در اخیر ماه مبارک رمضان مقدار معین پول و یا غله بعنوان سرسایه به ملاامام خود بپردازد. قبل از طالبان دادن سرسایه بطور خیرات صورت می‌گرفت اکنون ملاهای طالب که در مساجد مختلف گماشته شده اند پول سرسایه را بزور از آنانی که حتی قادر به دادن سرسایه هم نباشند، اخذ می‌کنند. آنانیکه از دادن سرسایه شانه خالی می‌کنند تهدید می‌شوند که به دفتر عشر و ذکات معرفی خواهند شد و تکفیر می‌شوند.

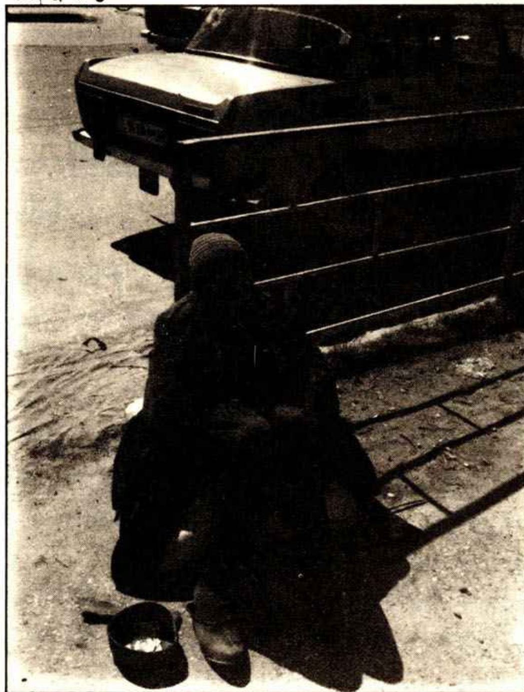
۹ـ اریکین در بدل برق: در شهر فراه هر دو دکان موظف است یکدانه اریکین جرمنی خریده هر شام آن را پاک کرده پر از تیل کنند. مصرف هر اریکین شبانه ۱۰هزار افغانی می‌باشد. گاهی دکاندارانیکه به علل مختلف نمی‌توانند به تیل و پاک‌کاری اریکین برسند شعبه امنیت آنان را زندانی و جریمه می‌کند. این نوع جریمه‌ها برای طالبان شعبه امنیت مدرک خوبی شده است.

۱۰ـ دعاوی ناحق: عده‌ای از سرگروپ‌های طالبی همیشه بدنبال دعاوی باطل می‌گردند. افراد معینی را تحریک می‌کنند تا ادعای مالکیت بر فلان زمین، خانه، دکان، دفتر و... راکرده و بعد مالک آن دارایی از طرف طالب حامی دعواکننده تهدید می‌شود و بدون اینکه مسئله بجاهای «رسمی» کشانیده شود جورآمد می‌گردد. عایدی که ازین دعاوی ناحق بدست می‌آید، بین دعواکننده و طالب حامی نصف می‌گردد. این چنین دعاوی در ولایت فراه فراوان بوقوع پیوسته است. شیرآقا پسر سخی‌مومن زمین‌های وسیع پدر وکاکاهایش را در جوار شهر فراه (قریه یزده) بفروش می‌رساند. کاکاهای شیرآقا که مخالف طالبان و فراری ایران اند مالک اصلی این زمین‌های وسیع می‌باشند. شیرآقا این زمین‌ها را به کمک قومندان خارندوی آمر امنیت، آمر دفتر عشر و ذکات بفروش رسانیده و بعد پول آن را پنج قسمت بین قومندان خارندوی، آمر امنیت، آمر عشر و ذکات، کمیشن‌کاران و شیرآقا تقسیم می‌کند. چون شیرآقا شیعه می‌باشد پشتون‌های اطراف، این زمین‌ها را خریداری کرده و اگر زمین به ۵۰۰لک خریداری شود سند ۴۰۰۰لک را از شیرآقا می‌گیرند و بدین ترتیب پول فراوانی بجیب طالبان فرو می‌رود.

چندی قبل ستار پسر عبدالاحدخان که او هم از شیعه‌مذهبان یزده می‌باشد جهت فروش زمینش به ده آمد. او زمینش را در بدل ۱۵۰۰لک فروخت و خواست تا پولش را بگیرد. قومندانی خارندوی او را دستگیر و تهدید کرد که برادرش شاه‌محمود در ایران و مخالف طالبان می‌باشد. بعد از دو شب لت وکوب ستار حاضر شد که پول فروش زمین را به قومندان خارندوی داده و رها شود. بدین ترتیب زمینش فروخته شد و پولش را طالبان امنیت گرفتند.

۱۱ـ موترها: اخذ جواز سیر، لیسانس دریوری و محصول موترها یکی از پردرآمدترین شیوه‌های پول‌گیری طالبی می‌باشد. آنان به دریوران جواز سیر موقت می‌دهند تا هر سال تجدید کرده پول جدید بگیرند. چالانی یکی دیگر از شیوه‌های پول‌گیری می‌باشد هر موتریکه از شهر فراه خارج شود باید به ترانسپورت طالبی پول بپردازد. هرات و

عکس از «پیام زن»



فقرای کابل، شهری برباد رفته و ملوث شده از حاکمیت بنیادگرایی، تعبیری اند از

«گدایان زگدایان به طمع می‌سوزند»

قندهار ۵۰هزار، مرز ۷۰هزار، ولسوالی ۳۰هزار، قرای نزدیک شهر بطور اوسط ۸ هزار در حالیکه این مقدار نسبت به نوع موتر بیشتر هم می‌شود. ازین طریق روزانه پول‌های گزافی را می‌گیرند.

۱۲ـ جورآمد با مؤسسات: ارگان‌های مختلف طالبی با مؤسسات کمک کننده جهت راه اندازی کارها جورآمد دارند. مؤسسات خیریه پول کارها را برآورد کرده و به یکی از ارگان‌های طالبی می‌پردازند. طالبان آن ارگان این پول را به جیب زده و در عوض آن کار را بطور بیگار و به زور به شانه‌های مردم انجام می‌دهند حفر جویچه‌های سرک‌های ناحیه چهارم و اول شهر فراه، جاده عمومی فراه و فراهرود به این شیوه صورت می‌گیرد. اعلام شد که اگر هرکس جویچه‌های مقابل خانه‌های شان را کندن‌کاری نکند ۱۰ لک افغانی جریمه می‌شود و مردم هم از ترس این کار را انجام دادند.

۱۳ـ رشوه‌ستانی: در ارگان‌های طالبی فراه هیچ کاری بدون رشوه‌ستانی صورت نمی‌گیرد، اکثریت دفاتر فرد یا افرادی بنام کمیشن کار دارند. بیشترین مقدار پول رشوه در ریاست محکمه فراه داده می‌شود چون دوسیه‌های سنگینی در آنجا وجود دارد. رئیس محکمه و قاضی‌ها بدنبال دوسیه‌هایی اند که عاید بسیار داشته باشد. بعد ازینکه طبق فرمان ملاعمر صلاحیت خارنوالی‌ها هم به ریاست محکمه تفویض گردید قاضی‌ها دست بازتر به رشوه‌ستانی مصروف شده اند. آنان این پول را بنام شیرینی می‌گیرند. قومندان خارندوی از محمدعلی نمانیده ترانسپورت ماهانه بیش از صدلک می‌گیرد و محمدعلی هم در چوروچپاول مسافران بخصوص آنانی که از ایران می‌آیند دست باز دارد.

۱۴ـ فروش چرس و هیرویین: بعد از تسلط طالبان در غرب افغانستان فروش تریاک به کار عادی مبدل شد و اکنون دهها نفر در شهر و مرزها به خرید و فروش آن اشتغال دارند اما فروش چرس و هیرویین از سوی طالبان غیراسلامی اعلام شد. اکنون عده‌ای از طالبان در سطح شهر و مرزها بفروش چرس و هیرویین که نسبت به گذشته بسیار کمیاب شده است و بشغل پردرآمدی مبدل شده مشغول می‌باشند. اینان که خود به پخش چرس و هیرویین مشغول اند دیگران را دستگیر و به مقامات خود تحویل می‌دهند تا این کار پردرآمد در انحصار خود شان باقی بماند.

۱۵ـ طالبان هلمندی و اجاره زمین‌ها: طالبان هلمندی امسال زمین‌های بسیاری را در ولایت فراه یا اجاره کرده اند و یا زمین‌های مردم را به زور بنام زمین دولتی غصب و آماده کشت تریاک کرده اند. کشت این ماده خانمانسوز امسال بخش‌های وسیعی از زمین‌های فراه را بخود اختصاص می‌دهد.

۱۶ـ طالبان پول انتقالات به جبهات و مرز را از دولت خود گرفته و در بدل ماه چند بار موترها را بزور بیگار می‌کنند. بیگاری موتر یکی از مشکلاتیست که موترداران آن را متحمل می‌شوند و ازین طریق پول انتقالات به جیب طالب‌ها می‌افتد.

طالبان علاوه به طرقیکه تذکار یافت بشیوه‌های مختلف از ارگان‌های مربوط خود پول بدست می‌آورند:

ـ کشت زمین‌های دولتی در ساحه شهر و ولسوالی ها به نفع خود.

ـ قطع درختان دولتی و فروش آنها، تقریباً تمام درختان فرقه فراه که یکی از مناظر خوب سرسبزی این ولایت بود قطع و بفروش رسیده است. اینان در زمستان پول محروقات را به جیب می‌زنند و درختان را قطع می‌کنند. درختان توت «باغ کافی» که مورد استفاده عام قرار می‌گرفت بوسیله طالبان منفجر و سوزانده شده است.

ـ فروش ادویه‌ای که از طرف مؤسسات کمک کننده به شفاخانه‌ها و کلینک‌ها داده می‌شود. ملاشهزاده آمر صحت عامه یکی از کسانی است که این ادویه را در دواخانه خود در خاکسفید به فروش می‌رساند.

ـ پول اعاشه قوای نظامی در فرقه، خارندوی، سرحدی... بوسیله ماموران اعاشه و قومندانان بطور سرسام‌آوری زده می‌شود.

ـ پول لوازم تخنیک یکی از مجراهای بسیار با اهمیت طالبی می‌باشد. زیرا آنان صاحب موتر بسیار بوده و مصرف ماهانه تخنیک آنان به صدهالک می‌رسد.

ـ بخش‌های نظامی ماهانه از تعدادی معین نفر پول می‌گیرد. در حالی که افراد آنها بسیار کم می‌باشد مثلاً فرقه فراه که از ۲۷۰ نفر پول می‌گیرد در فرقه بیش از ۴۰ نفر ندارد بقیه پول به جیب قومندان و معاونینش سرازیر می‌شود.

ـ بخش‌های استخباراتی ازین طریق کمتر پول می‌گیرند. برای آنان باید پول بطور مستقیم از قندهار برسد زیرا این ارگان‌های

قابل توجه آن عده دوستانی که برای ما گزارش می‌فرستند:

- اگر نمی‌خواهید نام اصلی تان چاپ شود، لطفاً نام مستعار برای تان انتخاب کنید.
- نام محل و افراد را دقیق و خوانا بنویسید.
- حتی‌الامکان تاریخ دقیق حادثه را درج نمایید. گزارش بدون تاریخ از اهمیت آن می‌کاهد.
- در صورت امکان، عکس تهیه نموده و برای ما ارسال دارید.
- فشرده و خوانا بنویسید.

استخباراتی پولدارتر و پرمصرف‌تر به نظر می‌رسد.

با ارزیابی بالا هیچ گروهی از مردم و شغلی نیست که در کل جامعه از گزند طالبان در امان باشد. همه باید عاید خود را با طالبان نیم کنند و چنان است که در سطح کل جامعه بجز از ریزه‌خواران طالبان هیچکسی از حکومت آنان راضی نبوده و در مخالفت با آنان قرار دارند.

طالبان سوداگران مرگ

فروش تریاک بسیار معمول شده و تجارت تقریباً ۹۰ در صد آن در انحصار والی و قومندان خارندوی است. سه تن از همکاران و افراد مهم والی ملاقاسم‌آخند، ملاعبدالسلام‌آخند و ملاسیدآخند تریاک را از هلمند به شهر فراه تا تعمیر ولایت می‌رسانند. در تعمیر ولایت چند اتاق گدام تریاک‌های والی است. بعد از رسیدن تریاک پیت‌ملاقدوس در حالیکه کاتب سرحدی را جهت یادداشت با خود می‌گیرد به ولایت رفته و بین او، والی و قومندان خارندوی روی قیمت تریاک صحبت و چانه‌زدن صورت می‌گیرد. و بالاخره این تریاک که قومندان سرحدی خریداری کرده بوسیله موترهای سرحدی به پسته‌های مرزی واقع در دهانه‌آباد، کره‌ای، قبرک و خرما که انتقال داده شده و از آنجا قاچاقچیان ایرانی آن را خریداری و به ایران می‌برند. ازین طریق قومندان امنیه، والی و آمر سرحدی ماهانه ملیون‌ها تومان به جیب می‌زنند. صوفی‌فضلو که قبلاً قومندان حزب اسلامی گلبدین و فعلاً یکی از مسئولان خاد می‌باشد خودش بوسیله موترش از هلمند تریاک خریداری و تا مرز می‌رساند.

از حقارت‌های طالبی

به تاریخ ۷ دلو ۷۷ ملاحکیم قومندان طالبان که پایش در جنگ‌های فاریاب لنگ شده از قریه تقصیرک ولسوالی بالابلوک با دو تن از بادیگاردهایش به شفاخانه مرکزی فراه می‌آید. او که به خودخواهی وکودنی بین مردم مشهور است، در یکی از اتاق‌های شفاخانه متکبرانه نشسته که حکیم‌خان معلم سابقه‌دار از قریه گسکین وارد اتاق شده و بدون توجه به ملاحکیم دوباره بیرون می‌شود. ملاحکیم خشمگین شده بادیگاردش را بدنبال او فرستاده و او را احضار و می‌پرسد: «چرا سلام ندادی و نزد من ایستاد نشدی؟» حکیم‌خان در جواب می‌گوید: «فکرم نشد کار عاجل داشتم.» ملا در حالیکه از شدت خشم و احساسات می‌لرزید گفت: «حالا امر می‌کنم که ترا به این درخت ببندند.» معلم بیچاره که سخت خود را توهین شده می‌بیند می‌گوید: «تا نفر را بفرستی و ریسمان بیاوری وقت زیاد ضایع می‌شود چرا به نفرت امر نمی‌کنی که مرا به یک مرمی بزند؟» ملا عصبانی‌تر شده و می‌گوید: «حالا برو اگر ترا ماندم زنت خواهم بود.»

زن‌سوزان در پناه طالبان جانی

● به تاریخ ۵ سنبله ۷۷ حرفه‌گل ولد محمدامین مسکونه قریه کهدانک فراه که خانم عبدالمجید است بوسیله برادر شوهرش در آتش سوزانده می‌شود. شب قبل حرفه‌گل با مادر شوهرش جهت شیرینی‌خوری خواهرش به خانه پدرش می‌رود. بعد از ختم مراسم مادر شوهرش از حرفه‌گل می‌خواهد که بخانه برگردد ولی او شب به خانه پدرش می‌ماند. فردا صبح عبدالمجید شوهر حرفه‌گل برای انجام کاری به قریه کاریزک می‌رود و وقتی حرفه‌گل بخانه برمی‌گردد مادر شوهرش بنای جنجال را با او می‌گذارد که چرا شب با وی نیامد. برادر مجید که شخص لومپن و معتادیست با چوب به گوش حرفه‌گل می‌کوبد و او بیهوش می‌شود. بعد جسدش را در محوطه خانه برده و یک گیلن تیل برویش پاشیده و او را آتش می‌زند. همسایه‌ها خبر شده و او را به شفاخانه می‌رسانند. در آنجا که آخرین دقایق عمر حرفه‌گل است، به حاضران جریان را با صدای ضعیف بیان می‌دارد و بعد در حالی که به تولد طفلش ده روز باقیمانده بود جان می‌دهد. شکمش طوری سوخته بوده که قسمت‌هایی از بدن طفل از آن نمایان بود. این جنایت هولناک اهل ده را بشدت تکان داده و آنان فوراً به حکومت طالبان مراجعه کرده، خواهان اعدام عبدالعلی جنایتکار می‌شوند. ولی طالبان عبدالعلی را صرف شش ماه در زندان نگهداشته دوباره رها می‌سازند.

● به سلسله آتش‌سوزی زنان در فراه به تاریخ ۲۱ دلو ۷۷ راحله دختر معلم عبدالسلام (چوپان) بوسیله شوهرش آدم‌خان سوزانده می‌شود. شب قبل آدم‌خان که از راحله سه طفل داشت و راحله حامله‌دار هم بود به لت وکوب یکی از اطفالش می‌پردازد. راحله مخالفت کرده و می‌خواهد از آن جلوگیری کند. آدم‌خان عصبانی شده و صبح دوباره بنای جنجال را با راحله می‌گذارد و او را به شدت لت وکوب می‌نماید. بعد یک گیلن تیل بر سرش پاشیده و او را آتش می‌زند. راحله دو روز بعد در شفاخانه جان می‌دهد.

طالبان فعلاً آدم‌خان را زندانی کرده اند ولی مردم می‌فهمند که او هم مثل عبدالعلی کهدانک بعد از چند ماه دوباره آزاد خواهد شد.

زن، قربانی مردان بی‌غیرت

بتاریخ ۲ دلو ۷۷ در قریه اور ولایت فراه بین دو نفر بنام‌های نوراحد ولطیف روی معامله تجاری جنجال رخ می‌دهد. بعد از یک زدوخورد مختصر یکباره نوراحد که نزاع در خانه او رخ داده است فریاد می‌زند: «های مردم این آدم به زنم تجاوز کرده است». مردم جمع می‌شوند و نوراحد به طرف زنش دویده که ترا می‌کشم. زن به شدت گریسته و داد و بیداد راه می‌اندازد که بخاطر معامله خود چرا مرا بی‌آبرو می‌سازی ولی مرد او را تهدید به لت وکوب می‌کند. همسایه‌ها نوراحد را محکم گرفته مانع از لت وکوب زنش می‌شوند. زن به خانه پدرش که در همسایگی قرار دارد، پناه می‌برد. در این اثنا شخصی به نام عبدالرحمن از تفنگ برداران طالب سر می‌رسد و می‌گوید زن را بیاورید. زن بیچاره را آورده و در گودالی ایستاد می‌کند و تفنگ را به شوهر زن داده که اگر او را نکشی ترا می‌کشم و شوهر زن هم در دم رگبار کرده زن را به قتل می‌رساند.

لطیف از معرکه فرار کرده روانه ایران می‌شود. ملاباران ولسوال پشتکوه قلعه کاه به شیراحد سناتور والی زمان جمعیتی‌ها نامه می‌نویسد که اگر لطیف را روان نکنی اقوامت را به آتش می‌کشم. او هم با مراجعه به سپاه، لطیف را دستگیر و با چند تن از مخالفانش از طریق زابل ردمرز و به شیب‌کوه می‌برند و بعد شوهر زن و اقوام او به مشوره ملاباران به شیب‌کوه رفته و با ضربات چاقو لطیف را به قتل می‌رسانند.

زرغونه

چاپیدن طالبی

فراهرود از ولسوالی‌هاییست که بروی جاده عمومی قندهار-هرات موقعیت دارد. با تکمیل این جاده مردم آهسته آهسته در دو طرف جاده به ساختن دکان‌ها و هوتل‌هایی دست زدند و طی بیش از سی سال مردم به کسب وکار خود اشتغال داشتند. به سلسله پول گرفتن طالبان از مردم، به تاریخ ۳ حوت ۷۷ ملاودود بغرانی ولسوال فراهرود که یکی از چوکره‌های نزدیک ملاسیدمحمد والی فراه است تمام این دکان‌ها و هوتل‌های مردم را دولتی اعلام کرده، فوراً آنها را بسته و برای هر دکان و هوتل ماهانه از یک‌لک تا هشت‌لک افغانی کرایه وضع کرد. ولسوال بزور تفنگ و با این بهانه که زمین دشت حکومتی است، کرایه‌ها را اخذ می‌دارد.

ترس دکاندارها ازین است که با تثبیت مالکیت طالبان بر دکان‌ها، دکان‌های شان بکلی غصب و به اقوام بغرانی ولسوال تحویل داده شود چون مردم می‌دانند که ولسوال آدم والی می‌باشد لذا از رفتن به ولایت و شکایت پرهیز کردند.

وحشت ضد شیعه‌ی فاشیست‌های طالبی

حاجی‌طاهر یکی از متنفذان مشهور قریه یزده ولایت فراه که شیعه مذهب است با پسر حاجی‌نبی‌خان بخاطر زمینی از مدتها دعوا داشت. بعد از آنکه دعوا به محکمه کشانیده شد هم در محکمه ابتدائیه و هم مرافعه دعوا به نفع حاجی‌طاهر فیصله گردید زیرا تمام مردم شاهد بودند که زمین مال پدری حاجی‌طاهر می‌باشد. پسر حاجی‌نبی بعد از حکم هر دو محکمه خواهان محکمه سوم (تمیز) که در قندهار مستقر است، شد. حاجی‌طاهر با تمام اسناد و فیصله‌های هر دو محکمه به قندهار می‌رود. در اولین روزیکه به تمیز مراجعه می‌کنند رئیس تمیز او و پسر حاجی‌نبی‌خان را نزد خود احضار می‌کند. اول از بچه حاجی‌نبی‌خان از قومیتش می‌پرسد و او در پاسخ می‌گوید نورزایی. بعد از مذهبش می‌پرسد و او جواب می‌دهد که شیعه. با شیعه گفتن حاجی‌طاهر رئیس تمیز از جا پریده و می‌گوید: «شما مسلمان نیستید، شما افغان و از افغانستان نیستید. شما ایرانی هستید، بروید به همان ملک پدر تان که ایران است» و محرر خود را خواسته و دستور می‌دهد که امر هر دو محکمه فراه را درین مورد ملغا کرده و دوسیه را به نفع این نورزایی ختم کن. حاجی‌طاهر درمانده و بیچاره به فراه برمی‌گردد.

سوداگران مرگ زیر پر و بال طالبان

حاجی‌بورجان یک تن از تریاک‌فروشان مشهور دهراود چندی قبل چهار خریطه بزرگ تریاک را به شهر فراه می‌آورد. بعد از چند روز که تریاک‌هایش بفروش نمی‌رسد نزد عبدالرحیم تیل‌فروش مسکونه قریه گجگین رفته و خواهان ۳۴ بیرل تیل می‌شود و می‌گوید که تا برگشت این تریاک‌ها را نزدش بطور امانت می‌گذارد. عبدالرحیم که این مقدار تیل ندارد نزد محمدعیسی تیل‌فروش مسکونه قریه روکن رفته و تیل مورد ضرورتش را تهیه کرده و تریاک‌ها را هم به محمدعیسی تحویل می‌دهد. بعد از چند روز محمدعیسی تریاک‌ها را از دکان به خانه انتقال می‌دهد تا خراب نشوند. عیسی که به شر تریاک‌ها درمانده آنها را در خریطه‌های پلاستیکی جابجا می‌سازد. بعد از شش ماه قاچاقچی برمی‌گردد و خواهان تحویلی تریاک‌هایش می‌گردد و وقتی می‌بیند که تریاک‌ها نرم و آبکی شده جنجال راه می‌اندازد که اینها را عوض کرده‌ای. عیسی هر چند قسم و قرآن می‌خورد که من تا بحال اصلاً تریاک را نمی‌شناسم، قاچاقچی قبول نکرده و به ریاست محکمه

عریضه می‌دهد. رئیس محکمه نوراحمداحدی با دیدن عریضه حیران شده او را به قومندانی امنیه راجع می‌سازد. قومندان امنیه اخترمحمد هلمندی فوراً عبدالرحیم و عیسی را احضار کرده و در حضور پیت‌ملاقدوس قومندان سرحدی فراه تمام فراهی‌ها را فحش می‌دهد که این بیچاره به شما اعتماد کرده و «مال» خود را نزد شما مانده ولی شما اینطور خیانت کرده و «مالش» را عوض کرده‌اید. بعد از اتاق مجاور دفترش یک تکه‌کلان تریاک را آورده و آنرا تراشیده به «متهمان» نشان می‌دهد که تریاک اصلی‌ای که ما می‌آوردیم اینطور است شما حتماً این تریاک‌ها را با خرما و آب مخلوط کرده و قسمت عمده آنها را بفروش رسانیده‌اید. حکم می‌کند که مبلغ ۱۱۰ لک هر دوی شما جریمه و به «حاجی صاحب» بپردازید در غیر آن شما را زیر چوب می‌اندازم تا اقرار کنید که تریاک‌ها را مخلوط کرده‌اید. آن دو بیچاره از ترس، فوراً مبلغ ۱۱۰ لک افغانی را به قاچاقچی هم‌کاسه قومندان می‌پردازند.

ع.م

شیوع سرطانی اعتیاد تریاک بین جوانان فراهی

در ولایت فراه استعمال چرس بین انگشت شماری از جوانان معمول بود که به تناسب کل نفوس عده ناچیزی را می‌ساخت ولی از چند سال به این طرف و بخصوص بعد از حاکمیت طالبان اعتیاد به تریاک به پیمانه سرسام‌آوری گسترش یافت و جوانان بیشماری با این بلای خانمانسوز دست به گریبان می‌باشند.

آمار هر چند نادقیق اخیر نشان می‌دهد که صرف در قریه یزده ۸۵ نفر، در کهدانک ۴۰ نفر، در چاه زندان ۶۵ نفر، در گست ۸۰ نفر، در ریگی ۷۰ نفر، در کوک‌بالا ۶۰ نفر، در شیوان بیش از ۹۰ نفر در محمدعلی خان قلاع ۱۱ نفر، در شمالگاه ۴۰ نفر و در نوده بیش از ۸۰ نفر... معتاد به تریاک می‌باشند. شیوع لجام گسیخته این اعتیاد بین جوانان فراه وابسته به عوامل زیر می‌باشد.

۱ـ حکومت طالبان: با آمدن طالبان فروش و پخش تریاک که در گذشته با مشکلات توام بود بکلی آزاد شد. شاروالی فراه هم اکنون مثل سایر اموال تجارتی تریاک را هم در گمرگ محصول می‌کنند. کشت تریاک از چند سال به اینطرف رواج یافته و هلمندی‌های تریاک‌کار مردم را تشویق به زرع خشخاش می‌کنند. امسال صحن قومندانی حارندوی، امنیت و فرقه فراه تماماً تریاک کشت شده بود. در ولسوالی جوین دکان علنی تریاک‌فروشی وجود دارد. در شهر فراه دکان‌های معینی به تجارت تریاک مصروف اند. بدست آوردن تریاک نسبت به چرس بسیار ساده‌تر و آسانتر می‌باشد.

نبود کار و بیکاری، تشویش‌های روحی، فشارهای طالبان، بی‌سرنوشتی، مشکلات اقتصادی، نبود مکتب و تعلیم و تربیه و... عواملیست که جوانان ناامید، بیکار و ورشکسته را بسوی مصرف تریاک سوق می‌دهد، طالبان که خود مافیای اصلی تریاک اند کوشش دارند مصرف داخلی این «محصول» را هر چه بیشتر بالا ببرند و چنان است که ولایت فراه که حدفاصل بین ایران و هلمند می‌باشد به یکی از اهداف اولی آنان تبدیل شده است. ارگان‌های رهبری بخصوص بخش‌های نظامی و امنیتی فراه در دست هلمندی‌ها می‌باشد و آنان هم بیدریغ به تجارت و پخش این ماده می‌پردازند. ملاسنگین‌خان که مسئول موتر سلاح ضد هوایی (دو میله) می‌باشد با همان موتر انتقالات تریاک را انجام می‌دهد. آنان دستکی‌هایی دارند که به طور پرچون در سطح شهر و روستاها به فروش تریاک مشغول اند.

۲ـ حکومت ایران: دولت ایران که از سال‌ها با پدیده اعتیاد درگیر می‌باشد و مرز شرقی خود را دروازه مواد مخدر می‌داند از چند سال به این طرف برنامه سیستماتیکی را جهت معتاد کردن افغانان مهاجر روی دست دارد و می‌خواهد مصرف داخلی این ماده را افزایش دهد تا ورود آن به داخل ایران کم شود. همچنان دولت ایران انتقام معتاد شدن ایرانی‌ها را از مهاجران مظلوم ما می‌گیرند.

زنان روسپی که هیچگونه تهدیدی از سوی مقامات انتظامی ایرانی متوجه آنان نیست، جوانان افغان را بدام می‌اندازند و در پهلوی تن‌فروشی آنان را تشویق به کشیدن تریاک می‌نمایند. این زنان که خود معتاد اند علاوه به اینکه در کار خود مانعی نمی‌بینند این جوانان را به مشتری مواد مخدر خود نیز مبدل می‌سازند. برخورد نیروهای انتظامی وکمیته مبارزه با مواد مخدر نسبت به معتادان ایرانی و افغانی فرق می‌کند. آنان معتادان افغان را به نیشخند گرفته و می‌گویند: همان بلایی راکه سر ایرانی‌ها آوردید حال دامنگیر خود تان شده است و از تکرار این جمله لذت می‌برند.

مره دی وی بنسټپالی،
ژوندی دی وی آزادی او دموکراسی!

همچنان که فضای باز معتاد شدن در داخل فراه برای جوانان مهیا می‌باشد در داخل ایران هم این فضا باز است. گویی ملاهای ایرانی و افغانی برای معتاد نمودن جوانان ما به تریاک، با هم متحد شده اند.

۳ـ سرمایه‌داران خصوصی: عده زیادی از کوره‌داران ایرانی که جوانان افغانی را به کارهای شاق و طاقت‌فرسا استخدام می‌کنند عامل تشویق شان در جهت مصرف مواد مخدر هم می‌باشد. این جوانان که از هفت صبح تا هفت شام در کوره‌های یزد، اردکان، میبد و اطراف کرمان کار می‌کنند شبانه از خستگی طاقت‌فرسای روز فریاد می‌کشند. این سرمایه‌داران شبانه مقداری تریاک به این جوانان خورانده و آرام شان می‌کنند. بدین ترتیب بعد از چند بار مصرف کاملاً معتاد می‌شوند. در بسیاری کوره‌های اردکان که جوانان فراهی به کار اشتغال دارند همرای مصارف اتاق که ماهانه پرداخت می‌شود و آن را «اندیوالی اتاق» می‌گویند پول تریاک مجموعی ماه را هم با همان مصارف اتاق در اول ماه می‌پردازند. بنابه عواملیکه تذکار یافت گراف معتادان در سطح شهر و روستاهای فراه بسرعت افزایش می‌یابد. هیچ وسیله بازدارنده چه در ایران و چه در داخل وجود ندارد که از گسترش دیوانه‌وار آن جلوگیری بعمل آورد.

ع.ز.

مردم آزاری و فساد تا مغز استخوان طالبان

شب ۳ جدی ۷۷ از طرف «امارت اسلامی» مکتوبی به مردم کلاته فرستاده شد که در آن از آنان خواسته شده بود تا هرکس مالیه زمین خود را تحویل املاک ولسوالی انارده کند و کسی حق سروصدا را ندارد. درین لست نام کسانی ثبت بود که کمترین زمین را دارا بودند. بالاخره مردم چند نفر ریش‌سفید را تعیین کردند تا نزد والی فراه بروند. والی صاحب می‌گوید که بروید نزد مدیراملاک ولایت که برای شما راه را نشان بدهد. والی صاحب قبلاً با مدیر املاک به توافق رسیده بود که هر چه پول بگیرد، حق او را هم می‌دهد. آنان نزد مدیراملاک رفتند. مدیر صاحب می‌گوید که من کاری ندارم و آنان را نزد مدیر املاک (انارده) می‌فرستد. مدیر املاک انارده از آنان ۳۵۰لک افغانی رشوت می‌خواهد به شرطی که قسم بخورند که برای کسی چیزی نمی‌گویند.

علی‌شاه‌خان و طاهرخان در سابق افراد حزب اسلامی گلبدین بودند که به غیر از دزدی و فسادکار دیگری نداشتند. بعد که حکومت اسماعیل‌خان سرکار آمد و نیروهای حزب از منطقه کم شدند، آنان زیر سایه دولت اسماعیل آمدند. همراه با عبدالخالق قوماندان جمعیت نیز یک دوره همکاری داشتند. حالا هم بحیث جاسوسان طالبان، هر دو در خدمت امارت اسلامی می‌باشند که گاهی همراه املاک می‌سازد و برایش فیل‌مرغ می‌دهد و گاهی همرای ولسوال صاحب می‌سازد و پول فیل‌مرغان را از مردم جمعآوری می‌نماید بنام اینکه املاک فیل‌مرغ خواست است و مردم مجبور است این خواسته‌های امارت اسلامی را قبول کنند.

ننگرهار

شریف

رشوت او «شریعت»

د ۱۳۷۷ کال د مرغومی د میاشتی په شپږمه نیټه میرویس (پخوانی جهادی قوماندان) او د علیشنګ اوسیدونکی دځمکی او پټیو په سر خپل د یو کلیوال د وژلو نه وروسته د لغمان په ولایت کی بندی شو، خو له هغه ځایه چی د طالبانو سره یی دوستانه او نږدی اړیکی درلودی، د لغمان ولایت د څارنوالی طالبانو ته ۵۰۰ لکه افغانی رشوت ورکوی او د اعدام نه خلاصیږی.

طالبی ځناور او کونډه

الله‌محمد د درونټی اوسیدونکی چی په همدغه سیمه کی د قوماندان شمس سره طالب دی، د یوی کونډی ښځی څخه په زور باندی کور نیسی خو دکونډی د مخالفت او غالمغال وروسته جرګه فیصله کوی چی نوموړی طالب باید د میاشتی ۵۰۰۰۰ افغانی کرایه ورکړی. څو میاشتی وروسته چی کونډه د کرایی غوښتنه کوی، نو الله‌محمد څو تنه طالبان د شپی له خوا په هغی پسی ورولی خو هغه په کورکی نه‌وی نو اخطار ورکوی چی کونډه دی سبا ته حوزی ته راشی. کونډه ښځه سبا حوزی ته ځی او وایی چی څه خبره ده؟ الله‌محمد چی غوښتل یی هغه کونډه ښځه وویره وی او دکلی نه یی وشړی، خپله په خپل جال کی را ګیرشو او د خلکو د کرکی او بدبینی سره مخامخ شو.

د جهان نقشه دمولوی «صاحب» په مغزو کی!

د ننګرهار د پوهنتون استاذان چی په پنځه وخته لمانځه کی د حاضری له کبله حاضر وی، مجبور دی د ملایانو غیرمعقوله خبرو ته هم غوږ کیږدی. د مثال په توګه د ماخوستن په لمانځه کی بی له کومی سریزی مولوی شریف‌اله «سرخه» یعنی مولوی سور ږیری هره شپه تقریر کوی او یوه شپه یی په خپل تقریر کی وویل: «تاسو استاذان

نه‌یاست. تاسو علم ندی کړی. کیمیا، بیولوژی، ریاضی، فزیک، نجوم، جغرافیه او... علم نشی کیدلی. تاسو راشی چی زه درته علم وښایم. له مانه علم زده کړی. ستاسو ورتگ صنف ته ناروا دی. تاسو مکمل مسلمانان نه‌یاستی. زه پر ټولی نړی کی گرځیدلی یم. د جهان نقشه زما په مغزو کی پرته ده. ما د ټولی دنیا خلکو ته علم ورښودلی دی.»

د بنست پالو خواخوږی

کله‌چی د تیرکال د تلی په میاشت کی خیالی‌محمد د ژبو او ادبیاتو استاد د یوی ډلی طالبانو په واسطه یوړل شو، نو میاپاچا د انجنیری یو مجربه استاد او د خیالی‌محمد گاونډی د رئیس (عبدالرشید) دفتر ته ورغی او غوښتل یی چی د خیالی‌محمد د حال څخه یی خبر کړی تر څو د یو «مسئول» په صفت لازم اجرائیات وکړی. مگر رئیس بی له کوم‌معقول عذر ورته په کنځاو پیل وکړ او ویی‌ویل : «تاسو استاذان ټوله شپه تیپونه اوری او له خپلو ښځو او لورگانو سره گډیږی. ستاسی ښځی (...) دی.»

د سنت طریقه

یوه ورځ یو سوالگر یو طالب ته وویل:«خیر دی د الله په نامه څه را کړه.په کور کی د خوړلو لپاره څه شئی نلرم چی روژه وربانـدی ماته کړم.»

په دی وخت کی طالب بی له ځنډه یوه کلکه څپیړه په مخ ورکړه او ویی‌ویل: «ته دومره نه‌پوهیږی چی روژه باید په خرما باندی ماته کړی،ځکه چی دا د سنت طریقه ده.»

طالبان او کمود

له هغه ځایه چی د ننگرهار پوهنتون او لیلیه ټوله د نظامی طالبانو په لاس کی ده، نو د ټولو بلا کونوکمودونه یی له خاورو څخه ډک کړی دی ځکه چی مخ په قبله جوړ شوی او له بلی خوایی رنگ د هغوی د بیرغ په شان سپین دی.

طالبان د غلا ځای لټوی

د ۱۳۷۷ کال د مرغومی د میاشتی په ۲۳ نیټه څلور تنه طالبان له یو تورو شیشو داټسن سره د شپی د سرخرود د پله خواته په ځنګل کی روان وو چی د لږ تگ وروسته ورڅخه لاره ورک شوه. د لاری په اوږدو کی د شریف خان (پخوانی غل جهادی) کور ته ننوځی او د هغه نوکر وژنی او د حجری ټول قیمتی څیزونه یی غلا کوی.

طالب بل ته مسئلی کوی خو خپله پری حملی کوی

سیدجمال‌الدین «سیدی» د ښوونی او روزنی د پوهنځی د کیمیا استاد، د ۱۳۷۷ کال د مرغومی د میاشتی په ۱۴ نیټه د خپل زوی د کوژدی‌په مناسبت کوچنی شان محفل جوړ کړی وو او ماشومانو یی بدلی ویلی. د هغه گاونډیان یعنی د پوهنتون سرطبیب عبدالستار «علینگاری»، مولوی خادم «شینواری» او معروف‌شاه د ژبی او ادبیاتو استاد په گډه سره د هغه شیطانی کوی او طالبان سمدلاسه راځی او د هغه د کور ټول شیان د ځان سره وړی او له کوره یی شړی. خو له بلی خوا د اختر په دوهمی ورځی د عبدالرشید (د پوهنتون رئیس) د ترور د زوی واده وو چی د لمسیانو خاوند دی او د اپینو کارخانی لری. نوموړی یوه کونډه په ۲۳۰۰۰۰ کلدارو اخلی او واده یی یوه هفته دوام کوی چی په کی ۸۰ غویان حلالیږی او ښځی او سړی په کی گډاټونه، غزلی او لوبی کوی.

غله په غلو ولیږده

د ۱۳۷۷ کال د مرغومی د میاشتی په ۱۶ نیټه د پاینده‌محمد وروړ د سرخرود ولسوالی د سلطانپور اوسیدونکی د دری تنه وسله‌والو طالبانو له خوا د موټر سره په زوره کابل ته وړل کیږی، خو د سروبی په شاوخوا کی د شپی نور وسله‌وال طالبان راځی او په دوی حمله کوی‌چی په نتیجه کی یی د دواړو خواو نه پنځه طالبان او موټرران مړه کیږی. سبا ته یی نور طالبان د یو غل طالب مړی د سروبی په بازار کی‌په دار ځیژوی او قضیه په همدی توگه ختمیږی.

جبری سیمینار او خندنی ځوابونه

د ۱۳۷۷ کال د کب په ۲۵ نیټه د ننگرهار په پوهنتون کی دری ورځنی سیمینار پیل شو. د سیمینار د پیل کیدو نه مخکی ټولو استاذانو او محصلینو ته گواښ شوی وو چی باید په دی سیمینار کی گډون‌وکړی او که نه ۱۵ ورځی به غیرحاضر شی.

په دغه سیمینار کی چی د مولوی عبدالکبیر په وینا شروع شو، پوهاند شیرزی، د پوهنتون رئیس مولوی عبدالرشید، مولوی عبدالسمیع (د ننگرهار ښاروال) او نورو کسانو داسی وینا گانی وکړی چی د اوریدو ارزښت یی نه‌درلود.

د سیمینار په دوران کی دوه تنه پا کستانی‌مولویان (شیخ‌الحدیث

حافظ القران مولوی شیرافضل او مولوی حسن‌جان) د خاصو مراسمو سره د ستیج سر ته راغلل او ویی‌ویل چی: «اوس د اسلام خاصه ژبه اردو ژبه ده. هر څوک چی ځان ته مسلمان وایی باید اردو او ورسره لږه انگریزی هم زده کړی. هر مسلمان باید په اردو ژبه پوه شی که نه نو کامل مسلمان نه دی.»

مولوی شریف‌رحمانی په خپلی ویناکی داسی وویل: «زه هیڅ علم نه‌پیژنم. یواځی د اسلام علم پیژنم او بس. څوک چی نورو ته عالمان وایی، هغوی کافران دی. یواځی باید د دین عالمانو ته عالم وویل شی. هیڅ څوک حق نلری هغه چا ته چی ددین علم یی نه‌وی زده، پوهاند ورته وویل شی.» هغه زیاته کړه: «ملل متحد کی ټول کافران دی او مونږ د هغوی خبرو ته هیڅکله غوږ نه‌نیسو. څوک چی د انتخاباتو څخه خبری کوی هغه کافر دی. که مونږ انتخابات کوو یواځی د اسلامی علماو تر مینځ یی کوو. مونږ په دی مورد کی په غیر د پاکستان‌نه چی هلته اسلامی عالمان شته، د بل هیڅ چا سره مشوره نه کوو.»

د سیمینار په پای کی د استاذانو او محصلینو له خوا ځینی پوښتنی وشوی چی د مولوی کبیر او دوه پاکستانی‌مولویانو له خوا ورته ځواب ورکرل شو:

۱- تلویزیون ته ولی د خپروونو اجازه نشته. آیا په کوم دینی کتاب‌کی د تلویزیون د منع کولو په هکله څه لیکل شوی دی؟

- دا د اسلام څخه بهر خبری دی. د اسلام په چوکاټ کی تلویزیون نشته.

۲- ښځو ته ولی اجازه نه ورکوی چی تعلیم وکړی؟

- کوم شی چی اسلام منع کری وی او یا یی اجازه ورکړی وی، هغه کار کوو او بس.

۳- په دولتی ارگانونو کی د رشوت اخیستلو په هکله څه وایی؟

- دا دروغ دی. که‌څوک رشوت واخلی هغه ته جزا ورکول کیږی.

۴- آیا جبری ږیری پریښودلو او خولی په سر کولو په هکله په کوم‌دینی کتاب کی راغلی دی؟

- ما سره کوم کتاب نشته چی ښکاره یی کړم. دا د سنت طریقه ده هغه سرته رسوو.

۵- آیا په نړی کی بل داسی ملک شته چی دغسی اسلام په کی موجود وی، کوم چی تاسی په افغانستان کی جوړ کړی دی؟

- که نه وی، مونږ غواړو چی خپل اسلام ټول جهان ته ورسوو او په ټولو یی تحمیل کړو.

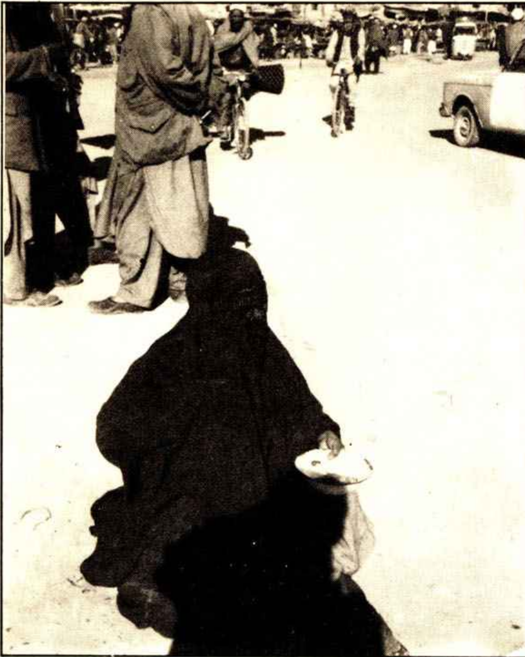
۶- د طب د پوهنځی د بی‌گناه وژل شوو محصلینو قاتلان لاتر اوسه آزاد گرځی، هغوی ته د جزا ورکولو په هکله څه وایی؟

- د هغوی دوسیی نظامی محکمی ته سپارل شوی دی، دا د هغوی کاردی چی جزا ورکوی او که نه.

۷- دملل متحد په هکله څه وایی؟

- ملل متحد به خپل کار کوی او مونږ به خپل کار کوو.

عکس از «پیام زن»



زنان تهیدست وطن ما باید به چنین سنگینی تاوان کشته شدن اقارب شان را در سگ‌جنگی بین گروه‌های بنیادگرا بپردازند.

۸- د پاکستان د مداخلی په هکله معلومات را کړی.

- پاکستان‌زمونږ په چارو کی مداخله نه کوی.هغوی مونږ سره دوستی کړی او دا دوستی به ادامه ولری.

۹- د امربالمعروف د چلند په هکله معلومات را کړی.

- د هغوی کار د اسلام سره برابر دی او د شریعت نه په غیر کار نه کوی.

۱۰- خلکو ته بی له محکمی جزاورکول کیږی حتی ښځو ته، ولی؟

- هیڅ چا ته مو بی له محکمی جزانده ورکړی. چیرته چی اسلام او د سنت طریقه موجود وی، حتماً اسلامی محکمه شته.

۱۱- مولوی صاحب ستاسی په وطن (پاکستان)کی ښځی د صدارت او وزارت د پاره ځان کاندیدوی او انتخابیږی هم. خو تاسی دلته د ښځو د زده کړی‌خلاف خبری کوی،ولی؟

- زه غیردولتی مولوی یم. په پاکستان‌کی زمونږ خبری څوک نه‌اوری.

۱۲- اسلامی امارت یواځی طالبان په لوړو چوکیو مقروی، حال دا چی نور مسلکی کسان هم شته دی؟

- مونږ فقط په خپلو طالبانو اعتماد لرو او په مسلکی کسانو اعتماد نلرو.

او داسی نوری پوښتنی وشوی چی هیڅ یو ته یی قناعت ورکوونکی ځواب نه‌درلوده.

م. ر.

دری وهل د جرمونو د له منځه وړلو لار نده

● د ۱۳۷۷ کال د کب د میاشتی په شپږمه نیټه د جمعې ورځې د ماسپښین پر ۲:۳۰ بجو محمدا کبرد محمداجان زوی د ننگرهار د چپرهار ولسوالی اوسیدونکی د رشوت‌ورکولو په جرم په ۲۵ درو او پنځه میاشتو حبس، محمدصابر د احمدگل زوی د ننگرهار د سرخرود ولسوالی اوسیدونکی د یو میل کلاشنکوف او یوی مخابری د خرڅولو په جرم په ۳۵ درو او یو کال حبس او عبدالعظیم د عبدالخالق زوی د لغمان ولایت د قرغه‌یی ولسوالی د ملکانو د کلی اوسیدونکی د یوی پایی یخچال او یوی پایی د کالیو منځلو ماشین د غلا په جرم په ۳۹ درو او یو کال حبس محکوم شول.

عاصمه

● د ۱۳۷۷ کال د سلواغی په ۱۹ نیټه د ورځې په ۱۱ بجو د ننگرهار مخابراتو د چوک په انگړ کی د «فحشا» په جرم امان‌اله د خوگیانو د ولسوالی اوسیدونکی چی د جلال‌آباد په ښار کی د بزازی دکان لری په ۳۹ درو، مکی د ملک آصف لور د سرخرود ولسوالی اوسیدونکی په ۳۹ درو او نورزیه د عبدالرحمن لور د کابل اوسیدونکی په ۴۰ درو محکوم شول.

مسیح

طالبان د ظاهرشاه پلویان زغملی نشی

د ۱۳۷۷ کال د کب د میاشتی په لسمه نیټه د سپین‌ږیرو یو هئیت، د طالبانو په واسطه د ظاهرشاه د پلویانو په نامه نیول شوو کسانو د درک او خلاصون لپاره د ننگرهار والی مولوی کبیر ته ورغی، خو هغه په ډیری بی‌پروایی ځواب ورکړ چی مریض دی او نشی‌کولای ددی سپین‌ږیرو سره وگوری. بیا دا هئیت د مولوی صدراعظم دفتر ته ورغی، خو هغه هم په ځواب کی ورته وویل چی ددی کار صلاحیت نلری. سپین‌ږیری په دی پوه شول چی طالبان اصلاً نه‌غواړی هغه کسان‌خلاص کړی او معلوم ندی چی څه ډول سلوک به ورسره کوی.

فرهان

د عربانو او پاکستانیانو هډی

که‌طالبان هر څومره ووایی چی د عربانو او پاکستانیانو هډی ختمی شوی او اوس په افغانستان کی د هغوی یو کس هم نشته، په دی خبری باندی هیڅ څوک باور نه کوی.ځکه چی څو موده مخکی د جلال‌آباد د فارم هډی په سیمه کی د عربانو او پاکستانیانوپه هډو کی اوسیدونکی کسان د جلال‌آباد په ښار کی لیدل شوی دی. یو شمیر نور یی د خالص په کمپ کی چی د چپرهار په لاره کی موقعیت لری، ځای په ځای شوی او ځینی یی ننگرهار او خوست ته لیږل شوی دی. همدا شان په تورغر او نورو سیمو کی هم د هغوی زیات شمیر اوسیږی چی د طالبانو سره نیغه په نیغه مرسته کوی.

ل. د.

حاجی‌قدیر خپله لور ووژله

وروسته له هغه چی طالبان په جلال‌آباد او نورو ښارونو کی وا کمنی‌ته ورسیدل، د هغوی جهادی ورونه هم بیرته خپر مخونه راغلل او ورته تسلیم شول. د دوی د ډلی څخه یو هم حاجی‌عبدالقدیر د ننگرهار د شوراپخوانی رئیس او سرمعلم اختر د خالص د اسلامی حزب نظامی آمر دی. ددی دواړو تر مینځ کورنی تگ او راتگ دومره زیات شو چی یوه ورځ د حاجی‌قدیر لور د سرمعلم اختر زوی سره وتښتیدله. سرمعلم اختر غوښتل چی دا پیښه ژر ختمه شی او حاجی قدیر دی خپلی لور ته د واده اجازه ورکړی. هغه دا خبره په دی شرط منی چی لور یی کور ته لاړه شی او د هغه ځای نه ناوی بوځی. په همدی بهانه نجلی کور ته بیایی او هلته یی په تشناب کی په تمانچه وژنی.

داوود

د طالبانو غلا نا کامه شوه

د تیرکال په وروستیو ورځو کی څو وسله‌وال طالبان د شپی د وحیداله او محمدشفق کور ته ننوځی او غواړی چی غلا وکړی خو ددی دواړو د مخالفت سره مخامخ کیږی. طالبان وحیداله په چاقو وهی او زخمی کوی یی خو محمدشفق تښتی او گاونډیان راخبروی. کله‌چی گاونډیان راځی، طالبان وارخطا کیږی او له هغه ځای څخه تښتی.

م. ف.

طالبان، شکنجه کول او وژل

● د ۱۳۷۷ کال د لیندی د میاشتی په لسمه نیټه د ننګرهار د ولایت د قلاردو مخی ته یو نهر کی د یوی تقریباً ۳۰ کلنی ښځی مړی راپیدا شو. داسی معلومیده چی هغه وروسته ددی نه چی وربـاندی تـیری شوی، خپک شوی او بیا سیند ته غورځول شوی ده. دغه ښځه په داسی حال کی چی د پیژندلو نه وتی وه، د خاد ریاست ترځنګ هدیری کی‌خاورو ته وسپارل شوه.

● محمدآصف‌بهره‌مند د محمدانور زوی او د بهره‌مند لمسی چی تیرکال د طالبانو له خوا نیول شوی وو، طالبانو دومره شکنجه کړ چی کوما حالت ته ورسید. وروسته ددی نه چی د ننګرهار عامی روغتون ورته ځواب ورکړ، پیښور ته یی د علاج په خاطر بوتلو خو هم هلته یی سترګی ددی دنیا نه پټی کړی.

اشرف «غریب»

طالبان رشوت اخلی او بنګلی ودانوی

د طالبانو په اصطلاح دولتی ادارو کی د رشـوت اخیستل او ددی ادارو ځخه د خپلو شخصی ګټو لپاره استفاده کول، اوس پـه ورځنی کاربدل شوی دی. د بیلګی په توګه د جلال‌آباد د برق په ریاست کی د رئیس ځخه نیولی تر پیاده پـوری ټـول پـه پټه بـاندی هـر یـو ۶ یـا ۸ کورونوته برق ورکوی او بـیا ورځـخه هـره مـیاشت ۱۰۰۰ کلداری اخلی. په داسی حال کی چی د جلال‌آباد د ښار نور اوسیدونکی بـرق اصلاً په سترګو نه‌وینی. همدا شان د مخابراتو پـه ریـاست کـی چی ورځنی محصول یی ۵۰ لکه افـغانی کـیږی، یـواځی ۲۰-۲۳ لکه یـی تحویلیږی او نوری یی د مولوی صاحب او د هغه د خپلوانو په جیبونو کی‌لویږی. د یادونی وړ ده چی په هره اداره کی د اداری د رئیس خپل خپلوان مقرریدی شی او نور ځوک حق نلری هـلته کـار وکـړی. هـر ولسوال وروسته د مقرریدو په دی هـځه کی وی چی ځـنګه وکـولای شی پیسی راټولی کړی. د مثال په توګه د غـازی‌آباد د چـاردهی کـلی اوسیدونکی چی د یوی ولسوالی ولسوال دی، حتی یوه کوټه یـی هـم نه‌درلوده، خو په ډیر کم وخت کی یی دومـره پـیسی پـیدا کـړی چی یواځی د کـور پـه جـوړولو کـی یـی چی لا تـر اوسـه نـیمایی تـه هـم ندی‌رسیدلی، ۱۲ لکه کلداری لګیدلی دی.

محمود

مقاومت بر ضد طالبان

روز جمعه ۱۱ جدی ۷۷ طالبان در شهر جلال‌آباد خواهان مسدود نمودن دکان‌های شهر شده و دکانداران مجبور به ادای نماز برای باران شدند. مردم و دکانداران ازین عمل جبری طالبان خسته شده وگاه‌گاه واقعاتی هم رخ می‌دهد. بطور مثال در همین روز در صرافه‌بازار شهر:

حدود ۹ یا ۱۰ بجه قبل از ظهر بود که اشخاص مسلح طـالبان در بازار صرافی آمده و اعلان کردند که تـا سـاعت ۱۱ دکـان‌های تـان را مسدود کرده به نماز باران بروید. بعضی‌ها از ترس طـالبان دکـان‌های خود را بستند و بعضی هم عکس‌المعل نشـان دادنـد کـه مـنجر بـه دست‌اندازی بین افراد امربالمعروف و صرافان گردید. طالبان یکی از صرافان را تا حدی لت وکوب کردند که بیهوش شد. صرافان دیگر بـا دیدن این وضع صدا زدند که صراف راکشتند. همین صدا بود که همه صرافان بر طالبان هجوم بردند یکی از آنان را خلع سلاح و دو تن دیگر را خوب لت وکوب کردند. بعداً طالبان در موتر خویش فرار نمودند. اما دوباره با تعداد بیشتری از امربالمعروف‌ها آمده و چند صراف را به دفتر شان برده ولی ساعت ۱ بعد از ظهر همه را رها کردند.

فهیم

اختلافات طالبان در ننگرهار

مولوی ضیاالرحمن یک ملای کم سن و سال متعصب اخـوانـی مسکونه خوگیانی از جمله افراد نزدیک ملاعمر بوده و فعلاً قوماندان فرقه ۱۰۰ لغمان می‌باشد. نامبرده در ابتدای آمدن طالبان به منطقه، در صفحات زون شرق یک «تحریک» منطقوی ایجاد نموده بود. بـعد از تسلط کامل بر تمام مناطق ننگرهار ظاهراً به منظور جلب افراد بـرای طالبان چندین جلسه با اشتراک بعضی از ملاهای پنج‌پیر و وهابی در خوگیانی جلال‌آباد، غـزگی، هـزارنـو و مـهمنددره دایـر نـمود. امـا مولوی‌کبیر که مخالف سرسخت اوست افراد وابسته به خود را درین جلسات می‌فرستد تـا گـزارش جـلسات را بـه وی بـدهند. گـزارش جلسات مولوی‌ضیاالرحمن حاکی از آن بود که ضیاالرحمن تحریک وهابیون و پنج‌پیری را بین مردم تبلیغ می‌کند. لذا ملاکبیر جریان را به ملاعمربیان‌می‌دارد. ملاعمردریک پیام‌مخابره‌ای‌به‌مولوی‌ضیاالر حمن می‌گوید که بعد ازین او حق دایر نمودن جلسات را ندارد. زیرامـنافع تحریک را فدای منافع منطقه و طریقت خویش نموده است.

بعد ازین پیام ملاعمر، به تاریخ ۱۱ و ۱۲ جدی ۷۷ حدود صد نفر

از قل‌اردو ننگرهار به لغمان رفته وکندک توپچی ضیاالرحمن را محاصره می‌کنند ولی او در ۱۴ جدی ۷۷ توسط یک پیام مخابره‌ای به ملاعمر می‌نالد که اگر کندک توپچی را از او تسلیم شوند برایش هیچ قدرتی باقی نمی‌ماند. او به شما وفادار است. مولوی‌کبیر در باره‌اش چیزهای نادرست گفته است. ملاعمر در جواب می‌گوید که از چنین جریانی خبر ندارد.

این رخداد بیانگر تضاد درونی افراد قدرتمند طلبه کرام در منطقه می‌باشد.

ملا صدراعظم مزدور دزدان سرمایه‌های ملی ما

قرار یک گزارش مخابره‌ای از ولسوالی دوربابا ولایت ننگرهار به ملاصدراعظم والی ننگرهار:

چندی قبل یک عده افراد ناشناس مربوط به قوم آفریدی در جگ‌دلک مصروف کشیدن سنگ مرمر ازکان آن بودند تا به پاکستان انتقال دهند. طالبان منطقه ممانعت نموده و عده‌ای را اسیر می‌نمایند که در اثر درخواست مردم منطقه و دادن رشوه به طالبان رها می‌شوند اما بعد از مدتی دوباره افراد مذکور به دزدیدن سنگ مرمر می‌پردازند و باز هم توسط طالبان دستگیر شده جریان را به ملاصدراعظم مخابره می‌کنند. وی در جواب می‌گوید: «افراد را رها کنید. ما با روسای قوم آفریدی صحبت خواهیم نمود و به نتیجه‌ای خواهیم رسید.»

آدمکشان گلبدینی و سیافی در خدمت طالبان

افراد ذیل به اداره تحریک یکجا شده و ایفای وظیفه می‌نمایند:

۱ـ غلام‌محمد قومندان سابقه حزب اسلامی از قریه راجائی فعلاً در درونته.

۲ـ حفیظ‌اسد وردک قومندان سابقه حزب فعلاً در فرقه جلال‌آباد.

۳ـ سیداحمد وردک قومندان سابقه حزب و بعداً با قرار و فعلاً در جلال‌آباد.

۴ـ بهرام قومندان قبلاً با قرار در فرقه جلال‌آباد.

۵ـ حسن‌شیر برادر سیدکریم بچه مامای مامور حوزه فعلاً در خیوه.

۶ـ انجنیر محمداسماعیل سابق قومندان حزب فعلاً وظیفه‌دار در سرخرود.

۷ـ ضمیرگل سابق با حرکت بعداً در حزب و فعلاً در قرغه‌ای.

۸ـ نظر قومندان سیاف و فعلاً در قرغه‌ای.

۹ـ حاجی‌عبداله قومندان سیاف قریه پروانی فعلاً ولسوال حضرو کابل.

۱۰ـ علی‌اکبر مجاهد حزب اسلامی فعلاً در فرقه جلال‌آباد.

۱۱ـ برکت‌اله (ببرک) مربوط قریه شاهی فعلاً در سرخرود.

۱۲ـ مدیر مجید قومندان انجنیر قرار فعلاً مدیر زراعت در لغمان.

۱۳ـ مسعود ملیشای رژیم نجیب فعلاً قومندان امنیه سرخرود.

۱۴ـ میمون پسر نجیب و فعلاً در سرخرود.

۱۵ـ وایل برادر نجیب قومندان سیاف و فعلاً در سرخرود.

۱۶ـ یحیی سابق مربوط سیاف فعلاً ولسوال خیوه.

ننگرهار

خادم

در «امارت» طالبان امنیت کامل برقرار است!

به تاریخ ۴ دلو ۷۷ در قریه سبزیکار ولسوالی چهاربولک، ۵ راس گوسفند از محمدایوب قریه‌دار دزدی گردید. وی قضیه را فوراً به ولسوالی راپور می‌دهد و دزد را نیز معرفی می‌کند. دزدکه با پشتاره گیر آمده بود برای تحقیق به ولسوالی برده می‌شود. اما در همان روز ولسوال توسط اقارب دزد دیده می‌شود و دزد آزاد می‌گردد. ولسوال به صاحب مال می‌گوید: «دزد خود را پیدا کن. نفری را که تو دزد گرفته‌ای، بی‌گناه است. برادرت دزد است او را بیاور.» صاحب مال هر قدر دلیل می‌آورد فایده نمی‌کند و ولسوال برادرش را می‌خواهد. به ناچار برادر صاحب مال زندانی می‌شود و بعد از یکماه زندان با دادن ۳۰۰ لک افغانی رها می‌گردد.

سگ زرد برادر شغال

یک‌ونیم سال قبل یک قضیه دزدی در منطقه قریه اورناغه ولسوالی چهاربولک بوقوع پیوسته بود. همان زمان سارقان (محمدصالح، محمدامان، زیب‌الدین، محمدعظیم و عبدالاحد) از طرف مردم کشف و گرفتار گردیده و تاوان مال سرقت شده را که جمله مبلغ ۷۵۰۰۰۰۰ افغانی می‌شد به صاحب مال (حاجی‌غلام‌رسول) تادیه نمودند. حاجی‌غلام‌رسول که از قریه نو وارد چوچک و به ملیت پشتون تعلق دارد، بعد از یک سال و شش ماه وقتیکه طلبه ناکرام در سمت شمال‌کشور مسلط شدند، خواست بار دوم از مردم قریه اورناغه که به قوم ازبک تعلق دارند تاوان بگیرد. این بار ادعا کرد که در بین اموال سرقت شده مبلغ ۲۰۰۰ دالر نیز بوده و شما فقط پول اسب‌ها، ساعت

وغیره را تاوان دادهاید اما تاوان دالر مرا هنوز نپرداختهاید. ولسوال چهاربولک (ملاحبیب‌اله خاکسار) از ریش‌سفیدان قریه اورناغه خواست که دزدان را به ولسوال معرفی کنند در غیر آن مبلغ ۲۰۰۰ دالر از شما حصول می‌شود. اهالی قریه به ناچار ۵ نفر دزدی را که قبلاً تاوان پرداخته بودند، معرفی کردند. ولی از جمله ۵ نفر یکی که امان‌اله نام داشت دستگیر و ۴ نفر دیگر فرار نمودند. ولسوال و صاحب مال سرقت شده دیدند که دزد به دام افتاده در زندگی هیچ چیزی ندارد که از او ۲۰۰۰ دالر حصول شود بناءً به دزد فهماندند که از قریه کسانی را قلمداد نماید که پول از آنان حصول شده بتواند. دزد هم ۱۰ نفر را قلمداد می‌کند.

ولسوال ۱۰ نفر را احضار و تحت انواع شکنجه قرار داد که من هم در آن جمله بودم. از بین ده نفر شش نفر این اتهام دروغ و دادن تاوان را پذیرفته و گفتند تاب و طاقت لت و کوب شما را نداریم.

در مقابل آنان با ضمانت از زندان آزاد شدند.

همان بود که ما با ریش‌سفیدان مخفیانه نزد رئیس شمال ملاخیراله‌خیرخواه، به مزارشریف عارض گردیدیم و موضوع را بدون کم وکاست برایش گفتیم. اما متاسفانه که سگ زرد برادر شغال است. یعنی رئیس صاحب نیز چون شریک جرم بود، بناءً به عرض ما گوش نداد وگفت: «شما مردم دزد هستید و ولسوال صاحب چون از قندهار است گپ او سند است. حال هر طوری که شده شما باید تاوان را بپردازید.» همه ناامید به قریه برگشتیم و هیچ‌کدام توانایی پرداختن این تاوان را نداشتیم. مجبور شدیم حق آب یعنی آب گردش کشت قریه خود را در مقابل ۲۰۰۰ لک برای مدت دو سال بفروشیم. و مبلغ ۲۰۰ لک دیگر را بالای مردم قریه انداز نموده و مبلغ ۲۰۰۰ و ۲۰۰ لک افغانی را به ولسوال تسلیم دادیم و ازین مصیبت نجات یافتیم.

یادداشتی از «کفرتون» بلخ

● بعد از آمدن طالبان در شهر مزارشریف تعداد کمی مکاتب و پوهنتون که فعال بودند، بطور کلی مسدود گردیدند. بعداً از طریق رادیوها اعلان نمودند که محصلین و متعلمین به دروس خویش حاضر شوند. مدت طولانی هیچ کس حاضر نمی‌شد تا بالاخره اعلان نمودند که اگرکسی نیاید محروم می‌گردد. هدف آنان ازین اعلانات پی‌درپی از طریق رادیو صرف تظاهر به جهانیان بود که گویا طالبان مخالف علم و پیشرفت نیستند! بعد از سپری شدن چند روز حتی به دختران مکاتب و پوهنتون اجازه دادند که جهت امتحانات بیایند. تمام متعلمین و محصلین دختر زیر چادری‌ها آمده و صرف حاضری دادند و نمره کامیابی برای شان داده شد.

جریان شروع پوهنتون طوری بود که از جمله ۸ پوهنځی (طب، انجنیری، اقتصاد، شرعیات، حقوق، زراعت، ادبیات، فارسی) صرف پوهنځی طب، صنوف اول و سوم انجنیری، دیپارتمنت ژورنالیزم، دیپارتمنت دری که مربوط پوهنځی ادبیات می‌گردد، حقوق و شرعیات فعال بوده و پوهنځی‌های دیگر بدون استاد بودند.

تنها با مبارزه آشتی‌ناپذیر با بنیادگرایان است که می‌توان از استقلال کشور دفاع کرد!

در جریان دروس از جمله تقریباً ۲۰۰ استاد و ۲۸۰۰ محصل صرف ۲۵ استاد و تقریباً ۱۰۰ محصل باقیمانده بودند که آنان هم بطور نامنظم و نمایشی مصروف دروس بودند.

اگر به تعمیر پوهنتون نگاه کنید فکر می‌کنید که سال‌های زیادی دروازه پوهنتون باز نبوده و هیچ انسانی در آن قدم نگذاشته است. شیشه و دروازه و میز و چوکی‌ها همه شکسته و هر طرف پراکنده می‌باشد. چمنزارها و پارک‌ها به کلی تخریب شده اند.

لباس همه شخصی ولی استادان با لونگی و محصلین با کلاه‌های سفید وارد صنوف می‌گردند. در صحن پوهنتون گروپ «امربالمعروف» که محصلین آن را عبدالمعروف‌های بی‌نیکر می‌گویند بخاطر مراقبت محصلین گشت و گذار داشته و قیچی زدن موی سر، شلاق زدن محصلین بخاطر سر لچ وغیره از وظایف مقدس شان است. رئیس پوهنتون ولایت بلخ اجمل یوسف‌زی که خودش نیمه‌بی‌سواد می‌باشد و حدود ۲۵ سال دارد، با ریش و کلاوش و پتو داخل ریاست می‌شود.

در یک کنج پوهنتون مسجد موقعیت دارد که محصلین نماز پیشین را قبل از اینکه رخصت شوند در آن می‌خوانند. استادان ساعات بیکاری را به تبلیغات دینی سپری می‌کنند و همچنان بعد از آمدن طالبان در پوهنځی‌ها مضامین دینی از قبیل فقه، حدیث و تاریخ اسلام اضافه شده است.

● روزی طالبان وارد لابراتوار اناتومی شده و یکی از آنان متوجه جسدی می‌شود که محصلین ساعات تطبیقات بالای آن عملی کار می‌کردند. طالبان جسد را گرفته و چند استاد مضامین کیمیا و بیالوژی را لت وکوب و جسد را توسط آنان دفن می‌کنند. همچنان برای شان می‌گویند که «شما کافرها با مرده هم مزاح می‌کنید»!

● یک تن از طالبان وارد کتابخانه پوهنتون می‌شود و تمام کتاب‌های درسی را بیرون انداخته و بعداً همه را در یکجا جمع نموده و پیشروی تمام محصلان بالای آنها خود را خالی کرده و می‌گوید که تمام اینها کتاب‌هایی است که کافران آنها را نوشته اند. چند استاد موضوع را به مقامات بالایی طالبان گزارش می‌دهند اما این دشمنان بیشرم علم و فرهنگ هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهند. از نظر طالبان پوهنتون «کفرتون» است. اما تا هنوز تعمیر «کفرتون» را منفجر نساخته اند.

● در شهر حیرتان به تاریخ ۵ عقرب ۷۷ مکتب ناصرخسروبلخی توسط طالبان به مدرسه ملاعبدالغنی‌آخند تبدیل شد. همچنان کلمه «مکتب» را در همه جا به «مدرسه» تبدیل کرده وگفتند که مکتب کلمه کافرها است.

از دزدی و فساد و جهالت طالبی

● به تاریخ ۲۸ جدی سال ۷۷ یک گروپ چهار نفری طالبان ساعت ۲ شب وارد منزل سیدمیرحیدر واقع در منطقه یولمرب شهر مزار شده و مبلغ یکصدوده‌ملیون افغانی پول نقد، یک گردن‌بند طلا و سایر اموال خانه را با خود برده صاحب خانه را هم به سرحدی لت و کوب کردند که در شفاخانه بستر می‌گردد.

● فابریکات کودوبرق نسبت عوارض و غفلت به تاریخ ۲۱ جدی ۷۷ خاموش می‌شود و برای ۷۲ ساعت غیرفعال می‌ماند. طالبان فکر می‌کنند که این کار مربوط کارگران است و عمداً این کار را کرده اند. طالبان ۱۸ نفر کارگر را از فابریکه اخراج و از آنان تحقیق می‌کنند که عامل خاموشی فابریکه چیست. عامل تکنیکی خاموشی فابریکه معلوم شد اما سرنوشت ۱۸ نفر کارگر تا به حال معلوم نیست.

● از دکان انتیک‌فروشی در آپارتمان رسول‌برات مبلغ ۳۰۰ملیون افغانی پول نقد و مقدار زیاد مال انتیک توسط دزدان طالبی به غارت رفته است. جایی که مقابل ریاست خارجه و مخابرات شهر مزار است و در هر دوی این ناحیه شب و روز پهره می‌شود. صاحب دکان موضوع را به حوزه به اصطلاح امنیتی اطلاع می‌دهد. حوزه امنیتی به جای اینکه در صدد یافتن سارقین برآید به صاحب دکان می‌گوید که برود و همسایه‌اش را دزد بگیرد و ما پول و اجناس را حصول می‌کنیم. صاحب دکان از بیست سال رابطه نیک و اعتماد به همسایه گفت و مدعی می‌شود که دزدی فقط توسط پسته طالبان انجام گرفته است. آمر حوزه دکاندار بیچاره را تهدید به لت وکوب و زندان می‌کند که چرا «طلبه کرام» را دزد می‌گیرد و همسایه دکان را دزد می‌خواند. صاحب دکان هم که از توهین و تهدید و عریضه‌بازی خسته شده دنبال موضوع را رها می‌کند.

● اوایل ماه جدی ۷۷ چند نفر مسلح شب به خانه تسلیم‌بای داخل می‌شوند. افراد مسلح راپور داشتند که تسلیم‌بای چند بوجی پیاز را فروخته. پیاز حاصل دست‌رنجی خودش بوده و پولش را در خانه جابجا کرده بود. افراد مسلح بداخل خانه وی شده و با لت وکوب و تهدید دوهزاروپنجصد لک افغانی حاصل زحمت وکار تسلیم‌بای را با اشیای قیمتی خانه‌اش گرفته و فرار می‌کنند.

● شب جمعه ۱۳ حوت ۷۷ یک باب دکان در ساحه رهایشی کودوبرق از پشته سوراخ شده و تمام اجناس آن دزدیده می‌شود. صاحب دکان فردا قضیه را به مسئولین امنیتی خبر می‌دهد. مسئولین چون خود شان دزدان دکان بودند قضیه را جدی نمی‌گیرند.

● در اوایل قوس به ولایت شبرغان سفری داشتم و در آن جریان با کارگری که از قبل وی را می‌شناختم، برخوردم و وی برایم چیزهایی از وضع زندگی‌اش قصه نمود.

او یک کراچی‌گک آهنی داشت با لباس‌های مندرس. هر دو دستش ترکیده و چرکین بود با پنجه‌های زمخت و پندیده. او گفت: «با ۸ طفلم و زنم هشت نانخور هستیم. زن و بچه کلانم و یک بچه دیگرم

مشتی بر دهان طالب

به تاریخ ۲۳ دلو ۷۷ در منطقه لیلامی شهر مزارشریف طالبان زنی را که مصروف فروش اشیای خانه‌اش بود لت و کوب می‌کنند که چرا در میان مردان آمده است. آن زن هم از ریش طالبی می‌گیرد و چنان مشت محکم به دهان طالب می‌زند که طالبان دیگر از نزدیک آنان فرار می‌کنند. زن با چشمان اشک‌آلود در حالیکه مصروف جمع‌آوری اشیایش بود با صدای بلند می‌گفت: «مرگ به این دزدان، از دست اینها هیچ جای نداریم خدا اینها را از روی ما بگیرد.»

هم مریض است. سی سال در تفحصات کار کردم. یک حویلی داشتم که آن را قادر دوستمی از من گرفت. چند وقت پیش یک دختر ک ۲ ساله‌ام از بی‌دوایی مرد. بخاطر خانه‌ام که فعلاً در چنگ طالبان است به آنها (طالبان) عریضه کردم ولی برایم گفتند که «باید افتخار کنی که در خانه‌ات طلبه کرام زندگی می‌کنند. اگر دوباره آمدی ترا می‌کشیم.» و من درمانده و بیچاره برگشتم.

● به تاریخ ۱۲ عقرب ۷۷ روز پنجشنبه در منطقه مندوی واقع شمال شهر مزار دکان‌های متصل شفاخانه مربوط افراد بینوایی می‌باشد که چپلک‌های کهنه و سبوس را خرید و فروش می‌کنند. طالبان به طور بسیار وحشیانه در حالیکه تمام اموال دکان‌ها در بین آن بود، آنها را ویران کرده و به تمام افراد آن اخطار داده بودند که یک خشت هم از دکان در آن جا نماند چون دکان‌ها سرک را بند کرده است. حال آنکه دکان‌های مذکور سالیان زیاد پابرجا و مردم غریبکار مصروف کارهای خود بودند و هیچ مزاحمتی برای مردم شهر نبود.

شفیقه

اعتراف ستانکزی به یکی از جنایت‌هایش

رئیس تشریفات وزارت خارجه ستانکزی در مجالس خصوصی خود در مورد به اصطلاح فتح مزار، چنین حکایت می‌کند: «بعد از فتح مزار وقتی در شهر گشت و گذار می‌نمودم، یک هزاره هم پیشرویم نیامد. بجز یک پیرزن هزاره که چون پیر و سالخورده بود برایش چیزی نگفتم. وقتی چند قدم پیش رفتم، با خود گفتم، مبادا این پیرزن دعای بد به طالبان بکند و خدا قبول کند و طالبان در مزار شکست بخورند. از این سبب از راه برگشته و آن زن پیر و سالخورده هزاره را بقتل رساندم.»

ک. ی.

رذالت به نام پشتون و طالب

فردی به نام هاشم‌جلاب چند روز قبل از تسلط طالبان، یک اراده موتر لادا را از توریالی به قیمت ۶۶۰ لک افغانی خریده بود. بعد از آنکه طالبان مزار را تصرف نمودند، به تاریخ ۱۷ سنبله ۷۷ هاشم به نام اینکه پشتون است و زبان پشتو می‌داند نزد توریالی رفته می‌گوید: «موتری را که برایم فروخته‌ای فعلاً قیمتش پایین آمده، پس بگیر یا مقداری پول نقد برایم تادیه کن ورنه ترا نزد طالبان می‌برم و ادعا می‌کنم که تو موتر دزدی شده را بالایم فروخته‌ای.» توریالی چاره دیگری نمی‌بیند جز آنکه مبلغ ۱۴۰ لک افغانی به هاشم بپردازد و خود را از شرش نجات بدهد.

لطیفه

معامله جنایتکاران با بی‌غیرتان!

دو ماه قبل از آمدن طالبان به مزار، یکی از قومندانان جمعیت ربانی بنام رسول، خانم و سه طفل پاچاخان را که از ملیت پشتون و از ولایت جلال‌آباد است، گریختانده با خود به ایران می‌برد.

پاچاخان نزد پدر رسول، حاجی‌اکرم (قومندان) آمده از زن و سه طفل خود می‌پرسد. حاجی‌اکرم او را تهدید نموده می‌گوید: «برو زنت اینجا نیست و من خبر ندارم، زنت فاحشه بوده که همرای پسرم رفته.» پاچاخان چاره‌ای نمی‌یابد.

زمانیکه طالبان به مزارشریف آمدند، پاچاخان فرصت را غنیمت شمرده نزد آنان از حاجی‌اکرم شکایت می‌کند. مسئولین حوزه ششم که از طالبان جلال‌آباد می‌باشند، حاجی‌اکرم را فوراً به حوزه برده و بعد از یک شب شکنجه از وی می‌خواهند که زن رسول را حاضر کند. اما حاجی‌اکرم امتناع ورزیده و در مقابل دختر خود فاطمه را که شانزده سال دارد با دوهزار لک افغانی و با مصرف عروسی به داماد که از چهل سال بیشتر داشت، داده و محفل عروسی‌اش را به تاریخ ۲۵ میزان سال ۷۷ برگذار نمودند و داماد جدید طالبی‌اش فعلاً خانه داماد هم شده است. این نشان می‌دهد که بی‌غیرت‌ها و جنایتکاران به آسانی با هم جور می‌آیند.

چاری‌بای

بی‌ناموسی قومندان دوستمی

مدتها قبل در قریه اورناغه مربوط ولسوالی چاربولک بلخ، رابان دختر محمدنعیم به عقد تاجی یکی از بادیگاردهای رجب‌بای (مشهور به رجب دیوانه) از قومندانان دوستم در می‌آید. بعد از گذشت یک سال مناسبات تاجی با رجب‌بای تیره می‌شود. رجب‌بای به تاریخ ۲۰ میزان ۷۶ با استفاده از فرصت به خانه تاجی در قریه آدینه مربوط ولسوالی چاربولک یورش برده و همسرش را اختطاف می‌کند. قومندان مذکور دو روز بعد پدر و دختر را به قرارگاه احضار کرده و می‌گوید که «دخترت بدون اخذ اجازه از فامیل شوهرش به خانه تو آمده است هر چه زودتر او را تسلیم شوهرش کن و به دخترت نصیحت کن که در آینده این عمل را تکرار نکند و مبلغ صدهزار افغانی هم جریمه هستی.» پدر دختر اظهار بی‌اطلاعی می‌کند اما مورد لت و کوب قرار می‌گیرد تا بالاخره از گیر آنان فرار می‌کند. بعدها معلوم شد

که دخترش زنده بوده و فروخته شده و دارای یک طفل نیز می‌باشد.

از جنایت‌های قومندان حزب گلبدین

دوران نام قومندان مربوط حزب اسلامی در قریه ارنجی مربوط ولسوالی چاربولک ولایت بلخ بیوه‌های قریه را که اکثراً شوهران شان در سگ‌جنگی‌ها کشته یا لادرک شده اند، بدون رضایت خود یا فامیل شان به عقد هرکسی که مورد پسند وی باشد در می‌آورد. ملاها و آخندهای مساجد را نیز احضار نموده و از آنان می‌خواهد که در تایید این عمل جنایتکارانه فتوا صادر کنند. یک مثال آن زن بیوه‌ای از قریه دریغ مربوط ولسوالی چاربولک است که دارای دو طفل بود و مجبور می‌شود با بادیگارد «دوران» ازدواج کند. داماد که عمرش اضافه از هفتاد سال بود مبلغ ۱۲۰۰ لک افغانی به عنوان مهر می‌پردازد که به جیب دوران می‌ریزد.

سایر ولایات

احمدولی‌کابلی ـ پلخمری

قتل یک هنرمند

داودغزنوی خطاط، رسام و ستارنواز ماهر و مامور رادیو تلویزیون توسط طالبان ناکرام در پلخمری به قتل رسید.

وی قبل از اشغال پلخمری توسط طالبان به منظور دیدن خواهر و خواهرزاده‌هایش که در آن شهر زندگی می‌کردند، به آنجا رفته بود. وقتی طالبان به تلاشی خانه به خانه در پلخمری شروع کردند، دروازه خانه آنان نیز دق‌الباب گردید و زمانیکه داود دروازه را باز کرد، طالبان بدون بازپرس او را به رگبار بستند.

خالد ـ لوگر

شکنجه با تانکر

● به تاریخ ۱۵ عقرب ۷۷ نوجوانی ۱۶ ساله که خود را روح‌اله معرفی می‌کرد و از باشندگان ولسوالی هزره بود، چنین شرح حال می‌کرد:

«من به طرف دکانم روان بودم و به دست یک پاکت جلغوزه داشتم که آن را به طور نمونه برای فروش به بازار می‌بردم. ولی در بازار ولسوالی توسط طالبان به جرم دزدیدن جلغوزه دستگیر شدم. بدون بازپرسی و تحقیق مرا به داخل تانکر انداخته و تانکر از بیرون سنگ‌باران شد. وضعیتم بسیار خراب شد، گاه به یک طرف و گاهی به سوی دیگر تانکر می‌دویدم. بعد از چند دقیقه مرا بیرون آورده و داخل تعمیر ولسوالی بردند و بعد از اینکه دانستند که دزد نیستم، رهایم کردند. با آنکه از چنگ این وحشیان رها شده‌ام ولی دکان خود را بسته و مشغول مزدورکاری در یکی از مؤسسات می‌باشم.»

● به تاریخ ۴ عقرب ۷۷ هشت نفر را به جرم کوتاه بودن ریش در ولسوالی هزره ولایت لوگر در تانکر انداخته و تانکر را از بیرون مورد ضرب سنگ قرار می‌دهند. این عمل ۵ الی ۱۰ دقیقه ادامه پیدا می‌کند.

واحد ـ پروان

سگ‌جنگی میان قومندانان ناپلئون

قومندانان احمدشاه‌مسعود به نام‌های فیض‌محمد و خلیل مشهور به «شپش موی» مربوط قریه لولنج ولسوالی سالنگ ولایت پروان، به تاریخ ۹ جوزای ۱۳۷۷ مصروف قمار زدن در گلبهار بودند. در این جریان خلیل مبلغ هزار لک افغانی به فیض‌محمد می‌بازد و فیض‌محمد هم خواهان گرفتن پول می‌شود. خلیل چون پول ندارد در بدل ده میل کلاشنکوف هرکدام به بهای هفت لک افغانی را به او می‌دهد و بازی تا ساعت ۲ شب ادامه پیدا می‌کند که باز هم به ضرر خلیل خاتمه می‌یابد.

خلیل از فرط عصبانیت و کشیدن چرس محل را ترک گفته و همان شب در صدد حمله به افراد فیض‌محمد می‌برآید. جنگ در می‌گیرد و حدود ۲۷ نفر از افراد خلیل و ۱۸ نفر از افراد فیض کشته و سلاح‌ها دوباره نصیب خلیل می‌گردد. همچنانیکه قربانی هر جنگ خاینانه اینان مردم بیچاره ما اند، در این درگیری نیز هفت تن از اهالی غیرنظامی (سه کودک و چهار زن) جان خود را از دست دادند.

ن. ر. ـ بامیان

دست به دست شدن هزاره‌جات بین جنایتکاران

طالبان حوزه شمال را با وحشت و قتل‌عام مردم، تحت سیطره‌ی خویش درآوردند. مدت کوتاهی نگذشت که طالبان شهر پلخمری را نیز متصرف گردیدند. در این هنگام حزب وحدت، تعداد زیادی

موضوع بحث می‌گردد. ۱) استحکام بخشیدن جبهات و گسیل افراد. ۲) رفتن به پنجشیر بخاطر تقاضای کمک هر چه بیشتر از مسعود. ۳) انتقال قومندانان برجسته به پنجشیر و یا به ایران در آینده. اما چند هفته نگذشته بود که کمربندهای جدید حزب خلیلی، در هم شکست و تنها عده‌ای مانند صابری، محقق و عرفانی توانستند توسط طیاره‌های باداران (ایران) که قبلاً بدین منظور آماده گردیده بود، فرار کنند. به همین جهت میدان‌هوایی شبرتو در اواخر از طرف شب چراغان می‌بود.

طالبان همراه با چند صد تویوتا و تانک در ۸ میزان حدود ۱۲ ظهر شهر یکاولنگ را متصرف گردیدند. با آنکه در این شهر کدام جنگ و مقاومت صورت نگرفت ولی حدود بیست نفر بی‌گناه توسط فیرهای جانیان به شهادت رسیدند مانند



خانواده برباد رفته و آواره‌ای از بامیان

این سرزمین من است
که می‌گرید
این سرزمین من است
که عریان ست

«گلسرخی»

زن و پسر علی‌پناه از قریه لیلور و استاد حسین‌علی از قریه ارسی، که طالبان او را به شکل بسیار فجیعی به شهادت رسانیدند. وی قبلاً سلاح‌فروشی داشت و به اساس راپورهای دشمنان شخصی‌اش که او دارای چندین میل سلاح بوده هست، روز اول تصرف شهر یکاولنگ یک تویوتا با سه نفر مسلح به خانه فرد مذکور می‌روند و از کارگرش بنام علی‌جان سراغ استادحسین علی را می‌گیرند. زمانیکه استاد بیرون می‌آید، در اول وی را تهدید می‌کنند ولی چیزی حاصل نمی‌شود. بعد از نیرنگ طالبی کار گرفته و می‌گویند که کلاشنکوف را تحویل بده و ما به تو غرض نداریم و علاوتاً خط تضمینی می‌دهیم که هیچکس به شما چیزی گفته نتواند. استادحسین‌علی به همین حرف فریب می‌خورد و سلاح را تحویل می‌دهد. به محضی که طالبان سلاح را می‌گیرند، چند ضربه پی در پی به سرش وارد می‌کنند و وی به زمین می‌غلتد. در این وقت کارگرش فرار می‌کند. طالبان بخاطر ترساندن او به دنبالش چند فیر هوایی می‌کنند زیرا نمی‌خواستند وی را بکشند. به این منظور که احوال وحشتناک استاد حسین‌علی را برای عموم منطقه پخش و در ضمن بفهماند که طالبان به غریبان و

نیروهایش را بسوی سیغان و کهمرد سوق داد به این فکر که طالبان حتماً از دره‌شکاری وارد بامیان خواهند گردید. ولی حزب وحدت نتوانست پیش‌بینی کند که ذکی چت و پت (والی بامیان) که یکی از معتبرترین افرادش بود خود را به مزدوران دیگر بیگانه فروخته بود. بناءً طالبان بدون کدام مقاومت از طریق دره‌اغربات ساعت ۸ صبح ۲۰ سنبله وارد شهر بامیان گردیدند.

شهر بامیان سه روز خالی بود وکسی گشت وگذار نمی‌کرد. بعد از سه روز تاجیک‌های منطقه کنترول را بدست گرفتند. آنان قبلاً به نام حزب وحدت جنایات زیادی را مرتکب شده بودند و زمانیکه توسط طالبان به قدرت رسیدند، هزاره‌ها و عده‌ای بی‌گناه دیگر را هم به اساس راپورهای غلط و عمدتاً بخاطر خصومت شخصی کشتند و اموال شان را چور و موترهای شان را ضبط کردند.

«دبیرکل» خلیلی در اوایل که طالبان سیغان و کهمرد را متصرف گردیدند، جلسه‌ای با افراد بلند پایه‌اش دایر می‌کند. در جلسه سه

کارگران غرض ندارند و فقط افراد نظامی وکسانیکه سلاح شخصی دارند، دشمن شان هستند.

هنگامی که «سایه کبوتران سپید» ☆ بر تمام ولایت بامیان دامن گستراندند، مردم را دو نوع سرما فراگرفت. یکی سرمای طبیعی خزانی و دیگری سرمای طالبی. به همه روشن است که هزاره‌جات از جمله سردترین مناطق افغانستان است. در ین موسم خنک مردم همه از وحشت قتل‌عام‌ها و بی‌ناموسی‌های طالبان در سمت شمال به مغاره‌ها و زیرزمینی‌ها پناه بردند، خانه‌ها را بدون نگهبان، حیوانات را بدون چوپان و خرمن‌ها را بدون دهقان گذاشته و پا به فرار نهادند. مدت سه شبانه روز مردم از ترس در مغاره‌ها سپری نمودند. در این مدت عده کثیری از اطفال و سالمندان از شدت سرما مریض شدند و چند تن هم جان دادند.

بالاخره طالبان به مردم تمام نواحی اخطار کردند که اگر از مغاره‌ها پایین نشوند، خانه‌ها و خرمن‌های شان آتش زده شده، حیوانات را فروخته و زمین‌های شان تقسیم می‌گردد. ناچار مردم بعد از سه روز به خانه‌های شان برگشتند.

در هزاره‌جات سه نوع طالب تشخیص گردید. یکی ظاهر شاهی که نسبتاً روش نرم داشتند؛ دوم طالب «ناب» با تعصب و توحش شدید و سوم خلقی‌هایی که نقاب شان را عوض کرده بودند.

خلقی‌های مشهوری که بعد از رسیدن طالبان به منطقه خود را به آنان فروختند، عبارتنداز: احمدعلی‌کهزاد، غلام‌علی‌وحدت، صمد، انجنیریونس، لطیف، حاجی‌عارف ولسوال حصه اول یکاولنگ، آخندزاده ولسوال حصه دوم یکاولنگ، حاجی‌مختار وغیره.

سیاست طالبان در بامیان مثل سایر نقاط کشور بوده و عبارت است از جمعآوری سلاح که از این طریق بهتر و آسانتر دشمنان شخصی و مردم عادی را به زندان و زیر لت وکوب قرار می‌دهند و سلاح‌های شان را به قندهار و یا به خط اول جنگ می‌فرستند.

طالبان به محض رسیدن به بامیان بیشتر از نصف گدامی راکه چندین هزار تن گندم در آن ذخیره گردیده بود، به جای دیگر انتقال دادند. متباقی گندم را به دکانداران فروختند و چندصد سیر را هم برای نیکنامی به مردم فقیر تقسیم نمودند. این گدام در زمان حزب وحدت پر از گندم بوده ولی نه برای مردم فروخته شد و نه بین مردم فقیر تقسیم گردید.

عبید ـ جاغوری

بیگاری برای خانه عرفانی

در سال ۱۳۷۶ عرفانی با چند تن دیگر از قوماندانانش تصمیم می‌گیرند که برای به اصطلاح امنیت ولایت جاغوری و ساختن فرقه، از هر چند خانه دو نفر عسکر بگیرند و در حالیکه معاش تمام عساکر آنان توسط مردم بامیان تامین می‌شد، از هر خانه باید ۲ سیر گندم نیز بدست آورند. اگر مردم انکار می‌کردند به نام شعله‌ای وغیره مورد لت وکوب قرار گرفته و به قتل می‌رسیدند.

این عساکر استخدام شده درکنار جان‌کنی‌های دیگر مجبور بودند به نوبت در خانه عرفانی که قرار بود نو ساخته شود، نیز کار کنند.

سگ‌جنگی نهضتی‌ها و نصری‌ها

در اوایل بهار سال ۷۷، ۵ نفر از نهضتی‌ها که از منطقه تبرتمگ و سنگماشه فرار کرده بودند به ضمانت ریش‌سفیدان منطقه آزاد گشتند. چندی بعد نصری‌ها آنان را به بهانه ملاقات به بازار سنگماشه دعوت نموده و در همان جایی که حاجی مدیر نصری راکشته بودند، همه‌ی شان را اعدام می‌کنند. از جمله کشته‌شدگان معروف‌ترین آنان ملک پرچمی و داود پرچمی از خویشاوندان حاجی گدام‌دار بودند.

رابطه محاذملی بانصر

در اوایل زمستان ۷۶ دو نفر از پشتون‌های یاورخیل منطقه مقر مربوط محاذملی اسلامی گیلانی که یکی از آنان جگرن حکومت پوشالی بود، وارد جاغوری شده و از نصری‌ها خواهان کمک تسلیحاتی علیه طالبان می‌گردند. این دو نفر مدت ۴ ماه توسط حزب وحدت اباته و اعاشه می‌شوند و در حمل ۷۷ برای آنان در مناطق داود و انگوری اجازه ساختن پایگاهی داده می‌شود.

«خدمت» یک حزب خاین به مردم

چندی قبل عرفانی با جمعی از قوماندانانش تصامیم ذیل را برای «خدمت» به مردم اتخاذ نمودند:

۱) در اطراف مرکز جاغوری (تاوه‌انگوری، غجور، سنگماشه، بامه‌بور) ولسوالی‌هایی را لغو اعلان نموده و آنان را تابع فرقه ساختند.

☆ ـ زمانیکه ولسوال نورالحق وارد ولسوالی نمبر دو یکاولنگ (دشت دگاه) گردید لطیف از قریه قلعه یکی از خلقی‌های برجسته برای تملق سخنگویش بود. طالبان را «کبوتران سپید بال» خواند که بر فراز کوه‌های هزاره‌جات پرواز نموده و مردم زیر سایه آنها از نعمت الهی برخوردار گردیدند زیرا طالبان مردم را براه حق و خداوند هدایت می‌کنند!

۲) بخاطر سهولت مردم و در حقیقت بخاطر آسانی کارهای حزب وحدت باید میدان‌هوایی‌ای در جاغوری تعمیر گردد.
۳) حفر یک کانال (جوی) جدید به کمک مؤسسه‌ای خارجی.
۴) اخذ ذکات (مخصوصاً گندم) از مردم.
۵) استخدام عساکر اجباری و تامین معاش شان توسط مردم که هر خانه باید ۲ سیر گندم به این نیروها تحویل دهد.

ح.ا. ـ زابل

مولوی متوکل قیم حاجی خلیفه‌ی خونخوار

در جریان تقریباً دو سال تحریم غذایی مردم هزاره توسط طالبان گزارش‌های به مراتب هراسناکتر از چور و چپاول وکشت وکشتار عادی در بین مردم رنجدیده ما زمزمه می‌گردد. شاهدان عینی می‌گویند که آدمکشی به نام حاجی خلیفه که از طرف «طلبه کرام» ولسوال شاه‌جوی در یکی از ولسوالی‌های ولایت زابل مقرر شده بود با تاسیس شبکه جاسوسی که مرکب از تروریست‌ها بود، جنایات جدیدی را شروع کرده بودند. افراد شخص مذکور از بلدک که مرز پاکستان است تا دروازه‌های ورودی به هزاره‌جات به نام موترران، مسافربر و نماینده در مراکز ترانسپورتی خود را جا داده بودند. آنان وظیفه داشتند که مسافران را به محض ورود به افغانستان تحت تعقیب قرار داده و به شاه‌جوی نزد رئیس شان ببرند. شخص حاجی‌خلیفه به انتظار درکمینگاهی به نام کزوی‌پشت نشسته و به حین اطلاع از رسیدن قربانیان مسافران را به جاهای مخصوصی برده و پس ازگرفتن اجناس و پول سر شان را با کارد بریده و به چاه‌های عمیقی در همان منطقه که در حدود ده کیلومتری شرق شهرک شاه‌جوی موقعیت دارد، می‌انداختند.

شاهدان می‌گویند تعداد کشته‌شدگان که مرکب از مرد، زن وکودک بوده اند، به صدها نفر می‌رسد. لاکن دو نفر از جوانان مسکونه ولسوالی جاغوری که برادران شان از جمله قربانیان هستند، گزارش می‌دهند که خود شان در جریان جستجو در زیر توده‌های خاک ۱۶۵ نفر را حساب کرده اند که اینان فقط همان جسدهای بوده اند که قابل تشخیص و شمارش بوده لاکن سر وکله‌های از تن جدا شده و پاهای نیمه شکسته بیشمار بوده است که خود نشان دهنده موجودیت افراد بیشتر است، گر چه آنان نتوانستند تحقیق و جستجوی شان را ادامه دهند.

یکی از باشندگان ولسوالی جاغوری (نام محفوظ) به تایید گزارش‌های ذکر شده می‌گوید که من دریوری را در بازار شاه‌جوی در هوتلی ملاقات کردم که به خود می‌لرزید و دعا می‌کرد. ماجرا راکه پرسیدم در جوابم گفت: «هر زمانیکه از این راه می‌گذرم خاطره ناگفتنی به یادم می‌آید و به لرزه میایم وآن اینکه من در یکی از شب‌ها از همان پول کندی‌پشت می‌گذشتم که فریادهای دلخراشی را شنیدم. موتر را توقف داده به سمت صدا حرکت کردم که به زبان پشتو آمرانه پرسید: «هزاره هستی یا پشتون؟» گفتم: «پشتون». خواستند تا نزدیک بروم. وقتی نزدیک‌تر رفتم دیدم که سه نفر با دست‌ها و پاهای بسته آنجا افتاده اند که یکی از آنان سرش بریده بود و دو نفر دیگر که انتظار مرگ را داشتند فریاد و زاری می‌کردند. در این اثنا آدمکشان کارد را به دستم داده و خواستند تا آن دو نفر را حلال کنم. من کارد را نگرفتم، لاکن به من اخطار دادند که در این صورت خودت را هم سر می بریم. من هم از ترس جان آن دو را با کارد حلال کردم و جانم راخلاص کردم.»

«طلبه کرام» ظاهراً حاجی‌خلیفه را خلع مقام کرده و با چند تن از همکارانش به زندان افکنده اند. ولی او چون یکی از نزدیکان مولوی‌متوکل است به هیچگونه مشکلی دچار نخواهد شد.

اسداله ـ قندهار

توطئه تجزیه افغانستان را با حفظ یکپارچگی مردم ما و کوتاه ساختن دستان بیگانگان از وطن خویش خنثی سازیم!

پاداش قاتلان و خاینان

در روزهای اخیر ماه رمضان سال ۷۷ مولوی محمدعارف والی طالبان در ولایت، جهت دست‌بوسی ملاعمر همراه دو قومندان دیگر وارد قندهار شد. بعد از اینکه اوضاع و راپورهای سگ‌جنگی‌های خود را با شورای نظار داد، ملاصاحب از اینکه والی خوب مردم بیگناه را به خون کشانیده بود مبلغ ده‌هزار دالر و به دیگر قومندانان پنج پنج هزار دالر به عنوان بخشش اعطا نمود. یکی از قومندان‌ها جهت خوشی پسر خود یک موتر فلاینگ‌کوچ را از معلم شعیب‌مالک زرافشان هوتل به مبلغ دوصدهشتادوپنج‌هزار کلدار خریداری نمود. البته باید گفت معلم شعیب مالک زرافشان هوتل موتر مذکور را دو روز پیشتر به مبلغ دوصدبیست هزار کلدار خریداری نموده بود.

صبح همان روز با آنکه طیاره آماده بود، از طریق زمین راهی کندز شدند تا به دیگر قاتلان و قومندان‌ها بفهمانند که هرکس دستش به خون

ملت بیشتر آغشته شد، پاداشش آنهم از طرف سرکرده‌های خاینان و قاتلان بیشتر است.

ق.ش. ـ بامیان

بت‌های بامیان

به تاریخ ۶ قوس ۷۷ مسافرتی به بامیان داشتم، حین دیدار از بت‌ها، بت ماده «شاه مامه» که در قسمت شمال شهر بامیان موقعیت دارد توجهم را بیشتر جلب نمود. این بت تا قبل از آمدن طالبان چندان آسیب ندیده بود. اما طالبان آن را از قسمت گردن به بالا (کله) توسط انفجار و فیر توپ، تخریب نموده اند و حالا کله‌ی بت بصورت تل خاکی زیر پای آن ریخته است. سر بت کلانتر را هم می‌خواستند نابود کنند که در اثر فشار شدید بین‌المللی دست برداشتند.

سرمعلم روف‌اله ـ زابل

قبرهای جمعی

چشمدید کاظم از جاغوری به تاریخ ۴ جدی ۷:

بین ولسوالی شاه‌جوی زابل و علاقه‌داری کیلان در محلی بنام کندی‌پشت نزدیک جاده صمدقلعه اجساد حدود ۸۰۰ تن مرد، زن و طفل را نیمه مدفون و دفن ناشده دیده اند. جسدها مربوط تاجیک‌ها، ازبک‌ها و هزاره‌ها بود. در رابطه با این قتل‌عام ولسوال شاه‌جوی دستگیر شده ولی چون برادرش قوماندان امنیه قندهار بود، از تعقیب و مجازات در امان ماند.

فهیم ـ کندز

ملادادالله کندزی خاین به کندزی‌ها

قرار گزارشی به قول یکی از افراد طالبان که از کندز برگشته بود: ملادادالله قوماندان خط اول کندز در حالیکه ماهانه مواد لوژیستکی و اعاشه ۱۷۰۰۰ نفر جنگی را از طریق وزارت دفاع طالبان دریافت می‌دارد، اما در جبهه بیش از یک‌هزار نفر وجود ندارد. زیرا افرادیکه از سایر نقاط افغانستان درکندز به جنگ گماشته می‌شوند، بعد از یکی دو روز به علت کمبود موادغذایی و لوژیستکی از گرسنگی و شدت سرما فرار می‌کنند. ملادادالله تمام پول اعاشه افراد جنگی مناطق دیگر را به جیب می‌زند در حالیکه افراد قندهاری از تمام امکانات برخوردار اند.

میزان نیرنگ و کوچکی اکبری

قرار اطلاعات منابع نزدیک به مولوی‌کبیر معاون شورا و رئیس تنظیمه ژون شرق از کابل، اکبری رهبر حزب وحدت که بعد از سقوط مزار به اثر وعده طالبان و بزدلی خودش با گروپ بیست و چند نفری خود تسلیم طالبان شده بود، به تاریخ ۲ جدی ۷۷ به مولوی‌کبیر پیشنهاد می‌کند که با امیرالمومنین در قندهار صحبت می‌نماید تا برایش در ماه رمضان اجازه‌ی اقامت در بامیان داده شود. امیرالمومنین هم این پیشنهادش را پذیرفته است.

اما مولوی‌کبیر اظهار می‌دارد که ازین جریان آگاه نیست و بعداً با ملاعمر تماس می‌گیرد که جریان رفتن اکبری به بامیان چگونه است. وی در جواب می‌گوید که اکبری دروغ می‌گوید و چنین وعده‌ای به او نداده است و احتیاط کند که برایش اجازه رفتن ندهد.

خردمند را کی کشت؟

طبق گزارش رسیده از ولایت بدخشان، به تاریخ ۱۸ قوس ۷۷ خردمند والی بدخشان که در گذشته عضویت باند گلبدین را داشته، توسط افراد جنرال فهیم به دستور مسعود به قتل می‌رسد. بعداً فهیم بخاطر اجرای مراسم فاتحه و انتخاب والی جدید به بدخشان می‌رود که از طرف عمال خردمند جواب گفته می‌شود و مسئله بین افراد دو باند جهادی هنوز لاینحل مانده است.

راحله ـ بامیان

سگ‌جنگی در بامیان

● به تاریخ ۲۵ قوس ۷۷ ساعت ۵ صبح یک گروپ دوازده نفری به سرکردگی ابوذر سابق بادیگارد خلیلی، به ولسوالی یکاولنگ مربوط ولایت بامیان یورش بردند. طرفداران طالبان راکه در منطقه حاکم بودند، بیرون رانده و منطقه را تصرف کردند. مردم یکاولنگ از وحشت اینکه طالبان دوباره به آنجا قوا اعزام نموده و آنان را قتل عام می‌کنند، از افراد مسلح که تازه منطقه را تصرف نموده بودند تقاضا کردند که منطقه را ترک نمایند زیرا به طالبان بهانه کشتار مردم پیدا می‌شود.

● به تاریخ ۹ جدی ۷۷ طالبان حدود ۱۰۰ نفر را از بامیان جهت سرکوب مخالفان به یکاولنگ اعزام نمودند. طالبان به سرکردگی ملازوی مسکونه کهمرد، ابوذر و افرادش را در عالم بی‌خبری در شهرنو و شاه‌دره محاصره و ابوذر را با چهار نفرش به قتل رسانیده و ۷

نفر دیگر از جمله جاج‌احمد راکه باجه ابوذر بود اسیر گرفته با خود به ولایت بامیان بردند.

جمیله ـ نیمروز

رذالت طالبی

در اواخر ماه قوس سال ۷۷ پیرمحمد مسکونه خرمالق ولایت فراه به خاطر دعوی و دوسیه‌ای که قبلاً در ریاست ولایت نیمروز داشت به آنجا مراجعه می‌کند. قاضی مرافعه که یکی از افراد مهم طالبان است در بدل فیصله دوسیه به نفع او از پیرمحمد پول می‌طلبد. فردای آن روز پیرمحمد با مقداری پول به ریاست می‌رود ولی قاضی بیشتر می‌خواهد. پیرمحمد از دادن پول بیشتر امتناع ورزیده و با قاضی جنجال می‌کند. قاضی هم فوراً به ریاست امربالمعروف ولایت تلفن کرده و افراد آن ریاست پیرمحمد را به جرم اینکه به قاضی رشوه می‌داده دستگیر و بعد رویش را سیاه و بالای خر سوار و دم خر را بدهانش گذاشته او را در تمام جاده‌های شهر نیمروز می‌گردانند و مجبورش می‌سازند که در هر چهارراهی به آواز بلند صدا بزند که «هر که رشوه بدهد جزایش همین است.»

نعمان ـ قندهار

«فرشته‌های صلح» جنایت می‌زایند

به تاریخ ۱۹ حوت ۷۸ از هرات به سوی قندهار درحال حرکت بودیم که موتر حامل ما ساعت ۱۰:۳۰ شب در دو چک‌آب در دو کیلومتری دلارام ولایت فراه، با شنیدن صدای فیر متوقف شد. درین اثنا راننده با یکی دیگر از مسافران مورد اصابت گلوله قرار گرفت و افراد مسلح که تعداد شان به ۸ تن می‌رسید با لنگی‌های سیاه و لباس گشاده طالبی در اطراف ما حلقه زدند و شروع به دادن دشنام‌های رکیک به ما کردند.

آنان از راننده که پسر جوانی بود، خواستار پول شدند او گفت که پول‌هایش را در هرات نزد نمایندگی گذاشته است، ولی تفنگ‌بدستان نپذیرفتند او را از موتر پایین انداخته و در حالیکه قبلا زخمی بود، سینه‌اش را هدف قرار داده برای بار دوم بر او شلیک کردند. پدر راننده فریاد زد که «اینه پول‌ها را بگیرید پسرم را بگذارید.» طالبان رهزن بعد از گرفتن پول به لت وکوب وحشیانه‌ی مسافران پرداختند که تعداد شان به ۱۹ تن می‌رسید (از آنجمله ۱۴ نفر هزاره بودند که به وسیله رژیم ایران ردمرز شده بودند). وقتی تمامی پول‌ها و اشیای قیمتی را ربودند، ما را به حال خود گذاشته صحنه را ترک گفتند. ۱۵-۲۰ دقیقه بعد از وقوع حادثه موتر دیگری رسید و به اثر تقاضای ما زخمی‌ها را برداشتند تا به داکتر یا شفاخانه انتقال دهند. ما نیز تصمیم گرفتیم تا شب را در دلارام سپری نماییم.

من تنها کسی بودم که در میان مسافران رانندگی را بلد بودم بناءً فردای آنروز به سوی قندهار حرکت کردیم. عصر همان روز وقتی به قندهار رسیدیم، از طریق دوستان راننده موتر خبر شدیم که او بعد از چند ساعت نزد داکتر جان داده است. همه مسافران با شنیدن این خبر کینه و خشم شان را نسبت به فاشیست‌های طالبی بیان نمودند.

غ. ـ میرانشاه

وضع مهاجران در میرانشاه

در میرانشاه که یکی از مناطق یاغی صوبه سرحد پاکستان می‌باشد، وضع مهاجران افغان از هر نگاه بخصوص اقتصادی و امنیتی بشدت رقت‌بار است. چون در میرانشاه حکومت و قانون صرف شکل سمبولیک دارد، تقریباً همه اقوام و قبایل ساکن آن مسلح می‌باشند و بعضی از آنان به اذیت و آزار مهاجران افغان مخصوصاً مهاجران تازه وارد و نابلد می‌پردازند. به طور مثال همین که هوا تاریک شود به دزدی، جریمه کردن و حتی قتل آن هم بخاطر بدست آوردن پول ناچیزی، اقدام می‌کنند که اکثراً بدمعاشان منطقه به این عمل دست می‌زنند. آنان در روز روشن آزادانه در شهرک و یا بازار میرانشاه روی خصومت‌های شخصی به روی یکدیگر با کلاشینکوف فیر می‌نمایند و در این میان اگر شخصی بی‌گناهی کشته می‌شود، برای شان اهمیتی ندارد. چنانچه در دلو ۷۷ در حادثه‌ای دو نفر به قتل رسید و یک نفر مهاجر افغان که کراچی‌رانی می‌کرد، زخمی شد ولی قاتلین هرگز مورد بازخواست قرار نگرفتند.

از نظر اقتصادی مهاجران در بدترین شرایط قرار دارند روز مزدی خیلی کم یافت می‌شود و اکثراً به کراچی‌رانی می‌پردازند که به طور اوسط روزانه ۳۰ روپیه بدست می‌آورند که کفاف اعاشه و اباته شان را نمی‌کند.

مدتی راکه در میرانشاه بودم، شبی دو نفر بدمعاش منطقه داخل اطاق من و همراهم شده و از جیب‌های ما تمام پول‌ها راگرفته و رفتند.

در حادثه دیگری در نزدیکی مسجد کمپ بدمعاشی زمانیکه هوا تاریک می‌شود، یک مهاجر افغان را با کارد به قتل رسانیده و پولش را گرفته و فرار می‌نماید. ■

متن اعلامیه «راوا» به مناسبت ۸ ثور روز ورود بنیادگرایان به افغانستان



فقط پایان سلطه‌ی بنیادگرایی، پایان فاجعه حقوق بشر در افغانستان خواهد بود

به موازات نیرومند شدن باندهای بنیادگرا در افغانستان با کمک‌های بی‌دریغ خارجی، ما پیشبینی نمودیم که اینان به مثابه خنجری به مراتب کاری‌تر و دردناکتر از وطنفروشان پرچمی و خلقی پیکر زخمی ملت ما را شقه شقه خواهند نمود. و از سیاهروز ۸ ثور ۱۳۷۱ بدینسو شاهد بودیم که خاینان بنیادگرا به مثابه نوکران حلقه بگوش قدرت‌های بیگانه، مرتکب چه جنایاتی در برابر مردم ماتمدار ما که نشدند.

سلب حیاتی‌ترین حقوق انسانی از همه و مخصوصاً زنان، بستن درب مکاتب برای زنان و دروازه مکتب را دروازه دوزخ نامیدن، تاراج و نابودی تمامی مظاهر فرهنگ و هنر، تجاوز ددمنشانه به عصمت مادران، دختران و پسران نوجوان، دامن زدن اختلافات ملیتی و قومی و لسانی، قتل و شکنجه وحشیانه هزاران انسان بیگناه، سوءاستفاده رذیلانه از مقدسات مردم و در یک کلام کشاندن ملتی به سوی بربادی و ماتم جانکاه، ارمغان نحس حضور بنیادگرایان جهادی و طالبی است که همچون مهره‌های شطرنج یکی پی دیگری بر صحنه سیاسی افغانستان پیش کشیده شدند.

اما در قبال تمامی فجایع که در افغانستان رخ داده و می‌دهد، جهان ناظر باقی مانده و هیچ کشور و مرجعی اقدام مؤثری علیه بنیادگرایان برای حل فاجعه حقوق بشر در افغانستان انجام نداده است. به قول سازمان عفوبین الملل هنوز هم «افغانستان بزرگترین فاجعه فراموش‌شده جهان» است. در حالیکه مسئله کوسوو از جانب مطبوعات بصورت گوشخراشی تبلیغ و بزرگ جلوه داده می‌شود، کشتار فجیعانه دهها هزار تن تنها در کابل بوسیله بنیادگرایان حتی در مطبوعات راه نیافته و با خاموشی برگزار می‌شود. مگر خون اروپاییان از خون مردم ما سرختر است؟ مگر در سرشت مردم ما تنیده شده که همیشه در سیلی از اشک و خون بسر برند و قربانی قدرت‌های جهانی و نوکران وطنی شان باشند؟

تلاش‌های ملل‌متحد و سایر مجامع نیز فقط اینست که هر چند بعد بنیادگرایان را بر سر میز مذاکره نشانده و آنان را به اتحاد با هم وادارند. اما اینان به آنچه ذره‌ای نمی‌اندیشند این است که یکدست شدن مشتی جنایت پیشه‌ی ضددموکراسی و ضدزن در واقع قرار دادن مردم ما زیر شمشیری خواهد بود که اینبار «متحدانه» و سهمگینتر از هر زمان دیگر برجسم و روح شان فرود خواهد آمد. ما می‌پرسیم چرا ملل متحد و مجامع دیگر می‌کوشند هرطوری شده سرنوشت مردم را به دست جلادان بنیادگرا بسپارند و چرا نباید نیروهای طرفدار دموکراسی کشورما ومنجمله «راوا» به مبارزه علیه این نوع طرحها برخیزند؟ امضای آخرین پیمان به‌اصطلاح صلح میان طالبان و برادران مخالف شان را نیز شاهد بودیم که فقط چند روزی از عقد آن نمی‌گذشت که خبر درگیری های خونین میان این جاهلان در مطبوعات راه یافت ویکبار دیگر صحت پیشبینی‌های ما را در مورد ماهیت عمیقاً ضدانسانی و جنگ پرستانه‌ی آنان ثابت نمود.

ما مکرراً ابراز نموده‌ایم که راه حل مسئله افغانستان ابداً با وحدت بخشیدن باندهای بنیادگرا میسر نیست. به فرض این خاینان به صلح با هم راضی شوند این هرگز به معنی پایان فاجعه نبوده بلکه پیام آور تنگ‌تر و خونین‌تر شدن زنجیره خفقان و فشار بر مردم و نیروهای آزادیخواه افغانستان خواهد بود.

فقط و فقط زدوده شدن یکبار و برای همیشه بنیادگرایان از قدرت توسط نیروهای طرفدار دموکراسی و ضدبنیادگرایی وطن ما کلید قضیه افغانستان بشمار می‌رود. «راوا» از تمامی نهادهای سیاسی و دفاع از حقوق بشر در خارج کشور می‌طلبد که با کنار گذاشتن سیاست سازش و مماشات در برابر دکتاتورهای جهادی و طالبی، درد و ماتم روانفرسای مردم و بخصوص زنان تیره‌بخت افغانستان را بر دوش خود احساس نموده، جهت افشاء و واژگونی ستم پیشگان بنیادگرا در هر سطح ممکن به پیکار برخاسته و به نوبه خود به جهانیان نشان دهند که مردم ما روز ۸ ثور را سیاه‌تر از ۷ ثور می‌دانند.

«راوا» با آنکه از هر سو مورد حمله و اتهامات سخیف بنیادگرایان و مزدبگیران شان قرار دارد، درفشی راکه به خون رهبر شهیدش سرخ است تا آخر استوارانه بر دوش خواهد کشید. ما ایمان کامل داریم که سلطه قاتلان و دست نشاندگان و دشمنان دموکراسی و حقوق زن نمی تواند دیری دوام یابد.

جمعیت انقلابی زنان افغانستان

۸ ثور ۱۳۷۸ - ۲۸ اپریل ۱۹۹۹

اسلام‌آباد

بازتاب فعالیت‌های «راوا» در مطبوعات پاکستان

«نیوز»، ۲۹اپریل ۱۹۹۹

زنان افغان علیه طالبان تقاضای کمک نمودند

اسلام آباد: روز چهارشنبه زنان افغان در حالی که پلاکاردهایی در تقبیح حکمرانان طالبان و مخالفین نظامی آنان در شمال کشور را حمل می‌کردند، مقابل دفتر سازمان ملل مارش نموده و تقاضای کمک نمودند.

یکی از سخنگویان گروهی که توسط «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» رهبری می‌شد اظهارداشت: «جامعه بین‌المللی در مقابل ما سکوت اختیار نموده است... ما به کمک نیاز داریم».

در اعلامیه‌ی یک صفحه‌ای که از وضع اسفبار زنان در افغانستان حکایت می‌کرد، سازمان مذکور مجمع بین‌المللی و رسانه های جهان را متهم ساخت که فقط گاهگاهی به افغانستان توجه کرده اند در حالی که مسئله مهاجران کوسوو را وسیعاً منتشر ساخته اند. در نوشته‌ی مذکور که به دفتر سازمان ملل تسلیم داده شد چنین پرسیده شده بود: «آیا این بخاطر آنست که خون اروپایی ها(مهمتر) از خون مردم افغانستان است؟»

در ۹۰ فیصد افغانستان که توسط طالبان اداره می‌شود، زنان از کار برکنار شده و مکاتب بروی دختران بسته شده است. امور صحی از زنان جدا ساخته شده و شکایات در مورد داکتران، بستر و ادویه‌ی ناکافی بالاست.

گروه زنان انقلابی مدعی اند که ائتلاف ضد طالبان متشکل از گروه‌های اسلامی‌ای که از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ بر کابل حکمروایی داشتند، بهتر از طالبان نیستند.

در جریان چهار سال جنگ بین طالبان و اتحاد شمال، ۵۰۰۰۰ نفر، اکثراً غیرنظامیان به قتل رسیده اند.

از تلاش های سازمان ملل برای صلح نیز که برای گروه‌های اسلامی افراطی پیشنهاد شرکت در قدرت را می‌دهد، انتقاد بعمل آمده‌است. در اعلامیه اضافه شده‌است: «ما می‌خواهیم بدانیم که چرا سازمان ملل و دیگر اعضای جهانی پافشاری دارند تا سرنوشت مردم ما را بدست قاتلان بسپارند؟» با وجود تلاشهای فراوان، سازمان ملل موفقیت اندکی جهت رسیدن به راه حلی صلح‌آمیز از طریق مذاکره کسب نموده است.

سرمنشی سازمان ملل متحد در ماه نوامبر، بشمول یک واحد امور غیرنظامی را هیئت سازمان ملل برای افغانستان پیشنهاد کرد تا در زمینه‌ی «حداقل معیارهای انسانی» و باز داشتن «خلاف ورزی فاحش و سیستماتیک حقوق بشر» را بررسی کند. ■


Afghan women plead for help against Taliban

Taliban accused of threatening RAWA

THE NEWS December 27, 1998

Afghans hold rally against HR abuses

ISLAMABAD (NNI) Afghan women and children Wednesday staged a demonstration in Islamabad against human rights abuses in Afghanistan.

New Network International, 29th April, 1999

PM asked to protect Afghan HR activists

The Frontier Post April 17, 1999

RAWA stages sit-in in front of UN office

RAWA pledges struggle against extremist elements

Taliban, Rabbani, Masoud, Khalili, Dostum and other Fundamentalists are Butchers of Our Nation!

Rally held against HR abuses in Afghanistan

ISLAMABAD, April 28: Afghan women and children on Wednesday staged a demonstration here against human rights abuses in Afghanistan.

The Revolutionary Association of Women of Afghanistan (RAWA) organized the rally in front of the United Nations office.

The demonstrators held banners placards inscribed with slo-

طالبان کی پالیسیوں کے خلاف افغان خواتین کا اسلام آباد میں مظاہرہ

روزنامہ جنگ راولپنڈی 6 جمعرات 29 اپریل 1999ء

RAWA vows to struggle against fundamentalists

F.P. Report

PESHAWAR: The Revolutionary Association of Women of Afghanistan (RAWA)

RAWA blasts Taliban for maltreating women

Frontier Post, April 22, 1999



RAWA asks UN to check HR abuses in Afghanistan

ISLAMABAD (PR) - Afghan women and children Wednesday staged a demonstration here against human rights abuses in Afghanistan.

The human rights group "Revolutionary Association of Women of Afghanistan" (RAWA) ... the rally in front of the ... office.

... demonstrators were holding ... placards, inscribed ... against Taliban and ... United Nations ... tion of women

any meaningful step against the fundamentalists in the interest of ending the human rights tragedy in this country.

The memorandum reads, "according to Amnesty International, Afghanistan continues to remain "to world's largest forgotten tragedy". World media has lashed itself and world opinion into a frenzy over Kosovo, but the brutally savage massacre of ten of thousands of innocent people by fundamentalists in ... not ev...

The Frontier Post, Thursday, April 29, 1999

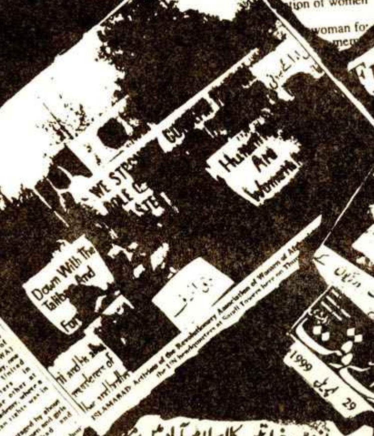
April 29, 1999

Afghans hold rally against HR abuses

The Nation, April 29, 19…

By Our Staff Reporter

ISLAMABAD – Hundreds of Afghan women and children on Wednesday morning protested against the human rights violations in Afghanistan by the Taliban government. The protest was organised by the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA) ... come from Peshawar ... They first demonstrated ... UN office, located in S...





RAWA postpones rally after Taliban's threats

By SYED BUKHAR SHAH

PESHAWAR – Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA) has postponed its scheduled demonstration to be ... Peshawar on Sunday (today) due to the pressure of religious cir...

... taken by the RAWA after the local police high ups ... providing protection to their protest pro... on main university road few ... Talibans and the police had to ...

RAWA took out a procession.

He added that they did not allow the female to come out from their houses in Afghanistan, then how could they allow them to take to roads here in Pakistan. He added that the processions by the females were against the spirit of Islam.

When he was asked as to why they have been trying to implement laws of Afghanistan in Pakistan ... to all the Afghans irrespective ... replied that their laws are ... place of livings.

RAWA has earlier ... Peshawar on Su... take out a protest demonstration towards ... the injustices of Taliban's p...

The Frontier Post, December 27, 1998

Afghan Women Hold Anti-Taliban Rally in Islamabad

ISLAMABAD (April 28) XINHUA. Around 300 people, mostly Afghan women and children, held a rally here Wednesday, demanding an end to fundamentalist rule in Afghanistan ...

XINHUA, April 28, 1999

Afghan women want basic rights

By Our Correspondent

حقوق انسانی کے عالمی دن افغان خواتین کا اسلام آباد میں

DAWN, December 11, 1998

انسانی حقوق کی تنظیموں کو طالبان کی مذمت کرنی چاہئے



الاخبار

DECEMBER 11, 1998

مشرق

کاش از کوسوو بودم...

به خواست امریکا و متحدانش، کوسووی یوگوسلاویا هم باید مثل مقدونیا، بوسنیا، کروشیا و سلوانیا از پیکره آن جدا می‌شد. برای به زانو درآوردن میلوسویچ و رژیمش و زهر چشم نشان دادن به ملل و کشورهایی که به حرف «آقایان جهان» گوش ندهند، ناتو ابری از جهنم شد و بر سر یوگوسلاویای با ۱۰ میلیون جمعیت، باریدن گرفت تا آنرا در محراب «نظم نوین جهانی» قربانی کند.

اما اینها برای من شگفتی ندارد. سالهاست با واقعیت پردرد و تحقیر زورگویی مشتی قدرت بزرگ در برابر کشورهای کوچک آشنا هستم. آنچه با دیدن در تلویزیون مرا در خود پیچید و مجدداً ناکامی‌های مردم بدشانس و تیره‌بختم مبهوتم کرد، دیدن مهاجران از کوسوو به مناطق دیگر بود و هجوم کم‌نظیر خبرنگاران و فلمبرداران و تلاش خیره کننده برای رساندن هرگونه کمک به مهاجران کوسوو. آه، چه خیمه‌ها، چه شالها، چه بسته‌های زیبا و اشتهاآور موادخوراکی و آب آشامیدنی صحی در بوتل‌های سربسته! دل من به یاد شرایط ذلتبار و غیرانسانی هموطنانم در پاکستان و ایران سوخت که چگونه به اثر خستگی، گرسنگی و یا فقدان دوا و داکتر مثل مور و ملخ در راه یا در دوزخ کمپ‌ها جان می‌دادند و جان می‌دهند و از سوی رسانه‌های جهانی مدتهاست به فراموشی سپرده شده اند. آیا رنج اروپاییان مهمتر و خون شان سرختر است؟ هرچه باشد، مرا حسرت وضع پناهندگان کوسوو فراگرفت. رنج مردم فلکزده‌ی من چه مهاجر و چه غیرمهاجر با رنج هیچ ملت بلادیده قابل مقایسه نیست. خوشحال خواهم بود اگر این غم بزرگ را در شعر کوچک ذیل با شما خواهران فداکارم که به نام و رزم تان می بالم، بازگو کرده باشم.

با احترام

ف. سَینجُر ـ پشاور

کشورم
رایحه‌ی صبحگهش خونین.
کشورم
دردتر از درد
دلش را
لرزاند.
همگی بر سر آوار
نشستیم
و به محزون‌ترین نغمه‌ی خود
شاهد مرگ عزیزان بودیم.

آه
مگر کور همه
گنگ همه
گوش همه
پرده‌ی احساس نبود؟!
که کسی
نغمه‌ی ما را نشنید
وکسی پرده در
شوکت جلاد نشد.

آه
مگر اخوان و جهادی و
مگر طالب وکفتار
تن من
مزرعه‌ی درد نکرد؟!
که کسی
مشت
برایم نفرستاد.
وکسی دست نوازش
به تنم رنجه نکرد.

●●

کوسوو
خوشبخت است.
چون جهانی از دست
بدنش می‌کاود
تاکه تیمار کند
زخمی را
که تنم سالهاست
از وجودش مرده است.
خیمه هاشان زیبا
و توگویی
که به پایکوبی و تفریح

رخ به سبزه‌ها
نموده اند.
کاش
از کوسوو بودم.
تا جهانی از چشم
تا جهانی از گوش
چشم براهم می‌بود
گوش به آهم می‌داد.

اخبار
همه تصویر کوسوو است
چشمها
همه گریان کوسوو است
دستها
همه نان‌آور و تیمار کوسوو است
و فراموشی دنیا
سنگ‌قبری
ابدی
روی سینه‌ام نهاد.
کاش از
کوسوو بودم.

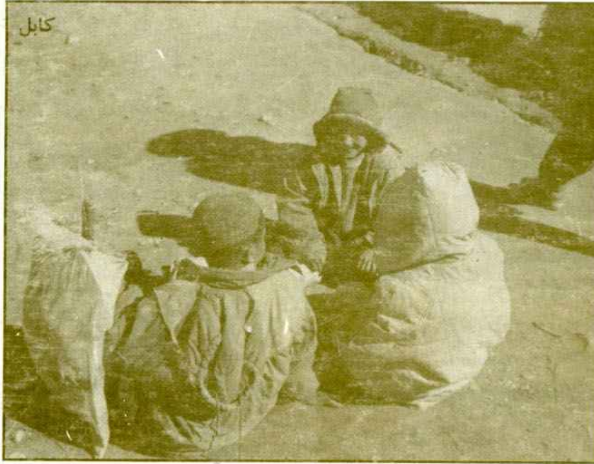
۲۷ ثور ۱۳۷۸

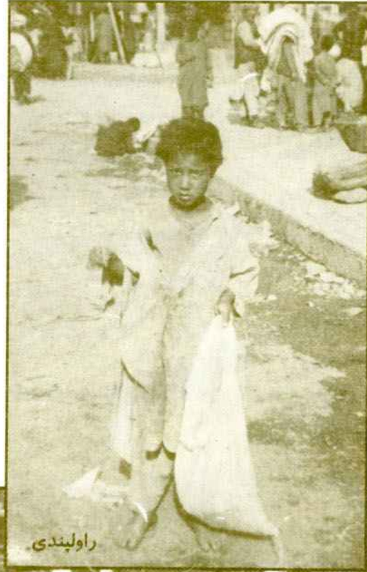
Revolutionary Association of the Women of Afghanistan
RAWA
جمعیت انقلابی زنان افغانستان

PAYAM-E-ZAN *(Woman's Message)*

A Publication of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA)

No.51, June 1999







عکس ها از «پیام زن»

آه، این قربانیان بربریزم جهادی و طالبی نان ندارند، اما آقایانِ بشدت «فرهنگی» ما که گویی تازه از کرات دیگر تشریف آورده باشند، از «امارت محترم اسلامی» برای آنان «ادبیات» طلب می‌کنند!

قیمت این شماره ۸۰۰۰ افغانی (۲۵ رو